

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

تَعْدِيمُهُ

هر انسان هی کامل و ایناء الی، به خصوص خاتم انبیاء محمد بن عبدالله (ص) کالترین انسان ہا و تھیسے الحمدی مقام قاب قوسین او ادنی
و وصی برحق او انسان کامل مولای مستیان علی بن ابی طالب (ع)

و تَعْدِيمُهُ

تهما انسان کامل زمان عصردار حفقت و یا کار ایناء الی و خلیفۃ اللہ و وصی پیامبر علیم الشان اسلام و ارث ائمہ اطهار، مظہر احکام حال
و جلال ذوالجلال والاکرام، طلب عالم امکان، و واط فیض خدا ریحان حجۃ بن اسحاق روحی تراب مخدوم الغراء

ران موریست تند دویش
چکنہ میونا درد بیش

دولایت تکوینی انسان کامل

طاهره سادات زرگر مرادی

انتشارات سید علیزاده

۱۳۹۳ فروردین ماه

سرشناسه	- زرگر مرادی، ظاهره سادات، ۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور	: ولايت تکويني انسان کامل / ظاهره سادات زرگر مرادی.
مشخصات نشر	: يزد: انتشارات سيد علیزاده، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهري	: ۲۸۸ ص. ۱۴×۵/۲۱×۵ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۲۵۷۳-۱-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۸۵ - ۲۸۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: انسان (اسلام)
موضوع	: انسان (اسلام) -- جنبه‌های قرآنی
موضوع	: انسان -- آفرینش -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع	: انسان -- آفرینش -- جنبه‌های قرآنی
موضوع	: ولايت تکويني
رد بندی کنگره	BP2/۲۲۶/۴۸ و ۱۳۹۲
رد بندی دبوبی	۴۶۶/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	۳۳۶۵۸۳۲

ولايت تکويني انسان کامل ظاهره سادات زرگر مرادی

- چاپ: نخست- بهار ۱۳۹۳
- شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه- قطع رقعي
- صفحه آرا سيد احمد سيد علی زاده
- ليتوگرافی، چاپ و صحافي: زلال كوثر
- ناشر: انتشارات سيد علی زاده
- پخش و فروش انتشارات سيد علی زاده
- نشانی: يزد، خيابان فرخى، پاساژ ۱۱۰
- تلفکس: ۰۳۵۱ - ۶۲۲۰۹۰۸
- قيمت: ۹۵۰۰ تومان
- همراه: ۰۹۱۹۴۳۹۹۰۲۰

فهرست

۱۳.....	مقدمه
جلسه اول	
۱۵.....	آیا در آفرینش موجودات هدفی نهفته است؟
۱۷.....	هدف اصلی از خلقت، تکامل است
۱۸.....	لطفا به این چند آیه توجه و تدبیر فرمایید
۱۹.....	هدف از خلقت انسان چیست؟
۲۱.....	آیا عبادت بدون معرفت امکان پذیر است؟
۲۳.....	معرفت نفس مقدمه معرفت الله
۲۴.....	عجایب خلقت انسان
۲۸.....	حکمت چیست؟
جلسه دوم	
۲۹.....	بحثی راجع به انسان
۳۰.....	شناختی اجمالی در باره انسان
۳۲.....	آیا همه انسان ها خلیفه الله هستند؟

۳۴.....	انسان نیاز به تولدی دیگر دارد.
۳۵.....	انسان در جهان بینی اسلامی
۳۶.....	همه موجودات در خدمت بشر
۳۹.....	دانشگاهی بنام دنیا استادانی بنام انبیاء
۴۱.....	تعلیم و تربیت در اسلام

جلسه سوم

۴۵.....	انسان خلیفه خدا در زمین
۴۶.....	انسان از دیدگاه اسلام
۴۸.....	توحید نظری و توحید عملی
۴۸.....	انسان در سیاست اسلامی
۴۹.....	فلسفه نبوت
۵۱.....	لزوم بعثت انبیاء از جهت تعلیم
۵۲.....	آگاهی بشر، بعثت انبیاء را می طلبد
۵۴.....	لزوم بعثت انبیاء از جهت تربیت
۵۵.....	مربی کامل کیست؟
۵۷.....	هدایت فطری و تعديل غرائز
۵۸.....	نگاهی گذرا از هدف نبوت عامه
۶۰.....	چگونه می توان رهبران الهی را شناخت؟
۶۱.....	پیامبران همراه تاریخ
۶۲.....	تعداد پیامبران

۷ ولایت تکوینی انسان کامل

جلسه چهارم

۶۳.....	فلسفه ارسال رسال و بعثت انبیاء از نظر قرآن
۶۳.....	مشکلات و مجهولات انسان
۶۴.....	آیه ای عجیب در فلسفه بعثت انبیاء و رسال
۶۷.....	قانون عادلانه میان مردم
۶۸.....	اولین وظیفه پیامبران
۶۸.....	خلاصه مطلب
۶۹.....	اختلاف ثانوی
۷۱.....	خاتمیت در قرآن
۷۶.....	فرق بین نبوت و رسالت و امامت
۷۹.....	انبیاء تشريعی و انبیاء تبلیغی
۸۰.....	چند نکته
۸۱.....	سیمای خاتم الانبیاء(ص) در قرآن
۸۳.....	مأموریت‌های پیامبر اسلام

جلسه پنجم

۸۷.....	امامت و زعامت امت
۸۷.....	چرا نبی تشريعی آمدنش لغو باشد؟
۹۰.....	چرا نبی تبلیغی آمدنش لغو است؟
۹۲.....	فرق پیامبر با امام
۹۳.....	شناخت امام

۹۳	تفسیر واژه امام:
۹۶	امت در قرآن کریم:
۹۶	امامت در قرآن
۹۹	جایگاه امامت در معارف اسلامی
۱۰۰	ولایت تداوم رسالت (ولایت خاصه)
۱۰۰	۱- آیه ولایت:
۱۰۱	۲- آیه تبلیغ
۱۰۳	۳- آیه مباھله
۱۰۵	۴- آیه تطهیر
۱۰۶	نص بر امامت علی(ع) در احادیث نبوی
	جلسه ششم
۱۰۷	قرآن و عترت
۱۰۸	حدیث ثقلین
۱۱۰	تقسیم چهارگانه مطالب قرآن
۱۱۱	قرآن منبع معارف است
۱۱۳	جلوه های قرآن
۱۱۴	عدم درک مقام والای اولیاء الله
۱۱۵	امامت در احادیث نبوی
۱۲۱	اهل بیت همه نور واحد هستند
۱۲۴	ولایت ضامن اجرایی اسلام در اصول و فروع است.

۹ ولایت تکوینی انسان کامل

۱۲۴	توجه به چند نکته
۱۲۸	وظیفه امام و رهبر اقامه قسط است
جلسه هفتم	
۱۳۱	أنواع ولایت ها
۱۳۱	خلاصه مطالب گذشته
۱۳۲	ولایت فقیه
۱۳۴	مقام ولایت
۱۳۵	ولاء و ولایت ها
۱۳۶	أنواع ولاء در قرآن
۱۳۷	۱- ولاء منفي در قرآن
۱۳۸	۲- ولاء اثباتی عام
۱۳۹	أنواع ولاء اثباتی خاص
۱۳۹	۱- ولاء محبت:
۱۴۰	۲- ولاء امامت
۱۴۲	۳- ولایت زعامت
۱۴۵	۴- ولاء تصرف
۱۴۸	ولایت تکوینی انسان کامل
۱۵۲	مراحل و منازل
جلسه هشتم	
۱۶۱	مقام خلیفة الله

۱۶۲	مفهوم خلیفه الله
۱۶۴	توجه و تاملی در این آیات
۱۶۶	شناختی از خلیفه الله با تدبیری در آیات قرآن
۱۷۴	ضرورت وجود خلیفه و انسان کامل
۱۷۸	ولایت الهی انسان کامل
جلسه نهم	
۱۸۱	خلافت ولایت
۱۸۳	اقسام ولایت خداوند
۱۸۶	صمدیت منشأ ولایت
۱۸۷	رأس ولایت خداست
۱۸۸	مقصد نهائی بشر رسیدن به کمال مطلق است
۱۹۱	انسان کامل از دیدگاهها
۱۹۲	انسان کامل در روایت
۱۹۳	اسامی انسان کامل
جلسه دهم	
۱۹۵	زوج انسان کجاست ؟ کیست ؟
۱۹۶	مطابقت عالم با انسان
۲۰۲	ولایت ائمه معصومین(ع)
۲۰۳	خلافت در دوره اول
۲۰۳	خلافت در دوره دوم

۱۱ - ولایت تکوینی انسان کامل

۲۰۴	ولایت خاصه حضرت مهدی(عج)
	جلسه یازدهم
۲۰۷	انسان کامل مظهر حق
۲۱۰	انسان کامل آئینه صفات حق
۲۱۱	شناخت توحید و موحد
۲۱۲	توحید و وحدت حق
۲۱۳	انسان کامل و خلیفه الله بر هیأت حق است
۲۱۵	عالم اسماء
۲۱۷	چکیده بحث اسماء
	جلسه دوازدهم
۲۲۴	معراج
۲۲۵	سبب معراج
۲۲۹	علم وحی
۲۳۰	دومین دیدار
۲۳۱	نکاتی مهم در مسئله معراج
۲۳۴	معراج در روایات اسلامی
۲۳۵	نکته ای قابل توجه
۲۳۶	محمد(ص) اشرف مخلوقات
۲۴۰	۱ - افضلیت مقام حضرت خاتم(ص) بر سایر انبیاء

جلسه سیزدهم

۲۵۱	تجلی و ظهور در هستی
۲۵۱	ریشه گرایش به انسان کامل
۲۵۵	اولین ظهور، احادیث است
۲۵۸	ثمرات تجلی
۲۵۸	قوم هستی به وجود خلیفه الله است
۲۶۱	منابع

مقدمه

مجموعه‌ای که در پیش رو دارد، مجموعه جلساتی هستند که به صورت دروس از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۰۵ در سه مجموعه : «حقیقت ولایت ۱ و ۲» و «ولایت تکوینی انسان کامل» کتاب حاضر. در سه انسان در پرتو ولایت» و «ولایت تکوینی انسان کامل» کتاب حاضر. در سه مجموعه در «دارالتوحید» در یکی از کشورهای خلیج القاء گردیده است.

و هدف برای رسیدن به معارف الهی و حقیقت خلقت و معرفت به دور انبیاء و اولیاء در تربیت انسانها، آن حجت های الهی که هدفشان نجات انسانها بوسیله کشته شریعت و گذراندن از گردداب طوفان هولناک و وحشتناک دنیا، و رسیدن بشریت به ساحل خوشبختی و به حقیقت و کمال انسانیت است.

و در نهایت نائل شدن بمقام عنیدت و لقاء الله. که آن مقامیست محمود که جز عده ای محدود اکثر در طوفان دنیا در حال دست و پا زدند.

و نیز هدف از این دروس شناخت انسان کامل و معلمان حقیقی که در مدرسه دنیا کتاب شریعت را برای رسیدن به حقیقت تدریس کردن، و نیز ارتباط قرآن و عترت در سیر تکامل بشریت را با زبانی ساده برای فرزندان معنوی خویش از گفتار بزرگان بیان کنم.

و نیز شناختی به ولایت تکوینی و مقام شامخ رسول اکرم و ائمه اطهار و اولیاء الاهیست خصوصاً شناختی عمیق تر از ولایت تکوینی صاحب عصر امام زمان (عج) که واسطه فیض بین خداوند متعال و بندگان می باشد.

امیدوارم این جهد ناچیز مورد قبول حضرت حق و رسول اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) و امام زمان حجۃ بن الحسن(عج) قرار گیرد که بردن بال ملخیست به دربار سلیمان.

مهم این که دوست داشتم با این جمع بندی بین هدف خلقت و دور انبیاء و شریعت و حقیقت، و شناخت انسان کامل سهمی کوچک هر چند ناچیز برای رسیدن به این معارف داشته باشم و در روز واپسین دستم بدامانشان، و آنها نظر لطفی به این حقیر که از ذریه آنها هستم نمایند.

اما نکته قابل توجه اینکه چون سایر مجموعه ها و دروس این حقیر(راه سعادت با قرآن در زندگی، فلسفه عاشورا، انتظار یار(عاشورا و انتظار)، تجلی عرفان در کربلا، صفاتی دل، حقیقت ولایت) از نوار کاست توسط شاگردان پیاده شده بود، و تبدیل گفتاری به نوشتاری مشکلاتی داشت لذا این مجموعه و درسها را در ضمن بازنگری، بعضی از مطالب را عیناً از کتب مرجع نوشته ام و امیدوارم اگر مورد قبول حق قرار گرفت و ثوابی داشت، ثوابی هم برای همه آنها بیکار استفاده شده نصیبیان گردد. که او بخشنده مهریان است و کوهی را به کاهی می بخشد. و با امید به رحمت واسعه او امیدوارم توشه ای برای آخرت این حقیر گردد. از خوانندگان عاجزانه التماس دعا دارم . صلوات خدا بر رسول گرامی و عترت مطهرش.

طاهره سادات زرگر مرادی

جلسه اول

آیا در آفرینش موجودات مدفی نهفته است؟

ممکن است سئوالی در ذهن بعضی مطرح شود که آیا در آفرینش موجودات هدفی نهفته است؟

این مسئله یکی از پیچیده ترین مسائلی است که توجه همه دانشمندان جهان و بلکه همه افراد متفکر بشر را به خود جلب نموده است. و در حقیقت گمشده اصلی انسانها و همه مکتبهای جهان، هدف از آفرینش است. اصولاً هستی، یعنی مجموعه آسمان‌ها، زمین و همه موجودات، از جمله گل سرسبد عالم انسان است حس کنجکاوی انسان بر آن است و می‌خواهد بداند به هدف از آفرینش جهان چیست؟ و از همه مهمتر در خصوص انسان که به چه منظور خلق شده است؟

آیا آفرینش هدفی متعالی را تعقیب می‌کند یا همانند سنگ آسیاب سرگردان به دور خود می‌چرخد؟

آیا انسان از خاک برخاسته و دوباره به خاک بر می‌گردد و نابود می‌گردد؟ و یا این که به سوی بی‌نهایت گام بر می‌دارد؟

برای پاسخ به این سوالات به آیات قرآن و احادیث معصومین متصل می‌شویم. خداوند هستی بخش می‌فرماید:

أَوْلَمْ يَتَعَكَّرُوا فِي أَنْقُسِهِمْ ۝ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٌ مُسَمَّىٌ ۝ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءَ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ^۱

آیا در [خلوت] درون خود اندیشه نکرده‌اند؟ [که] خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حق و برای مدتی معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم به لقاء پروردگارشان کافرنده.

و نیز امام علی(ع) در حکمت ۷۸ نهج البلاغه می‌فرماید: آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در میان اندو است باطل آفریده نشده (بلکه هدفمند و حکیمانه آفریده شده‌اند) و نیز قران کریم در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخِلْقَاتِ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ آياتٍ لِأُولَئِكَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَسْتَكَرُّونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَهُمْ ذَذِبَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقَنَا عَذَابَ النَّارِ^۲

(یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی [بر توحید، روایت و قدرت خدا] برای خردمندان است * آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و در حال خوابیدن یاد می‌کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشنند، [و از عمق قلب همراه با زبان می‌گویند: [ای پروردگار ما! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار].)

از این آیات نتیجه می‌گیریم که خلق عالم هدفمند است. به قول بعضی از دانشمندان: هستی مانند کتابی است که از آغاز تا به انجام یک هدف را دنبال می‌کند. استاد مطهری می‌گوید: اجزای جهان ارتباط ارگانیگی و زنده دارند

۱ سوره روم آیه ۸

۲ سوره آل عمران آیه ۱۹۱

مانند بدن انسان، نه ارتباط میکانیکی و جامد همانند قطعات ماشین که هیچ کدام از دیگری خبر ندارند.

و عقل می گوید: این که در هر مجموعه ای نظم و هماهنگی وجود داشته باشد دلیل بر هدفدار بودن آنست و بدون هدف وجود چنین نظامی عبّث و بیهوده است.

جهان چون چشم و خط و حال و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست حال که همه آفرینش را خداوند حکیم و علیم هدفمند آفریده است، نگاهی به هدف خلقت از نظر قران و احادیث می پردازیم.

هدف اصلی از خلقت، تکامل است

وقتی ثابت شد که کل هستی به سوی مقصدی روان است، انسان هم جزئی از این مجموعه آفرینش است در نهایت به سوی تکامل در حرکت خواهد بود. زیرا هر موجودی به سمت کمال لایق به حال خویش حرکت می کند و با آفات و موانع کمال خود مبارزه می کند، متنهی کمالات سایر موجودات متناهی است فی المثل هسته ای که تبدیل به درختی تنومند می شود و میوه می دهد این نهایت کمال درخت است.

ولی انسان به هر مرتبه ای که برسد مرتبه بالاتری هم دارد. از دیدگاه قرآن و اسلام همه هستی طفیلی بوده و مقصود انسان است.

لطفاً به این چند آیه توجه و تدبیر فرمایید

خداآوند سبحان می فرماید:

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۳
 (و همه آنچه را در آسمان‌ها و زمین است از سوی خود برای شما مسخر کرد؛ بی تردید در این امور برای مردمی که می‌اندیشتند، نشانه‌هایی [بر ربویت و حکمت و قدرت خدا] است).

و در سوره نحل می فرماید:

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
 (و شب و روز و خورشید و ماه را نیز مسخر شما قرار داد)^۴

در سوره ابراهیم می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاتَّزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ التَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ۝
 وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ۝ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ
 وَالْقَمَرَ دَائِيْنِ ۝ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ^۵

(خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی نازل کرد، و برای شما به وسیله آن از محصولات و میوه‌های گوناگون رزق مناسب بیرون آورد، و کشته‌ها را رام شما نمود تا به فرمان او در دریا روان شوند، و نیز نهرها را مسخر شما کرد.^{۳۲} و خورشید و ماه را که همواره با برنامه‌ای حساب شده در کارند، رام شما نمود و شب و روز را نیز مسخر شما ساخت).

در این آیه مبارکه از بعضی نعمت‌ها مثل خلق آسمان‌ها و زمین، رزق و مسخر کردن کشته‌ها در آب‌های روان و نهرها و خورشید و ماه و شب و روز یاد می‌کنند، ولی در آیه دیگر می‌فرمایند: خدای شما کسی است که هر چه را که در زمین است برای شما خلق کرد.

^۳ سوره جاثیه آیه ۱۳

^۴ سوره نحل آیه ۱۲

^۵ سوره ابراهیم آیات ۳۲ و ۳۳

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً^۶

اما جالب این جاست که در آیه دیگر می فرماید: آیا نمی بینید مسخر کرد برای شما آنچه در آسمانها و زمین است؟ یعنی بین توجه کن.

آمُّ تَرَوُاْ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً^۷
 (آیا ندانسته اید که خدا آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است ، مسخر شما کرده، و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته).

اری نعمت ها را با چشم بصیرت بین، در آنها تفکر و تأمل کن، اصلا هدف از خواندن قران توجه و تأمل کردن است. اگر همه چیز را خداوند برای تو خلق کرده پس تو را برای چه آفریده است؟.

هدف از خلقت انسان چیست؟

حال با تأمل و تفکر در این آیات و احادیث قدسی، که در خلقت عالم هدفی است، و همه چیز هم برای انسان خلق شده، این سوال مطرح می شود: پس انسان برای چه آفریده شده است؟ یعنی هدف از خلقت انسان چیست؟ که خداوند متعال می فرماید:

أَفَحَسِّبُهُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبْنًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ^۸

(آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم ، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟)^۹
 حال سوال اینست آیا شما هم تاکنون فکر کرده اید که هدف از خلقت موجودات خصوصا انسان چیست ؟

۶ سوره بقره آیه ۲۹

۷ سوره لقمان آیه ۲۰

۹ سوره مؤمنون آیه ۱۱۵

و آیا تاکنون در این آیات تامل کرده اید، که اگر خلقت همه اشیاء برای انسان است، پس خلقت انسان برای چیست؟ تا جایی که در حدیثی قدسی خداوند عالمیان به پیامبرش می فرماید:

«لولاک لما خلقت الافالاک» (اگر تو نبودی افالاک را نمی آفریدم!)

با توجه به این که خداوند متعال همه موجودات را برای انسان خلق کرده، حال سؤال این است که انسان را برای چه آفریده است؟ آیا ممکن است خلقت انسان بی هدف باشد؟

جواب این سؤال در این حدیث قدسی نهفته است انجا که خداوند متعال می فرماید: «يا بن ادم خلقت الاشياء لاجلك و خلقتک لاجلي»^{۱۰}

(ای بنده من، همه چیز را برای تو خلق کردم، و تو را برای خودم خلق کردم).

هر انسانی بطور فطری و وجودانی معترف است که بشر برای سعادت و خوشبختی آفریده شده است متها حقیقت سعادت نزد مردم مجهول است و هر کسی سعادت را از نظر خودش طوری تفسیر می کند (بعضی در مال و جاه و گروهی در شهوت و خوشگذرانی و...) و برای رسیدن به آن تلاش می کنند. و ان را غایت امال و آرزوی خود می دانند. از دیدگاه اسلام بشر برای تکامل و خداگونه شدن و رسیدن به حق آفریده شده است.

«انا لله و انا اليه راجعون» (همه از سوی خدا هستیم و بسوی خدا باز می گردیم).

و نیز می فرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَذُّخًا فَمُلَاقِيهِ^{۱۱}

^{۱۰} المنہج القوی ج ۵ ص ۵۱۶

^{۱۱} سوره انشقاق آیه ۶

(ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را [در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابر ش وجود ندارد،] دیدار می‌کنی)

رسیدن به مقام والای انسانی و سعادت در این دنیا و آخرت، در گرو دو امر میسر است.

۱- شناخت واقعی حقیقت مطلق هستی، یعنی خدا.

۲- پرستش آن ذات مقدس و نیایش به درگاه او.

لذا در قران کریم خداوند متعال میفرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۲} (جن و انس را جز برای اینکه مرا پیرستند نیافریدم) و در حدیثی لیعبدون را تفسیر به لیعرفون می‌کنند، همانطور که امام حسین(ع) می‌فرمایند:

(ان الله عز و جل ما خلق العباد الا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبده، فإذا عبده استغنو بعبادته عن عبادة من سواه)

(خداوند عز و جل بندگان را نیافرید مگر به خاطر این که او را بشناسند، و وقتی او را شناختند عبادتش می‌کنند، و هنگامی که بنده او باشند از بندگی غیر او بی نیاز می‌شوند).^{۱۳}

آیا عبادت بدون معرفت امکان پذیر است؟

چون عبادت بدون معرفت در حقیقت عبادت نیست، لذا نتیجه می‌گیریم که خداوند انسان را خلق کرده که به معرفت خداوند نائل شود و به تکامل برسد.

البته یک معرفت اجمالی فطرتاً برای همه است اما این معرفت اجمالی را باید با دلیل و برهان شکوفا کرد. برای عبادت و عبد بودن باید معبد را شناخت، باید دانست که عبد است و او مولی، باید دانست فقیر است و او غنی مطلق، او خالق و رازق است.

و بداند که موجودیت خود و هر آنچه در اختیار دارد به عاریت برای مدتی در اختیار او قرار گرفته است و هر وقت که اراده الهی قرار گیرد باید تسليم کند. و بداند معبدش، هو الخالق و البارئ المصور له الاسماء الحسنى، او کمال مطلق است. و نه فقط تو ای انسان، بلکه همه موجودات تسبیح گوی اویند. تسبیح گوی او نه بنی آدم است و بس هر بلبلی که زمزه در شاخسار کرد قرآن می فرماید:

﴿يَسِّيْحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^{۱۴}
 (آنچه در آسمان ها و در زمین است ، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند ، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکستناپذیر و حکیم است).
 اما تسبیح انسانی که از روی علم و معرفت و شناخت و آگاهی باشد چیز دیگریست. و کمال عبادت به معرفت است. لذا خالق هستی بخش، در حدیث قدسی فرموده است:

«کنت کنتر مخفیا و فاحبیت ان اعرف و خلقت الخلق لکی اعرف»^{۱۵}.
 (من گنج پنهانی بودم ، دوست داشتم ظاهر شوم، ایجاد آفرینش نمودم تا مرا بشناسند (تا شناخته شوم)

۱۴ سوره جمعه آیه ۱

۱۵ بخارلأنوار جلد ۸۱ ص ۱۹۸ بنقل از تفسیر نمونه ج ۲۲ ص ۴۰۷

پس هدف آفرینش شناخت محبوب حقیقی و اسماء الحسنی او، برای رسیدن به کمال انسانیت و تخلق به اخلاق الهی که آن نهایت سیر انسان و رسیدن به لقاء الله است.

و باید انسان به آن معرفت برسد. زیرا شناخت خالق هستی بخش، سرچشممه همه کمالات است و همه انسانها وظیفه دارند خالق و خدای خود را بشناسند، و پرتوی از صفات والای او را در وجود خود فراهم سازند، تا با آراسته شدن به صفات حسنی الهی به تکامل و لقاء الله نائل شوند.

معرفت نفس مقدمه معرفت الله

معرفت نفس مقدمه معرفت الله است. اگر انسان خود را بشناسد هم خدای خود را خواهد شناخت، و هم هدف از زندگی و دنیا را خواهد شناخت. همان طور که مولای متقيان امام علی(ع)، آن انسان کامل و باب مدینه العلم می فرماید: خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده و برای چه آمده و به کجا می رود.

«رحمه الله امراء عرف من اين و فی این و الى این»

البته مولوی انگار باین حدیث توجه داشته و با خود این سؤالات را، مطرح و به جواب پی برده و چنین می سراید:

روزها فکر من آن است و همه شب سخنم

که چرا غافل ز احوال دل خویشتم

ز کجا آمده ام آمدمن بهر چه بود

زکجا می روم آخر نمائی وطنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرآ

یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم

به هر حال مولوی بعد از تأمل و تفکر در آفرینش، و خود شناسی به این حقیقت می‌رسد و در ادامه می‌گوید:

جان از عالم علویست یقین می‌دانم رخت خود باز برانم که بدانجا فکنم
 مرغ باغ ملکوتمن نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
 مولوی چون خود را شناخت، و هدف از خلقت و معاد را دانست، آرزویش
 را در دنیا چنین بیان می‌کند:

خنک ان روز که پرواز کنم تا بر دوست به امید سر کویش پر و بالی بزنم
 تا به تحقیق مرا منزل و ره ننمائی یک دم آرام نگیرم ، نفسی دم نزنم
 من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم

در اینجا اشاره‌ای به تفکر در مبدأ و معاد و خود شناسی دارد، و اینکه انسان چرا باید از این امور مهتم غافل بماند؟

عجایب خلقت انسان

آری اگر انسان در وجود خود نظری بیندازد، عجایب خلقت را نظاره خواهد کرد، که چگونه خداوند «احسن الخالقین»^{۱۶} او را فی «احسن تقویم»^{۱۷} خلق نموده است.

«از لحاظ جسم مادی و ظاهری هر عضوی نشانه و گویای خالقی حکیم و داناست». بنگر که چگونه کوه‌ها و دریا و آسمان با ان عظمت، و ستارگان را، در مردمک کوچک چشم خود نظاره می‌کنی. و به درون خود بنگر، و به عوالم

^{۱۶} سوره مبارکه والتين آیه ۳

^{۱۷} سوره مبارکه والتين آیه ۴

وجود خود توجه کن به قویه تفکر، و خیال و...، و اگر در خلقت و وجود خود تامل کنی متوجه ابعادی بالاتر و عمیق تر از ماده و مادیات خواهی شد. مانند: عشق، محبت، کینه، اندیشه، و پس انسان پی می برد که در ماوراء این جسم مادی، عالمی بس عظیم وجود دارد و حقیقت او همان است، می یابد که حقیقت او از عالم دیگری است.

مرغ باع ملکوت نیم از عالم خاک
چند روزی نمودند در این تن وطنم

و وطن اصلی خود را این دنیای دنی نمی داند. و پی می برد به این که از همانجا که آمده بدان جا بر می گردد. «انا الله و انا اليه الراجون» انسان با توجه به مبدأ و آفریدگار خود، در می یابد که در خلقت او هدفی نهفته است و خالق و پروردگار او، آنچه را که برای رسیدن به این هدف نیاز بود، قبل از تولدش برایش مهیا نمود. هم در بُعد مادی و هم در بُعد معنوی. و با خود شناسی در می یابد که او، همان است که خداش به ملائکه می فرماید:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَتَعْوَالَهُ سَاجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلَّا إِبْلِيسَ أُبَيِّ ۖ أُنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ^{۱۸}

(پس چون او را معتدل و آراسته گردان و از روح خود در او بددم ، برای او سجده کنان بیفتید. ^{۲۹} پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند. ^{۳۰} مگر ابلیس که نپذیرفت با سجده کنان باشد).

آری همان که مورد سجود ملائکه واقع می شود، و ابلیس که بخارط این انسان طرد می شود قسم یاد می کند و می گوید: به عزت سوگند همه آنان را

گمراه می کنم، مگر بندگان خالص شدهات را

قالَ فَيَعِزُّنَكَ لَا يُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۲۸) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ ^{۱۹}

حال که دانسته شد هدف از خلقت انسان شناخت معبد و عبادت آگاهانه و خالصانه، و رسیدن به مقام عالی انسانیت و قرب الهی است. و از طرفی دشمن قسم خورده ای بر سر راه تکامل او قرار دارد.

بنابراین در قدم اول هر انسانی به حکم عقل وظیفه دارد خدای خود را بشناسد و با معارف دین آشنا گردد و با معرفت و عبادت خالصانه خود را برای رسیدن به تکامل و سعادت دو عالم تحت تربیت رسولان الهی قرار دهد. زیرا که دعوت انبیاء نیز در اطراف دو محور خلاصه می شود. «اول شناخت حق و

سپس پرستش آن ذات بی همتا»

قرآن راجع به رسول اکرم اسلام می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا^{۲۰} (۴۵) وَكَاعِنًا إِلَى اللَّهِ يَأْذُنُهُ وَسِيرَاجًا مُّنِيرًا^{۲۱}

(ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژدهرسان و بیمدهنده فرستادیم. «۴۵» و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم).

و شعار دعوت انبیاء این است «قولوا لا الله الا الله» و همچنان که خداوند متعال

می فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَبَيْوَا الطَّاغُوتَ^{۲۲}

(و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم تا [اعلام کند که] خدا را پرستید و از [پرستش] طاغوت پرهیزید)

پس غرض اصلی انبیاء هم ایجاد یک جامعه توحیدی است که هم از جنبه نظری و معرفتی مردم را به یک سو می خوانند و آن آفریدگار یکتا است.

۱۹ سوره ص آیات ۸۲ و ۸۳

۲۰ سوره احزاب آیات ۴۵ و ۴۶

۲۱ سوره نحل آیه ۳۶

و هم در جنبه عملی و رفتاری فردی، بشر را به وحدت و پرستش یک حقیقت دعوت می‌کنند، و هم در جنبه توحید عملی و اجتماعی باید یک قانونی در جامعه حاکم باشد و آن «قانون الله» است تا بواسیله هدایت الهی قافله بشریت بسوی تکامل خود پیش رود.

و از سخنان معصومین است که می‌فرمایند: «اول العلم معرفة الجبار» و نیز فرموده‌اند: «معرفة الله اعلى المعارف، و افضل العباده العلم بالله» است. لذا خداوند علیم و حکیم برای هدایت بندگان پیامبرانی مبعوت فرموده است. و در سوره جمعه خود را چنین معرفی می‌کنند:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لِغَىٰ ضَلَالًا مُبِينًا^{۲۲}

(اوست که در میان مردم بی‌سودا، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلدگی‌های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت یاموزد، آنان قطعاً پیش از این در گمراهی آشکاری بودند)

در حقیقت با توجه به ایه ۱۲۹ سوره بقره می‌توان گفت که این ایه استجابت دعای حضرت ابراهیم(ع) است که از خدا می‌خواهد:

رَبَّنَا وَابَعْثُ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۲۳}

(ای پروردگار ما ! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت یاموزد، و [از آلدگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکستناپذیر و حکیمی). چنانچه در آیات فوق ملاحظه می‌شود مراحل زیر در ایات ذکر شده است.

۲۲ سوره جمعه آیه ۲

۲۳ سوره بقره آیه ۱۲۹

مرحله اول : ارسال رسول است که عهده دار تعلیم و تربیت بشریت هستند تا آنها را با کتب آسمانی و قانون الهی آشنا کنند، و خالق و رازق و معبد خود را از طریق وحی الهی بشناسند، و با عبادت خالصانه معبد حقيقی، به تکامل و مقام انسانیت نائل شوند.

حکمت چیست؟

راغب گوید: حکمت رسیدن بحق بوسیله علم و عقل. حکمت آنست که تو را در برابر حق که باطلی در آن نیست واقف کنندو حکمت را خیر کثیر گفته اند چنانکه قرآن مجید می فرماید:

يُؤْتَى الْحِكْمَةُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى خَيْرًا كَثِيرًا ۖ وَمَا يَذَّكَرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ^{۲۴}

این کلمه بیست بار در قرآن مجید تکرار شده و در بیشتر موارد توازن با کتاب است و تعلیم و انزل آن از جانب خداوند و از جانب پیامبران نسبت به مردم است. مراد از کتاب در آن مورد، احکام شریعت و کلمات دین و مراد از حکمت همان محکم کاری و تشخیص است و در بعضی جاهای به تکالیف هم حکمت می گویند.

دعا خدایا از تو علم و معرفت و حکمت را مسئلت می نمائیم.

جلسه دوم

بُحشی راجع به انسان

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَاءِنَّكَهُ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَيْفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا
وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَتَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَعَلَمَ آدَمَ
الْأَسْمَاءَ كُلُّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَاءِنَّكَهُ فَقَالَ أَنْبُشُونِي بِاسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا
سَبِّحْنَاكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ^{۲۵}

(آن زمان را یاد آار که پروردگارتر به فرشتگان گفت : به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم .
گفتند : آیا موجودی را در زمین قرار می که در آن به فساد و تباہی برخیزد و به ناحق خونریزی کند و حال آن که ما تو را همواره با ستایش تسییح می گوییم و تقدیس می کنیم .
[پروردگار] فرمود : من [از این جانشین و قرار گرفتنش در زمین] اسراری می دانم که شما نمی دانید
«۳۰» و خدا همه نامها [ی موجودات] را به آدم آموخت : سپس [هویت و حقایق ذات موجودات را] به فرشتگان ارائه کرد و گفت : مرا از نامهای ایشان خبر دهید ، اگر [در ادعای سزاوار بودنشان به جانشینی] راستگویید «۳۱». گفتند : تو از هر عیب و نقصی متزهی ، ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموختهای نیست ، یقیناً توبی که بسیار دانا و حکیمی)

آیات فوق بیانگر مکالمه‌ای میان خداوند و ملائکه است. خداوند به ملائکه می‌فرماید: من در زمین خلیفه و جانشینی (از بشر) خواهم گماشت، اما ملائکه اعتراض کردند، (چون ملائکه موجوداتی هستند که از فرمان الهی سر پیچی نمی‌کنند) لذا گفتند آیا می‌خواهی بشری را عنوان جانشین خود در زمین قرار دهی که فساد و خونریزی می‌کند؟ در صورتی که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم.

[شاید بتوان این چنین فهمید که] ملائکه خود را شایسته تر بر امر خلافت و خلیفه الله می‌دانستند لذا اعتراض کردند. اما خداوند سبحان در پاسخ به اعتراض آنها می‌فرماید:

«إِنَّ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می‌دانم که شما ملائکه) نمی‌دانید.

خداوند خالق همه موجودات و انسان است. و چون خالق است بشر را بیش از همه می‌شناسد. اما اعتراض ملائکه هم از لحاظ ظاهر بی ربط هم نبود. حال نظری اجمالی به شناخت انسان و اعتراض ملائکه خواهیم داشت.

شناختی اجمالی در باره انسان

انسان موجودی دو بعدی است، یک بعدش جنبه ناریت و حیوانی، و بعد دیگر ش نورانیت است. که اگر جنبه ناریت بر او غلبه کند این انسان همان است که موجب خونریزی و فساد در زمین می‌شود. ملائکه آن جنبه ناریت بشر را دیدند که بشر دارای غرایی است که اگر تعديل نشوند در حقیقت

موجودی خطرناک است که برای مصالح خود، سفاک و خونریز، و به فساد بر روی زمین می‌پردازد.

اما آن جنبه نورانیت انسان که نفخه‌ای الهی است که به فرموده خالق خود:

﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^{۲۶}

که اگر این بُعد نورانی او غالب گردد، این انسان دیگر گناه نمی‌کند و این انسان خدا محور می‌شود نه خود محور، و بلکه برتر از فرشتگان می‌گردد. و چون انسان دارای دو بُعد ناریت و نوریت می‌باشد، لذا این موجود احتیاج به تربیت دارد، تا مظہر نورانیت حق گردد، و خداوند وسائلی را جهت تربیت او قرار داده است. و نعمت اختیار را نیز با و عطا کرده که با اختیار خود راه تکامل را بیسمايد.

یعنی خداوندش او را رها نکرده، و با ارسال رسال و رهبران الهی، و قوه ادراک و تفکر و تعقل، با اختیار خود راه صحیح و هدایت را بیابد.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ تَبَتَّأَهُ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَافُورًا^{۲۷}

(ما انسان را از نقطه آمیخته و مختلطی] از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نقطه به علقه ، از علقه به مضغه ، از مضغه به استخوان تا طفلى کامل] درآوردیم، پس او را شنو و بینا قرار دادیم «۲» ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس .).

بنابراین اختیار با خود انسان است که کدام جنبه را تقویت کند. ناریت یا نورانیت، خداوند دو راه را بتو نشان داده، و تو در مقابل این دو راه قرارداری حال انتخاب با خود است.

^{۲۶} سوره مبارکه سوره الحجر آیه ۲۹

^{۲۷} سوره انسان آیات ۲ و ۳

«إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» اگر انسان تحت تربیت رهبران الهی به تربیت نفس، و تقویت بُعد روحانیت خود پیردازد، و استعدادات خدا دادی خود را شکوفا کند، شاکر نعمتها و الطاف الهی بوده، در غیر این صورت کفران نعمت کرده و خسرالدنيا و الآخرة خواهد بود.

آیا همه انسان ها خلیفه الله هستند؟

گفته می شود که انسان اشرف مخلوقات است. و خداوند هم می فرماید: «انی جاعل فی الارض خلیفه» (من در زمین خلیفه و جانشینی قرار دادم) لذا باید دید که آیا هر بشری اشرف مخلوقات است؟ و خلیفه الهی است؟. دنیا و هر آنچه که در آن وجود دارد، و همه مخلوقات علامات و نشانه ها بی هستند از وجود خداوند هستی بخش، یعنی همه موجودات نشانه او هستند، و طینین «وَحْدَه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» در عالم حکمفرماست، اما چشم بصیرت می خواهد که ببیند.

<p>به صحراء بنگرم صحراء تو بینم با هر جا بنگرم کوه و در و دشت</p> <p>عالی و همه موجودات در آن را عالم کبیر و به انسان عالم صغیر اطلاق می شود و این انسان است که به سبب وجود او در عالم، آن را عالم کبیر نامیده اند.</p> <p>چنان که سخنی به امام عارفان نسبت داده اند که راجع به انسان فرموده است:</p> <p>و فیک انطوى العالم الاكبر با حرفه يظهر المظہر</p>	<p>به صحراء بنگرم صحراء تو بینم با هر جا بنگرم کوه و در و دشت</p> <p>عالی و همه موجودات در آن را عالم کبیر و به انسان عالم صغیر اطلاق می شود و این انسان است که به سبب وجود او در عالم، آن را عالم کبیر نامیده اند.</p> <p>چنان که سخنی به امام عارفان نسبت داده اند که راجع به انسان فرموده است:</p> <p>و فیک انطوى العالم الاكبر با حرفه يظهر المظہر</p>
--	--

در حدیثی مولا متقيان علی(ع) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكْبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلا شَهْوَةٍ وَ رَكْبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عُقْلٍ وَ رَكْبَ فِي بَنِي آدَمَ كَلَّتِيهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»

«خداوند ملائکه را از نیروی عقل محض، حیوانات را از غرایز و شهوت ممحض و انسان را ترکیبی از هر دو آفرید. آن کس که نیروی اندیشه و فکرش بر شهوتش غلبه کند، از ملائکه برتر، و آنکه نیروی شهوت و غریزه اش بر قوه ای عقل غالب شود، از حیوانات پست تر است.»

این تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی قرآن است که می فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسَنِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَنْفَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ
بِهَا وَلَهُمْ أَذْنُنَّ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ۖ أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بِلْ هُمْ أَضَلُّ ۖ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^{۲۸}
(مسلمًا بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دلهایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشممانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایاند بلکه گمراحتند؛ اینانند که غافل [ازمعارف و آیات خدای] اند).

این آیه می فرماید: خداوند به آنها نیروی فکر و اندیشه، و چشم و قوه‌ی بصیرت، و وسیله فهم و ادراک و گوش عنایت کرده است، ولی آنها از هیچ یک از این ابزار و لوازم برای سیر الى الله استفاده نمی‌کنند. اینها مثل چهار پایان بلکه بدتر از آنها هستند و دلیل آن هم روشن است

چون خداوند به آنها نیروی فکر و اندیشه، قوه‌ی بصیرت، چشم حقیقت بین و وسیله فهم، ادراک و هوش عنایت کرد تا حقایق را بیابند، که حیوانات فاقد این ابزار هستند.

انسان نیاز به تولدی دیگر دارد

هر موجودی یک تولد دارد غیر از انسان و مرغ (پرنده). تکامل انسان در دو مرحله قابل ظهرور و تصور است. و باید در هر دو مرحله کامل باشد.

مرحله اول: بشر در خلقت خود کامل و دارای استعدادهای بسیار، و چنان خلق شده که می‌تواند در حرکت بسوی تکامل، و نمایش صفات الهی، و اخلاق حسنی، مانند خدای خود باشد. یعنی آینه‌ای تمام نمای اسماء حسنی الهی، و مظهر تجلی «رحیم، و علیم، رازق و رؤوف و...» باشد.

مرحله دوم؛ و آن تولدی دیگر است، که باید این استعدادها را شکوفا کند، و آن مرحله تربیت است. که اگر بر اساس قانون خلقت تربیت نشود، انسانیت او مانند گنجی مدفون می‌ماند.

خداآوند انسان را بالفعل عالم و یا قادر نیافریده است، بلکه این فضائل در وجود او بالقوه موجود، و به او استعداد داده است که با تربیت، و بکارگیری وسائلی که خداوند در اختیار او قرار داده است، قادر و عالم و... گردد یعنی استعدادهای بالقوه را بالفعل در آورد.

از این رو انسان، بعد از طی این دو مرحله، کامل خواهد شد، و بر اساس تکامل و سعه وجودی خویش، می‌تواند نعمتهای الهی را تمیز و از آنها استفاده کند و بُعد نورانی خود را شکوفا کند.

در حدیثی از آل محمد(ص) آمده است: «لیس منا من لم يولد مرتين» یعنی اگر انسان تولد دوباره نیابد، از ما نیست، یعنی بما اهل بیت ملحق نمی‌شود و وابسته بما نیست. و منظور از تولد دوم: «ساخت تربیتی انسان است» که خداوند می‌فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَاللَّهُمَّهَا فُجُورُهَا وَسَقْوَاهَا (۸) قَدْ أُفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.^{۲۹}
و به نفس و آنکه آن را درست و معتقد نمود، «۷» پس بزه کاری و پرهیز کاری اش را به او الهام کرد. «۸» بی تردید کسی که نفس را [از آلدگی پاک کرد و] رشد داد، بر موانع و مشکلات دنیا و آخرت پیروز شد. «۹» و کسی که آن را [به آلدگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

آری رستگار و سعادتمند کسی است که برای پرورش نفس خود مجاہدت کند، و با تعلیم و تربیت الهی، خلقت انسانی خود را به ثمر برساند، و بصورت یک انسان کامل، و یک انسان الهی و لایق جلوه گری نماید.
یعنی انسان بتواند در پی مراحل تربیت، در یک استعداد و لیاقتی قرار گیرد که بتواند یک انسان الهی شود یعنی لیاقت و استعدادی پیدا کند، تا بتواند از نعمتهای الهی در دنیا و آخرت بهره مند گردد.

حضرت عیسی مسیح می فرماید: «لم يلْجِ ملْكُوت السُّمُوَاتِ مِنْ لَمْ يُولَدْ مِنْتِينَ»
کسی که دو بار متولد نشود به ملکوت خدا راهی ندارد. یک بار از مادر متولد شدی اکنون باید از خودت بیرون بیانی و در رحم دنیا به تکامل بررسی.

انسان در جهان بینی اسلامی

انسان را که قرآن معرفی می کند، نه مطلقاً شرور است و نه مطلقاً خیّر و نیکوکار، بلکه آمادگی هر دو حال را دارد. بعضی آیات استعداد شرگرایی او را می رساند، بطوری که او را موجودی، ستمگر و نادان، ناسپاس، طغیانگر، عجول و شتابزده، تنگ نظر و ممسک، مجادله گر و حریص و... لقب می دهد.

برخی از آیات دیگر استعداد خیرگرایی انسان را بیان می کند و او را خلیفه خدا در زمین، مسجدود ملاشکه، امانتدار خدا، دارای کرامت ذاتی و کسی که همه موجودات و مخلوقات برای او آفریده شده اند، معرفی می نماید.

اسلام تربیت انسان را از ضروریات، اما به اختیار خودش قرار داده است. و انسانیت انسان و تمایز او را با حیوان، در بفعليت رساندن کمالات روحی و معنوی بالقوه ای که در او نهاده شده اعلام می کند.و مقام خلیفه الهی، امانتداری را لایق او می داند.

همه موجودات در خدمت بشر

لطفاً کمی در این آیات تأمل کنید که خداوند نعمتهايش را برای شما «لکم» قرار داد که آنها آیاتی برای تفکر و تعقل و تذکر و تشکر باشند.

يَبْيَسْتُ لَكُمْ بِهِ الرَّزْعُ وَالرَّبُّونَ وَالنَّجْلِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ النَّمَرَاتِ ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (١١) وَسَخَّرَ لَكُمُ الظَّلَلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۝ وَالنَّجْمُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقُلُونَ (١٢) وَمَا ذَرَّ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْلِقاً لِّوَانَةٍ ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ (١٣) وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيبًا وَسَخَّرَ جِبِيلًا حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلُكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلَتَبَغُوا مِنْ فَصْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشَكُّرُونَ ۝

برای شما به وسیله آن آب ، زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می رویاند ؛ یقیناً در این [واقعیات شگفتانگیز طبیعی] نشانه ای است [بر توحید ، و ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند * و شب و روز و خورشید و ماه را نیز مسخر شما قرار داد ، و ستارگان هم به فرمانش مسخر شده اند ؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند * و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های گوناگون برای شما آفرید

[مسخرتان ساخت]؛ مسلمًا در این [امور] نشانه‌ای است [بر توحید، ربویت و قدرت خدا] برای گروهی که متذکر می‌شوند * و اوست که دریا را مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید، و زیستی را که می‌پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشته‌ها را می‌بینی که آب را می‌شکافند [تا شما را برای حمل کالا و تجارت و داد و ستد جابجا کنند] و برای اینکه [در پنهان دریا] فضل و احسان خدا را بخواهید و [در نهایت] به سپاس گزاری خدا برجیزید

ای انسان همه موجودات را برای تو و در خدمت تو قرار دادند، تا تو به تکامل برسی، و نشانه‌های توحید و قدرت خدا را بینی، و بیندیشی، و در آیات او تعقل کنی، و به معرفت معبد خود پی ببری، و شکر گزار او، و به کمال عبودیت برسی.

و بدانی که خدادست که آسمان و زمین را آفرید، و باران را فرو فرستاد و با آن میوه‌های مختلف فراهم نمود، دریا و کشتی را مسخرتان کرد، خورشید و ماه را در تسخیر شما در آورد، خورشید برای انسان نور افشاری می‌کند گیاهان را برایش می‌رویاند، میکرب زدائی می‌کند و راه را به او نشان می‌دهد.

ماه چراغ شباهی او است، تقویمی است دائمی، جزر و مدش ساحل را آبیاری می‌کند، دریا را از رکود و گندیده گی حفظ می‌کند، و نیز اکسیژن لازم را به آبزیان دریا می‌رساند.

روز و شب را برای معاش و آرامش شما قرار داد و نعمتهاي فراوان، و هر چه را که برای تکامل بشر نیاز بود آفرید به طوری که اگر بخواهید نعمتهاي او را بشمارید به حساب در نمی آورید، با اين همه انسان ظلم و کفور و بسیار ناسپاس است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سر گشته و فرمان‌بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

علاوه بر این ها خداوند دو نعمت بزرگ دیگر به این بشر عنایت فرموده، یکی آشکار و ظاهر و آن رسولان و انبیاء، و اولیاء آنها که ادامه دهنده راه آنان هستند. که بشریت را از ظلمات به نور هدایت کنند.

و حجت و نعمت بزرگ دیگر، و آن حجت پنهان «عقل» است، که عقل در پرتوی وحی، انسان را به ساحل سعادت می‌رساند.

پیداست که جایگاه عقل در جهانبینی و انسان‌شناسی اسلام بس رفیع است و حجت خدا به وسیله عقل بر مردم تمام می‌شود، و با آن است که به شناخت خداوند و پیامبران و اولیاء می‌توان نائل شد. و نشانه عقل سلیم درک نعمت‌های خداوند، و سپاس از او با بکارگیری این نعمتها برای رسیدن به کمال انسانیت، و سیر الی الله و رسیدن به لقاء محبوب و معبد حقيقی است.

اگر عقل فلسفی انسان، در جهانبینی الهی تربیت شود، پی می‌برد که جهان آفرینش دو چهره دارد: یک چهره ظاهر و مشهود، و یک سیمای باطن و غیب. جهان شهود شامل طبیعت و نظمات تکوینی حاکم بر آن و تأثیر و تأثرات مادی و محسوس ناشی از این روابط است که بشر به قدرت علم و تکنولوژی خویش، آنها را کشف و تسخیر می‌نماید.

جهان غیب: روابط ناپیدای حاکم بر جهان و انسان است که تحت تأثیر نظام علّی و معلولی غیر مادی بوده و با انکار مادی گرایان خدشده بر نمی دارد. خدا، فرشتگان، روح، بربخ، قیامت، و برخی آثار مترتب بر اعمال، نمونه‌هایی از عالم غیب است.

بدیهی است، اعتقاد و بی اعتقادی به غیب و آخرت، اثر وسیعی در زندگی دنیوی ما دارد. قرآن کریم، منکران چهره دوم عالم هستی (عالم غیب) را ظاهريین

و غفلت زده می داند، بطوری که قسمت اعظم جهان واقع را نشناخته اند و می

فرماید: "اینان فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت بی خبرند"

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْجَيَّادِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ ۖ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجْلٌ مُسْمَىٰ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءَ رِبِّهِمْ كَلَّا فِرُونَ ۲۱

([نهایا] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند. ۷) آیا در [خلوت] درون خود اندیشه نکرده اند؟ [که] خدا آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حق و برای مدتی معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم به لقاء پروردگارشان کافرند)

لذا خداوند پیامبرانی را مبعوث کرده که این حقایق را به مردم بفهمانند. و انسان هم برای رسیدن به تکامل معنوی و بُعد انسانی خویش می باشد با رسیدن به این معارف بقدر سعی و کوشش و مجاهدت، سعه وجودی خود را پرورش دهد.

دانشگاهی بنام دنیا استادانی بنام انبیاء

دنیا دانشگاهی است که استادان آن پیامبران الهی هستند که کتب آسمانی را تعلیم می دهند.

تمام زحماتی که انبیاء کشیده اند، و تمام رنجهایی که اولیای خدا از بدوان خلق تاکنون کشیده و بعدها هم خواهند کشید، مقدمه این بوده که «این موجودی که به آن انسان می گویند، انسان شود»

تمام کتب آسمانی، که بر انبیاء نازل شده برای این بوده است که این انسان، موجودی که اگر سر خود باشد، و تربیت نشود خطرناکترین موجودات عالم است، «تحت تربیت و تعلیم الهی واقع شود و بهترین موجودات و افضل خلائق گردد» در اسلام همه امور مقدمه انسان سازی است . عبادات، واجبات، مستحبات، و اخلاقیات زیرا که اگر این موجود رها شود، تمام عالم را به تباہی می کشد. برای جلوگیری از این فسادها و جنگهای ویران کننده، ظلم ها و ستم ها، انبیاء آمده اند تا بشر را به راهی که همه [باید] در آن سیر کنند، تا همه انسان صحیح و کامل بشوند، هدایت کنند.

اگر این موجود (انسان) تربیت شد، تمام حوايج دنيا و آخرت بشر تحقق پیدا می کند. و اگر این موجود سرخود شد، یا بر خلاف مسیر طبیعی خودش حرکت کرد، تمام دنيا را به رو تباہی می رود.

عالَم (دنيا) يك دانشگاه است که انبیاء و اولیاء، و تربیت شده های آنها «معلم» و باقی [افراد] بشر دانشجویان آن هستند.

تمام دنيا باید دو طبقه باشد. يك طبقه معلم و استاد و يك طبقه، دانشجو و متعلم. وظیفه معلم هدایت جامعه است به سوی الله.

وظیفه دانشجو، تعلیم همین معنی است تا يك جامعه اي پیدا شود که همه متوجه خدای سبحان، و همه در راه او باشند.^{۳۲}.

تعلیم و تربیت در اسلام

اسلام فراگیری علم را فریضه دانسته است «طلب العلم فرضه علی کل مسلم» بر هر مسلمانی طلب علم واجب است. اما منظور از علمی که فریضه بر هر مسلمانی است تنها علوم مادی نیست، بلکه علم و فرهنگی است که جامعه را بسوی کمال والا برساند.

خداآوند در تعالیم عالیه، قرآن خواندن و تعلیم و تربیت و خودشناسی را در کلمه «رب» بیان کرده است. که یکی از معانی رب تربیت کننده است. چنانچه

در اولین آیه ای که بر پیامبر اکرم(ص) نازل شد می فرماید:

﴿أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^{۳۳} (بخوان با نام پروردگاری که تو را خلق کرد).

و این مسئله از افتخارات اسلام است که در اولین آیه نازل شده دستور به تعلیم می دهد. و این نکته قابل توجه است برای آنان که مسلمانان را عقب مانده از علم و دانش میدانند! و نیز برای مسلمانانی که از دستورات دین مبین اسلام پیروی نمی کنند و قدر خود را نمی دانند.

اما خداوند برای تعلیم و خواندن شرطی قرار داده و آن خواندن با اسم «رب» است. و می فرماید:

﴿أَفْرَا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) أَفْرَا وَرَبِّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمَ (۴) عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^{۳۴}

۳۳ سوره علق آیه ۱

۳۴ سوره علق آیات ۱ تا ۵

(بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده‌ها را] آفریده؛^۱] همان که انسان را از علق به وجود آورد.^۲] بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین [کریمان] است.^۳] همان که به وسیله قلم آموخت،^۴] [به انسان آنچه را ننمی‌دانست تعلیم داد.

خداآوند متعال و رب کریم در این آیات هم فرموده بخوان و هم چگونه بخوان.
امام خمینی(ره) می‌فرماید: * گمان نکنید که درس خواندن بدون قرائت اسم «رب» نفعی برای شما داشته باشد. چه بسا گاهی اوقات تعلیم بدون اسم «رب» نه تنها به نفع انسان نیست، بلکه باعث غرور انسان، و در نهایت باعث انحراف و پرت شدن انسان از صراط مستقیم می‌شود.

همان طور که در این زمان بسیار مشاهده می‌کنیم که چگونه کسانی با وجود این که از لحاظ علمی مدارجی را هم طی کرده بودند ولی امور دنیوی آنها را منحرف کرد.*

و در تاریخ هم افرادی بودند که دین را بدون اسم رب فرا گرفتند، و خود ادعای پیامبری و مهدویت و حتی بر علیه گفته‌های پیامبران و فقط برای منافع خود مردم را از حق منحرف می‌کنند.

و در قرآن هم از این افراد نام برده شده از جمله «بلعم باعورا» و نیز سامری که یکی از علمای زمان حضرت موسی(ع) بود که با آن همه معجزاتی که از پیامبران دیده بودند، اما در غیاب حضرت موسی(ع) مردم را گوسله پرست می‌کند. و قرآن می‌فرماید:

۳۵ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَّا هُكُمٌ وَإِلَّا مُوسَىٰ فَقَسَيَ

۱۴۳ ولایت تکوینی انسان کامل

(پس برای آنان مجسمه گوساله‌ای که صدای گاو داشت ساخت، آن گاه [او و پروانش] گفتند: این معبد شما و معبد موسی است که [موسی آن را] فراموش کرد [به این خاطر برای طلب معبد به طور رفت.]).

در حالی که سامری از لحاظ علمی و حتی عرفانی بجایی رسیده بود که قرآن در باره مکالمه حضرت موسی با او می‌گوید:

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيٌّ (۹۵) قَالَ بَصَرْتُ بِمَا لَمْ يَعْلَمْ بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْصَةً مِنْ أَثْرِ الرَّسُولِ فَبَذَّلْتُهَا وَكَذَّلْتُكَ سَوْلَتٌ لِي نَفْسِي ^{۲۶}

([موسی] گفت: ای سامری! سبب کار] بسیار خطرناک [تو چه بود؟] ۹۵ گفت: من به اسراری آگاه شدم که آنان آگاه نشدنند، پس اندکی از اسرار رسول را گرفتم و [بر اثر هواپرستی، [به گوساله‌سازی پرداختم]: و این گونه نفس من [آن کار بسیار خطرناک را برای گمراه کردن بنی اسرائیل] در نظرم آراست).

اما در نهایت این علم او سبب گمراهی خود و دیگران شد، و خود می‌گوید: نفس من این کار را برای من آراست. «سولت لی نفسی»

از این جا هم اهمیت ترکیه نفس معلوم می‌شود. گرچه تزکیه و طهارت نفس برای همه ضروری است اما برای طالب علمی که می‌خواهد به حقیقت برسد و انسانی الهی شود ضروری تر می‌باشد.

زیرا که حتی مفسرینی بودند که قرآن را با نکات بسیار ظرفی تفسیر می‌کردند، و به قول یکی از بزرگان نکاتی از قرآن استخراج می‌کنند که بعقل جن هم نمی‌آید، اما معنی کلمه «ولایت» را نفهمیدند، و آیات ولایت را درک نکردند. چرا؟ که شرط اصلی تعلیم یعنی با اسم «رب» و برای «رب» محقق نبود لذا همین علم که باید برای رفع حجب باشد، می‌شود «حجاب اکبر»

دعا : از خدا می خواهیم که بما توفیق دهد تا همه ما از تربیت معلمان الهی
بهره مند شویم و به حقیقت معرفت الهی نائل، و انسان الهی گردیم آمين .

جلسه سوم

انسان خلیفه خدا در زمین

با خلاصه‌ای از بیانات گذشته و اینکه خداوند متعال همه مخلوقات را برای انسان خلق کرد و انسان را خلیفه خود در زمین قرار داد. حال ادامه بحث با اشاره به چند آیه :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۝^{۳۷}

(یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم)

و نیز در آیه‌ای دیگر خطاب به نبی داود می فرماید:

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ^{۳۸}

در سوره نور وعده خلافت و جانشینی خود را اثبات می کند آنجا که می فرماید:
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [دیگران] کند، همان گونه که پیشینیان آنان را جانشین [دیگران] کرد).

۳۷ سوره بقره آیه ۳۰

۳۸ سوره ص آیه ۲۶

از این آیات استفاده می شود که انسان خلیفه خدا در زمین و عهده دار استقرار حاکمیت خداوند، و وارث نهائی زمین و حکومت در آن است.

لذا انسان موظف است که خصائص و لوازم لازم برای احراز این مسئولیت را کسب کند و از همه امکانات مادی و معنوی بهره گیرد.

لذا شناخت انسان، باید از دیدگاه قرآن بررسی شود، و تعریف هایی از انسان، مانند: حیوان ناطق، موجودی ناشناخته، موجود متفکر، این تعبیرات تمام شخصیت انسان را تعریف نمی کند.

انسان از دیدگاه اسلام

انسان از دیدگاه اسلام، اشرف مخلوقات، هدف خلقت، مسجد ملائکه، و خلیفه و جانشین خدا در زمین است. عظمت خداوند به آفرینش انسان، در آنجا است. که می فرماید:

فَتَبَارِكَ اللَّهُ أَخْسَنُ الْخَالِقِينَ^{۳۹} (در خور تعظیم است خداوند آن بهترین آفریدگار)

لذا با این دیدگاه به انسان، که خالق او می فرماید:

«خلقتُ الأشياء لاجلك و خلقتك لاجلى» (همه چیز را برای تو، و تو را برای خودم خلق کردم)

این تعبیر «الأشياء» تمام موجودات از جمله ماه و خورشید، و هر آن چه در عالم هستی را شامل می شود. و آنجا که به آن انسان کامل می فرماید: اگر تو نبودی «لما خلقت الأفلاك» (اگر تو نبودی افلاك را نمی آفریدم)

و بیان امام علی(ع) این است که انسان جهان اکبر، در برابر جهان اصغر (همه عالم) است. و اما بالاترین مقام انسان خلیفه الهی، و جانشین خدا در زمین است. و او می تواند مظہر اسماء و صفات الهی باشد.

لذا برای شناخت انسان ابتداء باید معرفت به خدا پیدا کرد، تا جانشین خدا در زمین معنای خودش را پیدا کند. انسان "علم اسماء یا معرفت اسماء و صفات الهی را دارد و دلیل سجده ملائکه بر انسان همین بود که آنها این علم را نداشتند. اسماء الهی، چون { قادر، عالم، عادل، حی، مرید و ... } که در قرآن آمده، با آنچه در دعای جوشن کبیر بیش از هزار اسم و صفت برای خداوند ذکر شده است، بیانگر ویژگی ها، یا تجلیات ذات الهی است، و چون معرفت به ذات ناممکن است، انسان از تجلیات اسمائی حق به توحید و معرفت حق می رسد. اگر در این اسماء و صفات، خداوند به صورت مطلق و بی نهایت علم، اراده، قدرت، عدل، مهربانی، بخشش، رحمت و ... دارد، انسان باید متناسب با ظرفیت وجودی، و همت و تلاش خود این ویژگیها را کسب کند، و تا آنجا که می تواند نزدیک به حق شود.

«حد کمال انسان این است که به خدا برسد و مظہر صفات حق شود از همین جا معنی جانشینی خدا با تقرب به حق و تقوا، گره می خورد».

لذا دین میین اسلام طلب علم را یکی از فرایض می داند، تا آنجا که رسول اعظم(ص) می فرماید: «طلب العلم فربضة علی کل مسلم» یعنی کسب علم و معرفت بر هر مسلمانی واجب است، که ضروری ترین علوم، علم توحید و معرفت الله است.

توحید نظری و توحید عملی

در توحید نظری به اثبات وجود، یکتایی حق و معرفت به اسماء و صفات الهی، و کیفیت آن می پردازند.

توحید عملی پیاده کردن و اجرایی و عملی کردن توحید نظری، و نیز به اسماء و صفات و کیفیت آن می پردازند. (اگر خداوند عدل مطلق، علم مطلق، اراده مطلق، خالق مطلق و... است. انسان جانشین خدا و جامعه‌ای که می سازد جهت گیری و حرکتش به این سمت و سوها باید باشد).

انسان در سیاست اسلامی

ایجاد جامعه‌ای خداگونه، در درجه اول نیاز به رهبری خداگونه و خلیفه‌الله دارد. وظیفه حاکم، فراهم کردن شرایط و مقدمات لازم برای خلیفه‌الله انسان، و از پیش پا برداشتن موانع و مشکلات برای رسیدن انسانها به جانشینی خدا در زمین است.

انسان در این دیدگاه یک حیوان، یک برد، یک موجود نفهم و ذلیل و خوار نیست، بلکه موجودی است که باید «استعدادهای نهفته او برای جانشینی خدا در زمین» شکوفا گردد.^{۴۰}

لذا این «رهبران الله باید خود راه یافته باشند». وظیفه خلیفه الله و رهبر الله تربیت انسانها، اصلاح جامعه، اصلاح نفوس، و اصلاح عقاید و اخلاق و دین مردم است. او معلم بشریت است. {خلیفه خدا مظہر اسماء الله است}.

۴۰ بر گرفته از سایت دانشگاه علم و صنعت ایران، بخش فرهنگ و معارف اسلامی با کمی تغییر

و اوست که می‌تواند مردم را با خدا و اسماء و صفاتش آشنا کند، چون خود بیشترین فردی است که به این معرفت نائل شده، لذا چون خود راه را پیموده راهنمای خوبی است.

مسیر خلیفه الله و رهبران الهی مسیری است که با علم و نورانیت و کمال سازش دارد. رهبران الهی مردم را از ظلمات به سوی نور هدایت می‌کنند. و مسیر او مسیر علم و عدالت و انسانیت است.

نیز تمام احکام اسلام، برای تربیت انسان است تا در پرتو این احکام الهی و تحت تربیت رهبران الهی در مکتب اسلام به کمال انسانیت برسد. پس نقشه متكاملی که می‌تواند انسان را به کمال انسانیت برساند، آن سیاست اسلام است. اسلام می‌خواهد که انسان به آن معرفت برسد که در قول و قلب و عملش «وحده لا اله الا هو» حکمفرما باشد.

اگر انسان تحت تربیت الهی قرار گرفت و به معرفتی برسد که خدای خود را «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» بداند، خواهد فهمید که رازق و قادر و معزّ فقط اوست. یعنی خدا را به این عظمت باید شناخت.

انسان زمانی مسلمان حقیقی و موحد می‌شود، که به هدف خلقت یعنی عبودیت برسد، و حقیقت عبودیت با معرفت الله و عبادت آگاهانه و خالصانه توأم است. لذا نیاز به مربی دارد.

فلسفه نبوت

هر انسان عاقلی پس از قبول اصل توحید تصدیق می‌کند که حتماً از آفرینش این جهان پهناور هدفی منظور بوده است. و واضح است که هدف از

آفرینش چیزی نیست که به ذات مقدس خداوند باز گشت کند. زیرا او وجودی است بی نهایت، و چیزی کم ندارد، و هیچ کمالی را فاقد نیست که بخواهد با آفرینش جهان، کمبود خود را جبران کند.

او سرچشمme و منبع هر کمالی است، و هیچ کمالی خارج از وجود او نیست که بخواهد آن کمال را تحصیل کند.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که هدف آفرینش چیزی است که بر ما آفریدگان بر می‌گردد، و بعبارت ساده‌تر، «هدف از آفرینش، همان تکامل ما انسانهاست».

لوازم تکامل:

روشن است که تکامل همه جانبه انسانها متوقف است بر این که اول خداوند یک سلسله آکاهیها و تعلیمات صحیح را در اختیار آنان بگذارد.

دوم اینکه: برای تربیت آنان مریبیان کامل و نمونه بفرستد.

و نیز بستگی دارد به اینکه برای اداره صحیح زندگی اجتماعی، قوانینی که سعادت آنها را تضمین می‌کند، داشته باشند.

و این سه اصل با آمدن پیامبران تأمین می‌شود، و رسالت پیامبران در جوامع انسانی تأمین همین سه موضوع است.

بنابراین لازم است خداوند پیامبرانی برای انسانها بفرستد، زیرا در غیر این صورت هدف او از آفرینش انجام نمی‌شود و غرضش نقض می‌گردد، و نقض غرض از هیچ عاقلی روانیست، چه برسد به خدای حکیم علی الاطلاق.

این است دلیل اجمالی نیاز انسانها به پیامبران و لزوم بعثت آنان^۱

لزوم بعثت انبیاء از جهت تعلیم

آیا کسی با اتكاء به دانش و علم محدود بشری (که با همه تلاش و کوششی که تاکنون کرده است فقط توانسته بخشن کوچکی از اسرار این جهان را کشف کند) می‌تواند از تمام اسرار و رموز و عوامل سعادت بشر با خبر باشد و راه صحیح وصول به آن را با تمام مشخصات به او نشان دهد؟ چگونه بشر می‌تواند در پیمودن راه تکامل، به علم و دانش خودش تکیه کند؟ با این که بعد از همه ترقیات شگرف علمی، هنوز بسیاری از مسائل ابتدایی برای وی مجهول مانده است.

از طرفی ما در معلومات خود و آنچه به اصطلاح می‌دانیم به طور مسلم دچار اشتباهاتی و خطاهایی می‌شویم به دلیل اینکه متفکران بشر همواره در مسائل زیادی با هم اختلاف دارند.

پس معلوماتی که امکان آمیخته شدن با اشتباهات در آنها وجود دارد تا چه حد می‌تواند قابل اطمینان باشد؟، و در راه رسیدن به آن هدف عالی، به ما کمک کند؟. برای رسیدن به هدف آفرینش یعنی پرورش و تکامل انسان در همه ابعاد، قبل از هر چیز، به یک سلسله تعلیمات جامع و خالی از هر گونه اشتباه و متکی به واقعیات زندگی نیازمندیم.

و این جز از طریق وحی و تعلیمات پیامبران الهی که مستقیماً با مبدأ جهان آفرینش ارتباط دارند، ممکن نیست.^{۴۲}

آگاهی بشر، بعثت انبیاء را می طلبد

بسیاری از مسائل اجتماعی و انفرادی مربوط به عالم پس از مرگ است که انسان اصلاً از آن اطلاعی نمی تواند به دست بیاورد، بنابراین به راهنمای الهی نیازمند است. گرچه نسبت به امور این جهان نیز برد علم و دانش انسان بسیار محدود است.

دانشمندان با صراحة اعتراض می کنند که علم و دانش ما هنوز در مرحله بسیار ناقصی قرار دارد «الکسیس کارل» در کتاب «انسان موجود ناشناخته» در باره شناسائی انسان می گوید: «انسان یک مجموعه سرا پا راز و مبهم است که نمی توان او را بسادگی درک کرد... و بیشتر پرسش‌هایی که محققان و مطالعه کنندگان در زندگی انسان مطرح می کنند بدون پاسخ می ماند».

«اینشتاین» می گوید: «آنچه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده ایم بسیار چیزها به ما آموخته، و ما با اصول زبان طبیعت آشنا شده ایم... ولی با اینهمه، هنوز از حل کشف کامل اسرار طبیعت دوریم».

«فلاماریون» پس از مطالب فراوانی که در زمینه ناآگاهی بشر آورده می گوید: «همین قدر کافی است که من می توانم ده سال از مجھولات سؤال کنم! و شما چیز یک از آنها را نتوانید جواب دهید». بالاخره «ویلیام جمس» می گوید: «علم ما همچون قطره است ولی جهل ما یک دریای عظیم».

بنابراین حق داریم اگر بگوئیم ما نمی توانیم به مسائل مربوط به بعد از مرگ و بسیاری از مسائل زندگی پاسخ کامل دهیم، ولی عقل ما این پاسخ کلی را بما می دهد که: «خداؤند حکیم کار لغو و بیهوده انجام نمی دهد».

لذا متوجه می شویم برای دریافت پاسخ مسائل و مشاکل حیات، و مسائل بعد از مرگ باید شخصی از ناحیه خداوند مبعوث گردد تا فلسفه آفرینش، راه رسیدن به سعادت، به کجا خواهیم رفت، و آثار عمل ما در آن عالم چگونه خواهد بود را به ما یاد دهد و این همان «اصل نیاز به راهنمائی پیامبران می باشد».^{۴۳}

امام صادق(ع) در پاسخ به سؤال یک فرد غیر مذهبی که پرسید از کجا لزوم بعثت انبیاء را ثابت می کنید؟ فرمود: «هنگامی که ثابت کردیم برای ما آفریننده و سازنده ای است که از همه ما و جمیع مخلوقات برتر است، و آن آفریدگار حکیم بزرگ به هیچ وجه قابل لمس نیست که مردم مستقیماً با او تماس بگیرند و در میان آنها با خالقشان سخنانی رد و بدل شود، ثابت می شود که برای او سفیرانی است در میان خلق که حقایق را از خدا به خلق می رسانند وهم چنین از اموری که مایه بقای انسانها و ترکشان مایه فنای آنهاست آنان را آگاه سازند.

بنابراین ثابت شد که آمران و ناهیانی از سوی خداوند حکیم علیم در میان خلق او هستند که فرمانهای او را به مردم می رسانند و آنها همان پیامبرانند».^{۴۴}

قرآن کریم در سوره جمعه با صراحة به این حقیقت اشاره می کند و می فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يُنَذِّلُ عَلَيْهِمْ أَيَّاتٍ وَيُنَزِّكُهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَغْيٍ ضَلَالٌ مُّبِينٌ (۲) وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ۝ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۝ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ^{۴۵}

(اوست که در میان مردم بی سواد ، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلدگی های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد ، آنان

^{۴۳} طرح نو در تدریس عقاید اسلامی، ص ۲۲۸ و ۲۲۹

^{۴۴} (کافی جلد ۱، کتاب الحججه، باب الا ضطرار الى الحججه، حدیث ۱)

^{۴۵} سوره جمعه آیات ۳/۲

قطعاً پیش از این در گمراهی آشکاری بودند. «۲» و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر [از عرب و غیر عرب] که هنوز به آنان نپیوسته‌اند [برانگیخت]. و او توانای شکستن‌پذیر و حکیم است. «۳» این [برانگیختن به پیامبری و مسؤولیت عظیم تعلیم و تربیت،] فضل خداست که آن را به هر کس بخواهد عطا می‌کند، و خدا صاحب فضل بزرگ است)

لزوم بعثت انبیاء از جهت تربیت

بشر برای پیشرفت و تکامل هم برنامه و تعلیمات لازم دارد، و هم مریبی. لذا پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید:

«انی تارک فیکم التقلين كتاب الله و عترتی اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً و انهمما لن یفترقا حتى يردا على الحوض»

(من در میان شما دو میراث بزرگ و گرانبهای می‌گذارم: یکی کتاب خداوند و دیگری عترت و اهل بیت من است که اگر شما به این دو تمکن جویید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو هیچگاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در قیامت بر من برسند. بر اساس این حدیث قرآن عترت از خطاء و لغرض مصونند و امت اسلامی موظفند که همیشه از این میراث

پیامبر(ص) پیروی کنند زیرا آنها هرگز از هم جدا نمی‌شوند) ^۶

چرا که هر دو مکمل هم هستند برای تعلیم و تربیت، «کتاب و معلم»، هر دو برای تربیت بشریت، بر طبق وحی آسمانی لازم است.

يعنى تنها برنامه و تعلیمات نمی‌تواند بشر را به سوی سعادت همه جانبه اش سوق دهد. بلکه علاوه بر «علم و دانش متکی بر وحی» باید شخص یا

۶ در کتاب عقبات الانوار این حدیث را از حدود دویست نفر از اهل تسنن نقل کرده و چندی پیش دارالتقریب بین مذاهب اسلامیه رساله ای پیرامون متن و سند این حدیث منتشر نمود. نمونه ای از این موارد عبارت است از: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۲ و صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۰۸ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹. نقل از معرف اسلام ۲/۱ ص ۲۱۸

اشخاصی، بعنوان مربی و الگو و سرمشق در میان آنها باشد که از اعمال او سرمشق گرفته و عمل به وظیفه را از او ياد بگیرند.

خلاصه این که انسان با دو بال تعلیم و تربیت، و داشتن معلم و مربی می تواند به اوج سعادت و خوشبختی پرواز کند، و به تکامل دنیوی و اخروی خود ارتقاء می یابد.

مربي کامل کیست؟

حال که لزوم راهنمای و مربی را برای تعلیم و تربیت، و تکامل بشر دانستیم، باید دید که مربي کامل کیست؟

زیرا تربیت بیش از آنکه دارای جنبه علمی باشد، دارای جنبه عملی است. و مربی باید با یک سلسله کارهایی که بیشتر جنبه روحی و روانی دارد، در روح و روان افرادی که تحت تربیت او هستند، نفوذ کند و در اعماق دل و جان آنها دست بیندازد و به تعديل و پرورش غراییز آنها بپردازد.

و روشنتر بگوییم: مربی کامل کسی است که علاوه بر آشنایی کامل به خوبیها و بدی‌ها و اطلاع دقیق از اسرار و رموز وجود انسان، از نظر اخلاق و عمل شخصاً یک فرد کامل باشد.

«انتظار تربیت از ذات تربیت نا یافته» مسلمًا انتظار نی جایی است. و مربی باید مورد اطمینان و علاقه مردم باشد تا افراد براحتی تحت تربیت او قرار گیرند.

و این ممکن نیست مگر این که از ناحیه یک مبدأ مطمئن و غیر قابل تردید، کامل بودن آن مربی از همه جهات تضمین شده باشد.

آیا چنین کسی جز پیامبر معصوم که از طرف آفریدگار جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده است و علاوه بر علم سرشار، از هر گونه گناه و انحراف و خطای مصونیت دارد، کسی دیگر می‌تواند باشد؟

بنابراین هدف آفرینش، و تکامل انسان بخصوص در جنبه‌های اخلاقی بدون بعثت انبیاء ممکن نیست. و خدایی که انسان را برای این هدف مقدس آفریده است مسلماً چنین مریانی را نیز برای هدایت او فرستاده است.

آری خداوند بر جامعه بشریت منت نهاده، و مریان و راهنمایانی را برای آموزش و پرورش او مبعوث کرده که لوح جان و تن انسان را از ناپاکی‌ها و آلدگیهای ظاهری و باطنی پاکیزه کنند، و کتاب شریعت را به او بیاموزند^۷

لَقَدْ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَعَثُ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَغَى ضَلَالًا مُبِينًا^۸

یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و [از آلدگی‌های فکری و روحی] پاکشان می‌کند، و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند

توضیح این که از این همه نعمت‌های ظاهری و باطنی که خداوند برای انسان خلق کرده است، فقط ارسال رسول را بر مؤمنین منت نهاده است و این هم به اهمیت موضوع اشاره دارد.

هدایت فطری و تعديل غرائز

مقتضای بعثت انبیاء هدایت فطرت و تعديل غرائز است. تردیدی نیست که انسان از فطريات و غرايزی برخوردار است که هر کدام خواسته هایی دارند، غرائزی برای تأمین احتياجات مادی در درون انسانها نهفته است، و فطريات نیز برای عبور انسان از مرز حیوانیت و رسیدن به کمال واقعی در وجود بشر قرار گرفته است.

اگر فطريات هدایت شود انسان به اوج کمال انسانيت خواهد رسید و گرنه تحت تأثير غرائز حيواني تا اسفل السافلين سقوط می کند. بنابراین غرائز باید تعديل شوند و فطريات نياز به هدایت دارند. و بدون تردید کسی می تواند اين امر مهم را بعهده گيرد که کاملاً به اسرار و رموز خلقت انسان آگاه بوده، و چگونگی تعديل غرائز و هدایت فطريات را بداند و همان طور که دانشمندان اعتراف کرده اند که «انسان موجودی ناشناخته و اسرارآمیز است».

در نتيجه تنها خالق انسان که پروردگار همه موجودات است آگاه به همه خصوصيات اوست و لطف او ایجاب می کند که برای تكميل نعمتهايش، و برای رسیدن انسان به عاليترين مدارج انسانيت، پيامبراني را که از طريق وحى مستقيماً با ارتباط دارند برای هدایت انسانها بفرستد.

در آيات فراوانی از قرآن کريم «اهمیت تعلیم و تزکیه و تطهیر» را بيان می فرماید: از جمله:

مَا أَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُهُمْ مَا لَمْ تَكُنُوا تَعْلَمُونَ^{۴۹} (۱۵۱) فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاسْكُرُوا إِلَيْيَ وَلَا تَكْفُرُونِ^{۵۰}

(در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را [از هر نوع آلدگی ظاهری و باطنی] پاک و پاکیزه می‌کند، و کتاب و حکمت به شما می‌آموزد، و آنچه رانمی‌دانستید به شما تعلیم می‌دهد. «۱۵۱» پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید).

پیامبر خدا، ابراهیم کلیم الله در دعای خود از خدای خود چنین می‌خواهد:

رَبَّنَا وَابَعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۵۱}

ای پروردگار ما ! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز ، که آیات تو را بر آنان بخواند ، و آنان را کتاب و حکمت یاموزد ، و [از آلدگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند ؛ زیرا تو توانای شکستناپذیر و حکیمی .

تردیدی نیست که نخستین پایه تکامل مادی و معنوی انسان علم است زیرا یافتن راه کمال بدون علم ممکن نیست و قطعاً منظور از علم در این آیات علوم مادی نیست زیرا علوم مادی تنها ضامن آسایش دنیاست، و انبیاء ضامن سعادت و آسایش دنیا و آخرت انسانها هستند.

نگاهی گذران از هدف نبوت عالم

وقتی روشن گشت که خلقت هدف دارد. و لازمه دستیابی به هدف خلقت، علم و آگاهی است

انسان بدون علم و اختیار نمی تواند به هدف دست یابد.

۴۹ سوره بقره آیه ۱۵۲ / ۱۵۱

۵۰ سوره بقره آیه ۱۲۹

و نیز زمانی که معلوم گشت نیمی از مسیر هدف برای انسان روشن نیست.
معلوم می گردد که در پیمودن مسیر احتیاج به هادی و راهنما است.
پس: لزوم آگاهی بشر، لزوم مربی کامل، و لزوم وجود قوانین اجتماعی،
بعثت پیامبران را لازم می سازد.

و از جمله اهداف انبیاء: استقرار توحید و خدا پرستی در زمین، و عبادت
خداآوند و رهانیدن مردم از بندگی غیر خدا، و اجتناب و مبارزه با طاغوت
است، که (بمردم بگویند تنها خدا را اطاعت کنید.
«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْنِبُوهَا الطَّاغُوتَ...»
(به تحقیق فرستادیم در هر امتی رسولی که مردم را به عبادت خداوند و دوری از طاغوت
دعوت کند).

و از اهداف دیگر بعثت انبیاء: تأمین عدالت و آزادی است. که در سوره
حدید می فرماید:

«اللَّهُ أَرْسَلَنَا رُسُلًا إِلَيْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْذَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولَ الْنَّاسُ بِالْقِسْطِ...»
(ما پیامبران را با دلیلهای روش فرستادیم و همراه آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم
گرایش به عدالت پیدا کنند (به عدالت برخیزند)

پس هدف نهایی: و اصولی که به عنوان فلسفه نبوت و بعثت انبیاء بیان شد
(نبوت عامه)، همه برای تکامل انسان است و آن هم از راه عبادت، با شناخت و
معرفت خداوند میسر می شود، که هدف از آفرینش هم همین بوده است.

چگونه می توان رهبران الهی را شناخت؟

حال که ضرورت بعثت انبیاء و لزوم پیروی از آنها دانسته شد، باید دید چگونه می توان آنها را شناخت؟

یکی از راه ها، از طریق معجزه و انجام کارهای خارق العاده ای است که از دست بشر بر نیاید. همراه با ادعای نبوت، و دعوت به تحملی، شناخت انبیاء را ممکن می سازد.^{۵۱}

و چون دین امانت بزرگ الهی است که پیامبر از غیب گرفته و به عالم انسانیت عرضه می دارد. لذا یکی از ویژگیهای مهم، و شرط اساسی انبیاء: «عصمت» است یعنی مصونیت از گناه و انحراف و خطأ، و اگر او کوچکترین گناه و آلودگی پیدا کند صلاحیت آن را که حامل و عامل عرضه آن به عالم انسانیت داشته باشد را نخواهد داشت.

لذا دین که ودیعه گرانبهای خداوند، و کیمیای جانها، و ارزش بخش انسانها و جلوه خاص نور حق به عالم انسانیت است، باید توسط منزه ترین انسانها که از گناه مصونیت دارند، عرضه شود، و به وسیله آنان به جامعه بشری منعکس شود. آیینه کدر، هرگز آن شایستگی را ندارد که خورشید را صاف و عاری از لکه های ظلمانی منعکس کند.

و عصمت مراحل دارد از جمله: ۱- عصمت در مقام تبلیغ. ۲- عصمت در اعتقاد و مصونیت از انحراف عقیدتی در تمام مدت عمر. ۳- عصمت از گناه در

۵۱ طرح نو در تدریس عقاید لزوم بعثت انبیاء ص ۲۱۵ و ...

عمل، اعم از کبایر و صغایر، عمدًاً و سهواً و ما معتقدیم به عصمت انبیا در تمام مراحل هستیم^{۵۲}، لذا اطاعت تمام جز از معصوم چگونه ممکن است؟.

پیامبران همراه تاریخ

از نظر قرآن تاریخ انسان با تاریخ وحی و نبوت یکی است و از همان زمان که بشر پدید آمده، وحی نیز بعنوان برنامه تکامل او وجود داشته است.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^{۵۳}

(هیچ امی در تاریخ نبوده مگر اینکه هشدار دهنده ای داشته است).

و حضرت علی(ع) می فرماید:

«وَلَمْ يَخْلُ اللَّهُ سَبِيلَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيًّا مَرْسُلًا، أَوْ كِتَابًا مَنْزَلَ، أَوْ حِجَّةً لَازِمَةً، أَوْ مَحْجَّةً قَائِمَه...»
خداؤند در طول تاریخ هیچ گاه بشر را از پیامبر، یا کتابی آسمانی، یا برهانی محکم و یا راهی متین و استوار خالی نگذاشته است^{۵۴}

در خطبه ۹۳ نیز از آنجناب نقل شده که فرمودند:

«كَلَمًا مَضِيَّ مِنْهُمْ سَلْفًا قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللَّهِ خَلْفَهُ حَتَّى افْضَلَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سَبِيلَهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

هرگاه پیامبری رسالت خویش را به پایان رسانده و از دنیا رفت، پیامبر دیگری برای بیان دین خدا بر می خاست و این روش همچنان ادامه داشت تا کرامت خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله و سلم تعلق گرفت).

۵۲ معارف اسلامی ج ۲ خلاصه ای از فلسفه نبوت

۵۳ سوره فاطر آیه ۲۴

۵۴ نهج البلاغه، خطبه ۱

تعداد پیامبران

عن ابی جعفر(ع) قال: قال رسول الله (ص)

«کان عدد جمیع الانبیاء ماه الف نبی و اربعه و عشرين الف نبی خمسه منهم اولوا العزم: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله...»

رسول خدا صلی الله علی و آله و سلم فرمود: (تعداد همه پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار نفر است که پنج نفر از آنان اولوالعزم هستند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم). هستند. و روایت دیگری به همین مضمون در بحار الانوار جلد ۱۱ ذکر شده است.^۴

«از نظر قرآن کریم اعتقاد به همه پیامبران ضروری و لازم است»:

فَوُلُواْ أَمَنًاٰ بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْ ۖ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُرْتَىٰ مُوسَىٰ ۖ وَعِيسَىٰ ۖ وَمَا أُرْتَىٰ النَّبِيُّونَ مِنْ رَّجُلٍ كَثُرَ فَبَيْنَ أَهْدِ مِنْهُمْ وَتَخْنُكُ لَهُ مُسْلِمُونَ^۵

(بگویید ایمان آوردم به خداوند و آنچه نازل شده برای ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و فرزنداتش و آنچه موسی و عیسی و پیامبران از طرف خدا آوردنند فرقی بین آنها نمی گذاریم و ما تسلیم خدا هستیم)^۶

دعا : خدایا ما شنیدیم ندای منادیان را که ایمان بیاورید و ایمان آوردم
خدایا این نعمت را از ما نگیر.

جلسه چهارم

فلسفه ارسال رسول و بعثت انبیاء از نظر قرآن

در جلسات گذشته در باره هدف خلقت و نبوت عامه و لزوم بعثت انبیاء مطالبی بیان شد. خلاصه سخن بر سر این است که انسان بی تردید روی این کره زمین مدتی قلیل زندگی می کند، سپس از جهان رخت بر می بندد، اما در این چند روزه با انواع مشکلات و مجھولات دست به گریبان است، که اگر این مشکلات و ابهامات را حل نکند نمی تواند حیات مطمئنی را بگذراند.

مشکلات و مجھولات انسان

نخستین مشکل برای انسان این خواهد بود که بداند برای چه خلق شده است؟ دومین مشکل اینکه چه کاری را باید انجام دهد تا به هدف خلقتش برسد؟ سومین مشکلش این خواهد بود که از چه کسی باید تبعیت کند و به اصطلاح الگوی زندگی خویش را چه کسی قرار دهد؟ در کشاکشی که در وجود انسان مطرح است: «نفس اماره» به سوئی می کشد، «عقل و وجدان» به سوئی دیگر و اینهمه زخارف و زرق و برق دنیا به نفس اماره کمک می کند.

علاوه بر این وجود آن فریب پذیر است و عقل تحت تأثیر هوای نفس قرار می‌گیرد، خصوصاً که نیمه ای از مسیر در برابر دیدگاه فکر و عقل انسان روشن نیست پس، بشر چه باید بکند؟ چه شیوه ای را برگزیند؟ و چه کسی را الگو و معیار کارهایش قرار دهد تا بداند درست عمل کرده و به هدف خلقتش برسد؟ به خاطر پاسخ به همین مسائل و حل همین مشاكل است که «بعثت انبیاء ضروری» می‌اید، زیرا خداوندی که انسان را از سر رحمت آفریده، در این مورد نیز رحمتش اقتضا دارد که راهنمای هادی و اسوه و معیاری از جنس خود این بشر به سویش بفرستد تا هم آنچه نمی‌داند به او بیاموزد، و دستورات سازگار با هدف خلقت را به او بدهد، و هم خود الگو و اسوه زندگی اش باشد. بنابراین: بحث نیاز ارسال رسال را از چند جهت می‌توان تعقیب کرد.^{۵۷}

آیه ای عجیب در فلسفه بعثت انبیاء و رسال

در این جلسه به آیه ای عجیب در فلسفه بعثت و نبوت و ارسال رسال و بعثت انبیاء پرداخته می‌شود آنجا که می‌فرماید:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِّرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحُقْقِ لِيَحْكُمُمْ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ۝ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أَوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْنَاهُمْ ۝^{۵۸}

(مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و نزاعی در امور زندگی نداشتند]. پس [از پدید آمدن اختلاف و نزاع] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان بر اساس حق کتاب نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. [آن گاه در خود کتاب هم اختلاف شد] و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به

آنان کتاب داده شد ، [این اختلاف] بعد از دلایل روشنی بود که برای آنان آمد ، [و سبب آن] برتری جویی و حسد در میان خودشان بود)

اگر درست در مفهوم این آیه دقت شود که می فرماید: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» مردم همه یک امت واحد بودند، یک جمعیت بودند، یعنی هیچ اختلاف و تشیّت و تفرقی در میان بشر نبود، یعنی زمانی بر بشر گذشت، که در آن زمان میان افراد بشر اختلافی وجود نداشته است.

استاد مطهری می فرماید: به عقیده من این یکی از آیاتی است که معجزه است در قرآن.

امروز نویسنده‌گان و تاریخ تمدن و محققین تاریخ بشر، تازه باین مرحله رسیده اند که بشر اولین بار که زندگی اجتماعیش شروع شده است، با یک حالت بساطت و وحدتی شروع شده است.

نه تنها کمونیسها، بلکه همه مدعی هستند که در ابتدا، زندگی بشر بشکلی بوده است که حتی مالکیت هم وجود نداشته است. یعنی افراد بشر مثل یک خانواده برادروار زندگی می کرده اند.

علت این که: بشرهای آن دوره دُور هم جمع می شدند ترس از دشمنان بود، چیزی هم در اختیار نداشتند که روی آن بخواهند جنگ و دعوا و اختلاف داشته باشند. هنوز پای مالکیت خصوصی در کار نبود. «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» مردم همه یک ملت و یک واحد و یک امت بودند.

هیچ نوع اختلاف سلیقه و اختلاف عقیده ای و اختلاف روش و حتی اختلاف زندگی در میان مردم نبود. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ».

خداآوند پیامبران را آن وقت مبعوث کرد ، در حالی که مبشر و منذر بودند و به مردم نوید می دادند که اگر این طور عمل کنند چنین و اگر آنطور کنند چنان. و با آنها کتاب (مقصود شریعت و قانون) است نازل کرد، برای چه؟

« لِيَحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ »

برای اینکه این قانون در میان مردم حکم کنند در آنچه که در آن اختلاف دارند، یعنی اختلافاتی میانشان پیدا شده، قانون بیاید و حل کننده اختلاف باشد. استاد می فرماید: اینجا تقدیری است که به این شکل در می آید به اینکه: { مردم در یک زمانی امت واحد بودند و هیچ اختلافی نبود، بعد در آنها اختلاف پیدا شد، و چون در بین آنها اختلاف پیدا شد، خدا «قانون و کتاب» برای آنها نازل کرد، تا کتاب حل کننده اختلافات مردم در زندگی باشد. } لذا بر هم ای از زمان بر بشر گذشته است که کتاب و قانون نداشته اند. احتیاجی هم به قانون نداشتند، بعد اختلاف پیدا شد.

اختلاف چرا؟ بیان شد در ابتداء موضوع اختلاف در میان نبود، بعد که بشر کم کم زندگیش توسعه پیدا کرد و بنا گذاشت از مزایای زندگی برای خودش استفاده کند و بگیرد.

طیعتاً بعضی قوی تر و بعضی ضعیف ترند، قوی ترها بیشتر گرفتند و ضعیف ترها محروم ماندند و آنها را استخدام و از آنها سوء استفاده می کردند. اختلاف از اینجا شروع شد.

قانون عادلانه میان مردم

چون قبلًا مثل یک خانواده زندگی می کردند و بعد این اختلافات پیدا شد، قانون عادلانه آمد میان مردم و حق هر کس را معین کرد و گفت قوى حق ندارد حق ضعیف را بخورد، حق هر کسی بزرگ و کوچک چنین و چنان است، «عدالت» چنین است.

آیه دیگر در سوره شوری می فرماید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا^{۵۹}
(از دین آنجه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشرع کرد)

از این آیه معلوم می شود که «اولین شریعت و قانون و کتابی» که در دنیا نازل شده مال نوح بوده. و اگر این دو آیه را با هم جمع کنیم (۲۱۳ بقره و ۱۳ شوری) بعثت حضرت نوح(ع) مقارن است با آن دوره ای که از نظر تاریخ تمدن اختلاف سطح در زندگی افراد پیدا شد، و به قول امروزیها دوره اشتراکی مطلق به پایان رسیده و دوره بردگی شروع شده است بعضی، بعضی را مثل برده استخدام می کردند.

از نظر قرآن اولین وقتی که اختلاف در سطح زندگی میان افراد بشر پیدا شد، که شروع کردند در بین خود یکدیگر را خوردن.....شریعت نوح نازل شد.
اگر سؤال شود قبل از نوح چطور؟ آیا قبل از نوح دیگر پیامبری نبود؟
جواب قبل از نوح پیغمبر بود ولی کتاب و قانون نبود. زیرا پیغمبران وظیفه شان منحصر به این نیست که قانون اجتماعی برای مردم بیاورند.^{۶۰}

۵۹ سوره شوری آیه ۱۳

۶۰ استاد مطهری کتاب خاتمیت.

اولین وظیفه پیامبران

اولین وظیفه پیامبران این است که مردم را به خدا دعوت کنند. پیامبرانی بودند که مردم را بخدا دعوت می کردند، در همان زندگی بسیط به عبادت و پرسش خدا دعوت می کردند و تکالیف از نوع عبادت بود. پیغمبرانی که مردم را به «مبداً و معاد» دعوت می کردند و یک سلسله دستورهای فردی و اخلاقی و عبادی به مردم می دادند.

حضرت ادريس(ع) از پیامبران قبل از نوح است، و صاحب کتاب نیست. یعنی تشریع نکرده، تشریع و قانون اجتماعی برای مردم نیاورده است، ولی مردم را به خدا دعوت کرده، مردم را به معاد دعوت، و معاد را به مردم معرفی کرده، و نیز مردم را به «تقوا و عبادت و اخلاق» دعوت، و تقوا و عبادت و اخلاق را بمردم معرفی کرده است.

خلاصه مطلب

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»

مردم در یک دوره ای واحد و یکنواخت بودند، بدون اختلاف و بدون اینکه احتیاج به قانونی داشته باشند که در رابطه اجتماعی آنها رفع اختلافات بکند. بعد اختلاف و تفاوت در میان آنها پیدا شد و خداوند پیامبران صاحب کتاب را که از نوح(ع) شروع می شود فرستاد.

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيًّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحُكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَقُوا فِيهِ»
پیامبران را فرستاد، و با کتاب و قانون فرستاد تا آن کتاب و قانون در میان مردم حاکم باشد.

اختلاف ثانوی

از اینجا به بعد قرآن یک اختلاف ثانوی را بیان می کند، و می گوید: بعد از آنکه قانون اجتماعی در میان مردم آمد تا حل کننده اختلافات اجتماعی آنها باشد، و عدالت را در میان مردم بر پا کند، و جلو ظلم ظالم را بگیرد، و به مظلوم کمک، و حسن روابط اجتماعی ایجاد کند، آری بعد از اینکه قوانین آسمانی آمد، خود این قوانین آسمانی، یک اختلاف دیگر در میان افراد بشر شد. چه اختلافی؟ اختلافات مذهبی!

یک پیامبری می آید با یک کتاب، بعد یکی از پیروان این دین، یکی که از همه داناتر است، می آید و یک بدعتی در دین ایجاد می کند. آن دیگری بدعتی دیگر ایجاد می کند، و رفته رفته مذاهب مختلف پیدا شد.

آنوقت پیامبرانی که پس از صاحب شریعت اول، یعنی نوح آمدند، و قانونی که آنها آوردند برای حل دو اختلاف بود. یکی رفع اختلافات مردم در امور زندگی، یعنی قانون برای زندگی مردم آوردند، و دیگر اینکه آمدند و این آراء و اهواه و عقاید باطل را نسخ کردند.

گفتند این مذاهب مختلف یعنی چه؟

ما کانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصَارَىً وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا

(ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حقبجو و حق طلب و تسليم حقیقت و حق بود).
يهودیت و نصرانیت به صورت دو مذهب مختلف، انحرافهایی است که بشر بدست خود از شاهراهی که خداوند بوسیله ابراهیم(ع) نشان داد پدید آمد.
و این اختلاف دوم را قرآن کریم چنین بیان می کند:

وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا تُورَةً مِنْ بَعْلَىٰ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْيَا يَبْهَمُ^{۱۱۰}

خلاصه اینکه: مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و نزاعی در امور زندگی نداشتند] ، پس [از پدید آمدن اختلاف و نزاع] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان بر اساس حق کتاب نازل کرد ، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند ، داوری کند . [آن گاه در خود کتاب هم اختلاف شد] و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد ، [این اختلاف] بعد از دلایل روشنی بود که برای آنان آمد ، [و سبب آن] برتری جویی و حسد در میان خودشان بود . و اختلاف دوم که اختلاف در خود دین است و از ناحیه صاحبان اغراض و هوا و هوس پیدا شد، از روی جهل و نادانی و قصور نبود. یعنی این طور نبود که چون نمی دانند اختلاف می کنند و یک چیزی اضافه می کنند.

وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا تُورَةً مِنْ بَعْلَىٰ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْيَا يَبْهَمُ^{۱۱۱}

و اختلاف نکردند مگر پس از آنکه علم به آن کتاب را واجد بودند! روی باغی، از روی ظلم و سرکشی، و از روی هوای نفس.

پس پیامبران صاحب شرائع، غیر از صاحب شریعت اول، دو کار می کردند. یکی اینکه قانون برای مردم می آورند که این قانون حل کننده اختلافات مردم باشد و حقوق و حدود آن ها را معین کند.

دیگر اینکه با بدعتهایی که قبلًا پیدا شده بود مبارزه می کردند. یعنی « مرجع حل اختلافات مذهبی بودند».

۶۱ سوره بقره آیه ۲۱۳

۶۲ سوره آل عمران آیه ۱۹

اما بعد از خاتم انبیاء، جانشین و ادامه دهنده راه آنان (امام) کارش فقط قسمت دوم است. او جانشین پیامبر است در این قسمت دوم فقط. یعنی امام حجت خداست در میان مردم و وظیفه دارد که اختلافاتی را که اهل اهوا و بدوع، اهل اغراض به وجود می آورند رفع کند. او صلاحیت کافی و کامل دارد برای حل این اختلافات*.^{۶۳}

خاتمیت در قرآن

موضوع ختم نبوت بر پیامبر خاتم(ص) را قرآن کریم بیان کرده آنجا که می فرماید:

۶۴ مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أُخْدِي مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ

پیامبر پدر هیچیک از مردان شما نبوده و نیست، و او را با این صفت نخوانید، فقط او پیامبر و خاتم انبیاء است. او را باین صفت بخوانید. و آیات دیگری هم در قران اشاره به ختم نبوت دارد. و دلالت می کند به اینکه امت این پیامبر امت وسط است، امت معتدل است، بالاترین امتها است:

۶۵ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

(ما همچنان شما (مسلمین) را امت میانه قرار دادیم، به آئین اسلام هدایت کردیم و نیز بیاراستیم باخلق معتدل و سیرت نیکو (تا گواه مردم باشید) تا نیکی و درستی را سایر ملل دنیا از شما بیاموزند، چنانچه پیامبر(ص) را گواه شما کردیم تا شما از وی بیاموزید).^{۶۶}

امت کامل و معتدل، امتی که دیگر امتی بالاتر از آن نمی تواند در دنیا وجود داشته باشد.

۶۳ خلاصه ای از کتاب خاتمیت استاد مطهری

۶۴ سوره احزاب آیه ۴۰

۶۵ سوره بقره آیه ۱۴۳

۶۶ ترجمه الهی قمشه ای

این هم خودش ختم نبوت را می رساند. اگر پیامبری بعد از این پیامبر بیاید، آن پیامبر و آن امت نمی تواند که ناقص تر از این باشد. اگر بخواهد امتی بیاید باید کاملتر باشد. ولی قرآن می فرماید: دیگر امتی بالاتر از امت اسلام که تربیت شده به تعالیم اسلام باشد فرض نمی شود و راجع به آخرین کتاب آسمانی (قرآن) می فرماید: إِنَّا تَحْنُنَّ نَرَنَّا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونٌ^{۷۷}

ما این ذکر و قرآن را نازل کردیم و برای همیشه حافظ آن هستیم و نگهداری می کنیم و مسلماً مقصود نگهداری در کتابخانه نیست.

یعنی قرآن را زنده نگه می داریم و برای همیشه در میان مردم خواهد بود، بنابراین کتاب منسوخ شدنی نیست.

و آیات دیگری در قرآن هست که دلالت می کند بر این که پیامبران گذاشته همه مبشر بوده اند و همه مقدمه ظهور این پیامبر بوده اند. یکی این آیه است:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْبَيْنَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَئُوْمِنُّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۝ قَالَ الْأَفْرَادُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيْهِ ذَلِيلَكُمْ إِصْرِي ۝ قَالُوا أَفْرَرْتَنَا ۝ قَالَ فَاشْهَدُوا وَإِنَّا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ^{۷۸}

و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و داشت به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شمامت تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! سپس (خداوند) به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «آری) اقرار داریم!» (خداوند به آنها) گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم.

۶۷ سوره حجر آیه ۹

۶۸ سوره آل عمران آیه ۸۱

و از جمله امام علی(ع) در نهج البلاغه می فرماید: خداوند از همه پیامبران برای این پیامبر پیمان گرفته، یعنی تمام نبوتها و شرایع سابقه، مقدمه برای شریعت ختمیه، و این نبوت بوده اند.

هر پیامبری که آمده است همانطور که مردم را به خدا و قیامت دعوت، و ایمان به خدا و معاد را در مردم ایجاد کرده است، موظف بوده که ایمان به نبوت خاتم الانبیاء را هم که مطلبی است مربوط به آینده در مردم ایجاد بکند. نظیر اینکه ما الان جزء اعتقاداتی که داریم ایمان به ظهور حضرت حجۃ بن الحسن(عج) است. این ایمان به ظهور آن حضرت در آینده، غیر از ایمان به قیامت یا ایمان به نبوت حضرت رسول است.

تمام پیامبران مبشر بوده اند به ظهور پیامبر خاتم. و قرآن در خصوص حضرت عیسی می فرماید:

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَلِّيْقًا لِتَابَيْنَ يَدِيَّ مِنَ التُّورَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمَهُ أَحْمَدًا^{۶۹}

حضرت عیسی بن مریم به بنی اسرائیل فرمود که من خودم از ناحیه خدا به سوی شما پیغمبرم، و کتاب گذشته را که تورات است تأیید و تصدیق می کنم، نبوت موسی و کتاب او را تصدیق می کنم، و من مبشر و نوید دهنده هستم پیامبری را که در آینده خواهد آمد که نام او احمد است.

و امیر المؤمنین(ع) در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید: یک پیوستگی میان همه انبیاء بوده است که انبیاء سابق باید مبشر انبیاء لاحق باشند بالخصوص نبی ختمی، و انبیاء لاحق از معرفیهای انبیاء سابق استفاده می کردند، و خود آنها هم

انبیاء سابق را تصدیق و تأیید می کردند، و موظف بودند که مردم را دعوت کنند به اینکه به آنها هم ایمان بیاورند.

و یکی از اصول قرآن کریم اینست که باید به کتب و پیامبران گذشته ایمان آورد، یعنی باید به نبوت عامه ایمان آورد.

وَالْمُؤْمِنُونَ ۝ كُلُّ آمَنَ بِاللهِ وَمَا أَنَّكَيْهِ وَكُبَّيْهِ وَرُسُلِهِ ...^{۷۰}

اساساً این پیوستگی بوده است، بشارت پیامبران سابق به پیامبران لاحق و خصوصاً ایمان به نبوت ختمیه را ایجاد می کردند،

مثالاً به (نوح و ابراهیم) گفته بودند که پس از شما موسی و عیسی می آیند، شریعت ختمیه می آید) باین نحو بود تا وقتی که خداوند سبحان محمد(ص) را مبعوث، و او را فرستاد، تا بوسیله او وعده ای را که به مردم داده است به پایان برساند، و نبوت را با او تمام کند و به نهایت برساند و ختم نماید.

در حالی که از همه پیامبران، خدا برای او عهد و پیمان گرفته بود که به او ایمان داشته باشند و به او بشارت بدھند و او را به امتهای خودشان معرفی کنند. و چون خدا این پیمان را بر پیامبران گرفته بود که باید علامات و مشخصات او را برای مردم بگویند، و بنویسنده، در کتابهای آسمانی و آثاری که از پیامبران پیشین باقی مانده بود علائم این پیامبر همه ذکر شده بود و لهذا مشهور بود که این پیامبر در جزیره العرب مبعوث می شود و این یک امر شناخته شده بود. و علائم بسیار دیگر.

به هر حال علامات او در میان امم، معروف و مشهور بود. قرآن می فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمَّيَّ الَّذِي يَجْلِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمُ الْحَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَاهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۝ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمْ وَعْزَرَرَوْهُ وَصَرَوْهُ وَأَتَبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ ۝ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَعْلَمُ وَيَبْيَسُ ۝ فَامْتُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمَّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَأَتَبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^{۷۱}

(همان کسانی که از این رسول و پیامبر «درس نخوانده» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید، و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [ی جهل و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است بر می‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آورده‌ند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، [بر موانع راه سعادت] پیروزند.^{۷۲} بگو: ای مردم! یقیناً من فرستاده خدا به سوی همه شما میم؛ خدایی که مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین منحصراً در سیطره اوست، جز او معبودی نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خدا و رسول او پیامبر درس نخوانده که به خدا و تمام سخنان او ایمان دارد ایمان بیاورید، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید).

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمَّيَّ الَّذِي يَجْلِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ^{۷۳}
سرّ این که: اسلام بخصوص در مدینه این همه نفوذ پیدا کرد، و ذهن مردم آماده بود که پیامبری او را قبول کنند، با وجود اینکه اوضاع اجتماعی آنها جور دیگری بود. بیشتر از این ناحیه بود. که مدینه مرکز یهودی نشین بود و علمای یهودی، مرتب به یهودیها و غیر یهودیها گفته بودند که ما از کتابهای آسمانی

اطلاع داریم که در این سر زمین پیامبری مبعوث خواهد شد و احیاناً علائم و نشانیهای را هم گفته بودند و روی همین مشخصات و علائم ظهور پیامبری را در این زمان با آن علائم حدس می زندن.

گو اینکه بعد که پیامبر اکرم (ص) ظهور کرد، عده ای ایمان نیاوردند و عده ای هم از روی همان علائم ایمان آوردند.^{۷۳}

فرق بین نبوت و رسالت و امامت

اگر سوال شود فرق بین رسول و نبی چیست؟ گفته می شود: نبی یعنی کسی که از جانب خدا پیغامی داشته باشد.

اما رسول یعنی فرستاده خدا، کسی که خدا او را برای مأموریتی فرستاده باشد، اعم از اینکه آن مأموریت از این نوع باشد که رسول از جانب خدا پیغامی و چیزی از جانب خدا برای مردم آورده باشد. یا مأموریت و رسالت او از نوع دیگر باشد. فقط در صورت اول است که رسول، نبی و پیامبر هم است. لهذا رسول در قرآن هم در باره پیامبران آمده و هم در باره غیر پیامبران.

مثالاً جبرائیل چون فرستادهای بود که از طرف خداوند مأموریتی داشت رسول اطلاق شده. و در باره قرآن می فرماید:

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ^{۷۴}

که این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است [= جبرائیل امین]^[۱۹] که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش، مقام والائی دارد!»^[۲۰] در آسمانها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است!

۷۳ خلاصه ای از کتاب خاتمت استاد مطهری از ص ۱۲ تا ۲۵

۷۴ سوره تکویر آیات ۱۹ و ۲۰

و ملائکه‌ای هم که بر قوم لوط برای عذاب فرستاده شد آنها را هم قرآن رسمل نامیده است.

و یا ملائکه مأمور قبض روح نیز رسول هستند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَخْدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّهُ رُسُلُنَا^{۷۵}

تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع)، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و ملکی که در این دنیا برای عذاب می‌آید فرستاده و مبعوث از طرف خدادست، و پیامبری هم که برای دعوت مردم می‌آید هم فرستاده خدادست. حتی آن باد مهلک را برای قوم عاد، می‌فرماید: فرستادیم.

وَنَّى عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ^{۷۶}

(ارسلنا) فرستادیم. آن باد هم فرستاده خدا بود. پس هر پیامبری نبی است. و چون انبیاء از جانب خداوند فرستاده شده بودند، به آنها رسول هم می‌گفتند.

لذا فرق بین مقام نبوت و مقام رسالت و مقام امامت این است:

۱- «مقام نبوت» یعنی دریافت وحی از جانب خداوند متعال. پس نبی کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آنجه بر او نازل می‌شود ابلاغ می‌نماید.

۲- «مقام رسالت» یعنی ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاه نمودن. بنابراین رسول موظف است در حوزه مأموریت خویش تلاش و کوشش نماید و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به سوی خداوند و ابلاغ فرمان او استفاده کند و برای ایجاد انقلاب فرهنگی، فکری، و عقیدتی تلاش کند.

۳- «مقام امامت» یعنی رهبری و پیشوایی خلق. در حقیقت امام کسی است که با تشکیل حکومت الهی و بدست آوردن قدرت لازم سعی می کند احکام خدا را عملأً اجرا نماید و اگر هم نتواند رسمأً تشکیل حکومت عدل الهی دهد، تا حد امکان در اجرای احکام الهی بکوشد. بعبارت دیگر وظیفه امام اجرای دستورات الهی است، در حالیکه وظیفه رسول ابلاغ این دستورات می باشد.

«رسول راه را به مردم نشان می دهد ولی امام مردم را به هدف می رساند.» بعضی از پیامبران مانند حضرت محمد(ص) هر سه مقام را داشتند، یعنی هم دریافت وحی، هم تبلیغ فرمان الهی و هم تشکیل حکومت و اجرای احکام را انجام می دادند و هم از طریق باطنی به تربیت نقوس می پرداختند.

بنابراین امامت همان رهبری همه جانبه مادی و معنوی، جسمی و روحانی، ظاهری و باطنی است. البته منظور از امام و ولی، شجره طیبه محمدیه(ص) و این چهارده نور مقدس می باشد، زیرا انبیاء و مرسیین و امامانی که در میان پیامبران بودند، تنها پرتوی از نور ائمه را داشتند.^{۷۷}

پس خاتم النبین، خاتم الرسل بدین معنی که «خاتم رسولانی باشد که برای دعوت بشر آمده اند نیز هست»

لذا همه پیامبران، دارای مقام نبوت بوده اند ولی مقام رسالت، اختصاص به گروهی از ایشان داشته است و به حسب روایات تعداد انبیاء را ۱۲۴ هزار نفر، و رسولان، سیصد و سیزده نفر می باشند.

۷۷ وسیله المعاد ص ۱۶ به نقل از اسرار آفرینش اهلیت، ص ۱۳۲

و طبعاً مقام رسالت بالاتر از مقام انبیاء خواهد بود، چنانکه خود رسولان هم از نظر مقام و فضیلت، یکسان نبوده اند

وَلَقَدْ فَصَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّنَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۝ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا^{۷۸}

(و به یقین برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داود زبور عطا کردیم).

و بعضی از آنها به مقام «امامت» نیز مفتخر گردیده اند.

وَجَعَلْنَا لَهُمْ أُئْمَّةً يَهُدُونَ بِأُمُّرِنَا وَأُوْحِيَنَا إِلَيْهِمْ^{۷۹}

(و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، و انجام دادن

کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم)

انبیاء تشریعی و انبیاء تبلیغی

پیامبران خدا به نص قرآن مجید دو دسته هستند: یک دسته «پیامبران تشریعی» هستند. آنها که صاحب شریعت و قانون و کتاب هستند و از طرف خدا به وسیله آنها «شریعت و کتابی نازل شده» و آنها پنج نفر بیشتر نیستند: «حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، و خاتم الانبیاء محمد(ص)» و همین ها هستند که قرآن مجید آنها را «اولو الاعزם من الرسل» می خوانند:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ^{۸۰}

و پیامبرانی بودند که یا مردم را به شرایع دعوت می کرده اند، و یا کسانی بوده اند که قبل از نوح بوده اند، قبل از اینکه برای بشر شریعت و کتابی آمده باشد.

۷۸ سوره اسراء آیه ۵۵

۷۹ سوره انبیاء آیه ۷۳

۸۰ سوره احقاف آیه ۲۵

{بهر حال پیامبران اولوالعزم علاوه بر اینکه هر کدام از ایشان کتاب و شریعتی مستقل داشته اند، دارای ویژگیهایی چون صبر و استقامت نیز بوده اند. و پیامبران معاصر یا متأخر، از شریعت آنان تبعیت می کرده اند تا هنگامی که یکی دیگر از پیامبران اولوالعزم، مبعوث به رسالت می شد و کتاب و شریعت جدیدی می آورد}.

و اجتماع دو پیامبر در زمان واحد، نیز ممکن است چنانچه حضرت لوط، معاصر حضرت ابراهیم(ع) بود، و حضرت هارون با حضرت موسی(ع) به پیامبری رسید و حضرت یحیی در زمان حضرت عیسی(ع) می زیست.

چند نکته

و بعضی از پیامبران خدا مناصب الهی دیگری مانند قضاوت و حکومت داشته اند که در میان آنها از پیامبران پیشین مانند حضرت داود و حضرت سلیمان نام برده شده است.

و جنیان نیز که نوعی از مخلوقات مختار و مکلف هستند و در حال عادی مورد رؤیت انسانها قرار نمی گیرند از دعوت بعضی از انبیاء الهی آگاه می شده اند و افراد صالح و پرهیزکارشان به آنان ایمان می آورده اند. و در میان ایشان پیروان حضرت موسی(ع) و پیروان حضرت محمد(ص) وجود دارند.^{۸۱}

۸۱ این قسمت {...} از کتاب آموزش عقاید استاد محمد تقی مصباح یزدی ص ۲۸۳ و ۲۸۴ است.

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْمَعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتاُ ﴿٢٩﴾ فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُتَنَاهِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا آنِزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ ۖ مُصَلِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ۖ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ^{۸۲}

[یاد کن] هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه کردیم که قرآن را بشنوند ، چون نزد قرات آن حاضر شدند، گفتند : [برای شنیدن قرآن] خاموش باشید . چون قرات پایان یافت به سوی قومشان در حالی که بیم دهنده بودند ، بازگشتند . «۲۹» گفتند: ای قوم ما ! به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است ، تصدیق کننده همه کتاب های پیش از خود است ، به سوی حق و به سوی راه مستقیم هدایت می کند . «۳۰» ای قوم ما ! دعوت کننده [به سوی] خدا را [که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است] اجبات کنید و به او ایمان آورید تا خدا برخی از گناهاتان را پیامرزد و از عذابی دردنگ پناهتان دهد.

و این آیات دلالی می کند به این که حضرت محمد(ص) مبعوث برای انس و جن بوده است.

سیمای خاتم الانبیاء(ص) در قرآن

پیامبر اسلام، دارای لقب ها و اوصاف متعددی در قرآن است، از جمله:

احمد. «مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتُ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ»^{۸۳}

محمد. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»^{۸۴}

عبدالله. «وَ آتَنَاهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُونَهُ»^{۸۵}

خاتم النبیین. «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ»^{۸۶}

۸۲ سوره احقاف آیه ۲۹ و ۳۰

۸۳ سوره صف آیه ۶

۸۴ سوره آل عمران، آیه ۱۴۴ ، سوره فتح آیه ۲۹ ، سوره محمد آیه ۲ ، سوره احزاب آیه ۴۰

۸۵ سوره جن آیه ۱۹

رحمه للعالمين. «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^{۸۷}

بشير و نذير. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا. وَ دَاعِيًّا إِلَى اللَّهِ يَارِبِّهِ وَ

سِرَاجًا مُنِيرًا»^{۸۸}

دارای خلق بزرگ. «وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»^{۸۹}

نرمخوبی. «فَبِمَا رَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ لِتَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَطَّالَ غَلِظَ الْقَلْبِ لَا تَفْضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^{۹۰}

دارای نام و نشان مکتوب در تورات و انجیل

«رَسُولُ النَّبِيِّ الْأَمْمَى الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التُّورَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ»^{۹۱}

همراه با وعده پیروزی بر همه ادیان جهان.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَهِّرَ عَلَى الْأَدِيْنِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ»^{۹۲}

مبعوث بر همه بشریت. «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَةً لِلنَّاسِ»^{۹۳}

مبعوث بر اجنه. «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْمَعَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجِيبًا»^{۹۴}

شاهد بر امت خود و شاهد بر تمام انبیا.

«جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بَشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هُؤُلَاءِ شَهِيدًا»^{۹۵}

مورد تأیید الهی در برابر مسخره کنندگان. «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْفِرِيْنَ»^{۹۶}

۸۶ سوره احزاب آيه ۴۰

۸۷ سوره انبیاء آيه ۱۰۷

۸۸ سوره احزاب آيه ۴۵ - ۴۶

۸۹ سوره قلم آيه ۴

۹۰ سوره سوره آل عمران آيه ۱۵۹

۹۱ سوره اعراف آيه ۱۵۷

۹۲ سوره توبه آيه ۳۳ ، سوره فتح آيه ۲۸ ، سوره صف آيه ۹

۹۳ سوره سباء آيه ۲۸

۹۴ سوره جن آيه ۱ .

۹۵ سوره نساء آيه ۴۱

تشییت دل با آیات قرآن. «كَذِيلَكَ إِنْتَبَتَ بِهِ فُؤادَكَ وَ رَتَّلَاهُ تَرْتِيلًا»^{۹۷}
 پذیرش شفاعت تا آنجا که راضی شود. «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رِبُّكَ فَتَرْضِي»^{۹۸}
 دارای سعه صدر. «أَلَمْ نَسْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ . وَ وَضَعَنَا عَنْكَ وَزْرَكَ . الَّذِي أَنْقَضَ طَهْرَكَ
 وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^{۹۹}.

صاحب کوثر. «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوَافِرَ»^{۱۰۰}
 بر راه مستقیم الهی. «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^{۱۰۱}

مأموریت‌های پیامبر اسلام

بیرون آوردن مردم از ظلمات جهل، شرك و تفرقه به نور ایمان.
 «إِنْتَخْرِجْ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^{۱۰۲}
 تأمین زندگی نیازمندان از طریق گرفتن زکات و تشویق زکات‌دهندگان.
 «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُظَهِّرُهُمْ وَ تُنْزِكُهُمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»^{۱۰۳}
 انجام عبادت خالصانه. «قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي»^{۱۰۴}
 استغفار برای امت. «فَاغْفِفْ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ»^{۱۰۵}

۹۶۹۶ سوره حجر آیه ۹۵

۹۷ سوره فرقان آیه ۳۲

۹۸ سوره ضحی آیه ۵.

۹۹ سوره انشراح آیات ۱-۴

۱۰۰ سوره کوثر آیات ۱-۳

۱۰۱ سوره زخرف آیه ۴۲

۱۰۲ سوره ابراهیم آیه ۱

۱۰۳ سوره توبه آیه ۱۰۳

۱۰۴ سوره زمر آیه ۱۴

۱۰۵ سوره آل عمران آیه ۱۵۹

استقامت در راه. «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ»^{۱۰۶}

اقامه قسط و عدل «وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بِيَنَّهُمْ بِالْقِسْطِ»^{۱۰۷}

امر به معروف و نهى از منکر. «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»^{۱۰۸}

ارشاد خانواده. «وَ أَمْرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَةِ وَ اضْطَرَّ عَانِيهَا»^{۱۰۹}

انذار خویشاوندان و بستگان. «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبَيْنَ»^{۱۱۰}

حلال و حرام را به طور آشکار بیان کند. «وَ يُجَلِّلُهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

الْخَبَائِثَ»^{۱۱۱}

نعمت‌های خدا را به زبان آورد، تسبیح او گوید. «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ

السَّاجِدِينَ»^{۱۱۲}

و تسليم او باشد. «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»^{۱۱۳}

كتاب‌های پیشینیان را بپذیرد، «جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ»^{۱۱۴}

و انبیای قبلی را تصدیق کند. «وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ»^{۱۱۵}

آیات الهی را تلاوت و مردم را به تزکیه و تعلیم و تقوا، فراخواند.

۱۰۶ سوره هود آیه ۱۱۲

۱۰۷ سوره مائدہ آیه ۴۲

۱۰۸ سوره اعراف آیه ۱۵۷

۱۰۹ سوره طه آیه ۱۳۲

۱۱۰ سوره شعراء آیه ۲۱۴

۱۱۱ سوره اعراف آیه ۱۵۷

۱۱۲ سوره حجر آیه ۹۸

۱۱۳ سوره انعام آیه ۱۴

۱۱۴ سوره بقره آیه ۱۰۱

۱۱۵ سوره صافات آیه ۳۷

«رَسُولًا مِنْهُمْ يَتَّلَوُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُرَكِّبُهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^{۱۱۶}

نسبت به مؤمنین تواضع کند. «وَالْخَفِيفُ جَنَاحُكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^{۱۱۷}

بر خدا توکل کند. «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»^{۱۱۸}

در راه او جهاد کند. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ»^{۱۱۹}

به سوی او تصرع نماید. «وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً»^{۱۲۰}

در دعوت مردم به توحید از راه حکمت و موعظه وارد شود.

«اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^{۱۲۱}

صبر و خلوص و عفو و صفح و مشورت شیوه او باشد.

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأُمْرِ»^{۱۲۲}

مردم را برای مقابله با دشمن بسیج و به جهاد تشویق نماید.

با اسراء مهربان باشد و با مجرو حین مدارا کند.

پاسی از شب را به نیایش گذراند.

راستی انسان احساس می کند بخش عظیمی از قرآن پیرامون شخص پیامبر و صفات و وظایف آن حضرت و مشکلات او و یاران با وفا و شیوه برخورد او با دوست و دشمن و کودک و بزرگ و زن و مرد، مؤمن و کافر و منافق است.

۱۱۶ سوره جمعه آیه ۲.

۱۱۷ سوره حجر آیه ۸۸

۱۱۸ سوره احزاب آیه ۴۸

۱۱۹ سوره توبه آیه ۷۳

۱۲۰ سوره اعراف آیه ۲۰۵

۱۲۱ سوره نحل آیه ۱۲۵

۱۲۲ سوره آل عمران آیه ۱۵۹

آیا نشناختن چنین پیامبری با آن همه معجزات و کمالات، محرومیت نیست؟
تکذیب و ایذاء و توطئه و عصیان، کتمان و کفر، مجادله، جنگ و مخالفت و
مکر و افtra و تهمت جنون و سحر و شعر و کذب و کهانت و آزار دادن اهل
بیتش و مهجور کردن کتابش چه توجیهی دارد؟
آیا غیر از قرآن، مكتب شفابخشی آمده است؟
آیا بعد از حق جز ضلالت راه دیگری است؟
آیا رها کردن قانون آسمانی و رفتن به سراغ قوانین بشری، خسارت بزرگی
نیست؟^{۱۲۳}

دعا....

۱۲۳ منبع از پایگاه منادی، گروه دین و اندیشه — شکوری

جلسه پنجم

امامت و زعامت امت

ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَخْلَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ ﷺ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^{۱۲۴}
(پیامبر محمد(ص) پدر کسی از مردان شما نیست او رسول خدا و خاتم انبیاء است).

در جلسات قبل راجع به نبوت عامه و لزوم بعثت انبیاء مورد بحث قرار گرفت و گفته شد که آخرين پیامبر حضرت محمد(ص)، و آخرين كتاب آسماني قرآن مجید است.

قضيه خاتميته، يك قضيه مسلم در اسلام است. حال اگر کسی بپرسد، که می پرسند ؟؟؟ چرا پیامبر دیگري نیامد؟

چرا نبی تشریعي آمدنش لغو باشد؟

چرا محمد(ص) خاتم است؟ چرا نباید بعد از پیامبر اسلام، پیامبر دیگري بیاید؟ مگر مردم آخرالزمان چه گناهی دارند که باید دستشان از عالم وحى و عالم ملکوت کوتاه باشد.

جواب این است که چون اگر قانونی بعد از قانون اسلام باید لغو است، زیرا اگر نقصی وجود نداشته باشد و قانونی باشد که بتواند جامعه بشریت را اداره کند، اگر قانونش برای تمام ملتها و انسانها، و با فطرت و طبع آنها سازگار باشد، چرا بعد از آن قانون قانونی دیگر باید؟.

و خداوند خالق و حکیم و علیم در آخرین کتابش به آخرین پیامبر و

رسولش خطاب می کند:

یس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْهِيَّلَ الْغَرِيزَ الرَّحِيمِ^{۱۲۵}
يعني ای پیامبر، قسم به قرآنست که تو پیامبری و دلیلش هم قرآن توست، زیرا قرآن حکیم است، یعنی سراسر متقن است، سراسر مستحكم است، معارف حقه اسلام در آن نهفته است و تو از این جهت پیامبری. قسم به قرآنی که از طرف عزیز و از طرف حکیم نازل شده، که تو پیامبری و در راه مستقیمی.

قرآن در آیات بسیاری مدعی است که من قانون دارم، قانون من برای انسان است و افراط و تغیریط هم در آن نیست. و در سوره انعام بعد از بیان بعضی

قوانين اسلام می فرماید:

وَأَنَّهُذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَإِنَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَبَعُوا السُّبُلَ فَفَرَقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ۚ ذَلِكُمْ^{۱۲۶}
وَصَنَاعُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّعَونَ

(این است راه راستم، پیروی کنید، و از راههای دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شما از راه خداست، متابعت نکنید، این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید).

فَأُقْمِ وَجْهُكَ لِلَّذِينَ حَتَّيْفًا ۖ فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي يَطَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۖ لَا تَبَدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ^{۱۲۷}
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

(پس روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان را برس آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آئین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند). لذا می‌بینیم سراسر قرآن مدعی است که من قانونم، اما قانون حنیف و صراط مستقیم. به همین دلیل قرآن مطابق با فطرت و برای تکامل بشریت است. و این زمان و آن زمان ندارد، این ملت و آن ملت، این وقت و آن وقت ندارد. برای همه انسان‌ها دارای هر خصوصیتی که باشند قرآن کافی است. زیرا با طبع انسان سازگار است. «علی صراط مستقیم» است و این جمله دلیل برای نبوت است. تو پیامبری، بدلیل اینکه آدم بی‌سودای بودی و در بین مردم متجاوز از چهل سال زندگی کردی، حالا کتاب قانونی آورده که در آن افراط و یا تفریط دیده نمی‌شود.

چه کسی می‌تواند چنین قانونی را بیاورد؟ آن کسی که مدیر باشد، حکیم باشد، عالم باشد، انسان شناس باشد و این مختص به پروردگار است. این دلیل به طور مستقیم اثبات نبوت و اثبات خاتمتیت نیز می‌نماید. لذا چون دین اسلام: دین فطرت و کامل است و هیچ کمبودی ندارد، تا روز قیامت باقی است. و خداوند متعال پیغمبر اسلام(ص) را برای همه بشریت مبعوث کرده و می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافِةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^{۱۲۷}
ما تو را برای همه مردم جز مژده‌رسان و بیم دهنده نفرستادیم، ولی بیشتر مردم [به این واقیت] معرفت ندارند.

۱۲۷ سوره روم آیه ۳۰

۱۲۸ سوره سباء آیه ۲۸

چرا نبی تبلیغی آمدنش لغو است؟

گفته شد ما دو نوع نبی داریم: تشریعی و تبلیغی.

۱- انبیاء تشریعی: در احادیث است که ۱۲۴ هزار پیامبر از طرف خداوند برای هدایت بشر آمده اند، که تعدادی از این پیامبران، (تقریباً ۱۱۴) نفر از آنها، کسانی هستند که کتاب و قانون آورده اند (جاء بشریعه) چون قانون قبلی یا ناقص بود، و یا تحریف شده بود، و یا از بین رفته بود. چون تورات و انجیل کنونی همان کتب آسمانی نیستند و تحریف شده اند.

لذا پیامبر خاتم مأموریت می یابد تا قانونی بیاورد که با فطرت انسان سازگار باشد، و از هرگونه نقصی خالی، و فراغی، و برای همگان باشد نه برای عده ای محدود. {یعنی پیامبر خاتم برای این مهم برگزیده شد که دینش جهانی باشد}.

و چون دین اسلام: دین فطرت، و کامل است . برای نیازهای تکاملی بشریت، و هدف خلقت است. و چون کمبودی ندارد. لذا تا روز قیامت باقی است.

۲- انبیاء تبلیغی: مثل حضرات شعیب، خضر، یونس، هارون و مابقی پیامبران. اینها همه انبیاء تبلیغی اند، یعنی که از دین نبی تشریعی تبلیغ می کنند. در زمان حضرت ابراهیم مبلغ وجود داشت مثل حضرت لوط که پیامبر بود اما از خود چیزی نداشت و از دین حضرت ابراهیم تبلیغ می کرد. و انبیاء در زمان بنی اسرائیل آنقدر زیاد بودند، که در روایات می خوانیم یک شب حدود صد و بیست نفر از آنها را کشتنند، آنقدر تعدادشان زیاد بود^{۱۲۹}.

لذا ثابت شد که آمدن نبی تشریعی لغو است زیرا پیامبر برای رفع نواقص می‌آید و خداوند دین اسلام را کامل و مورد رضای خود می‌داند.

اما چرا نبی تبلیغی آمدنش لغو باشد؟ زیرا اسلام برای آن هم برنامه‌ای دارد، و آن مسئله «ولایت» است و پیامبر خاتم هم دوازده نفر را بنام می‌بن قرآن تعیین کرده، و اینها جای نبی تبلیغی را می‌گیرند که ما اسمشان را «امام» می‌گذاریم و امام کارش بیان حقایق قرآن است و پیامبر اسلام(ص) وظیفه داشتند که این امر را به مردم ابلاغ کنند.

يَا أَئُّهَا الرَّسُولُ إِنَّمَا أُنزِلْتِ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ رَبِّكَ ۖ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
۱۳۰

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (الجوج) را هدایت نمی‌کند.

واقعه غدیر، در آخرین ایام زندگی رسول اکرم(ص) است که در غدیر خم دستور ابلاغ «ولایت و رهبری امت» را دریافت می‌کند، و جالب اینکه باو خطاب می‌شود:

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ أَكْرَبَ مَأْمُورِيَّتِكَ رَا انْجَامَ نَدْهِيِّ، وَإِنْ پِيَامَ خَدَا رَا نَرْسَانِيِّ، رَسَالَتَ خَودَ رَا ابْلَاغَ نَكْرَدَهَ اِيِّ! وَچَهَ اْمَرَى اَسْتَ كَه ابْلَاغَ آنَ مَسَاوِيَّ بَا ابْلَاغَ هَمَهَ رَسَالَتَ وَفَرْمَانَ الْهَمَى اَسْتَ. جَزَ اِينَكَه «مَسْئَلَهَ ولَايَتَه»، كَه امْتَادَ رَسَالَتَ مَى باشَد.

و بعد بلافاصله بعد از ابلاغ پیام الهی و آخرین مأموریت رسول اکرم(ص) آیه نازل می شود و خداوند می فرماید:

اُلْيَوْمُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا^{۱۳۱}

امروز کفرپیشگان از [شکست] دین شما نامید شده‌اند؛ بنابراین از آنان متربصید و از من بتربصید.
امروز [با نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت و امامت و حکومت و فرمانروایی بر امت]
دیتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

فرق پیامبر با امام

البته نمی توان گفت امام یعنی کسی که صاحب شریعت نیست چون اکثر پیامبران هم صاحب شریعت نبوده‌اند،

ممکن است گفته شود به اینکه پیامبر و امام هر دو با دنیای غیب ارتباط دارند ولی کیفیت ارتباط فرق می کند (وحی و الهام)

ولی فرق پیامبر با امام تنها در ناحیه کیفیت اقتباس علوم غیب نیست بلکه از لحاظ وظیفه هم با یکدیگر اختلاف دارند. و عملده اینستکه وظیفه پیامبران صاحب شریعت این بود که شریعتی را از طریق وحی می گرفتند، و بعد هم موظف بوده‌اند که مردم را دعوت کنند، و تبلیغ کنند. و بروند در میان مردم برای تبلیغ و ترویج و دعوت.

و آنها هم که صاحب شریعت نبودند باز هم وظیفه شان دعوت و تبلیغ و ترویج بود. که این وظیفه را علماء انجام می دهند و پیامبر اکرم(ص) می فرمایند {علمای امتی کانیباء بنی اسرائیل}.....

«امام» نه آورنده شریعت و قانون است، و نه از آن جهت که امام است
وظیفه اش تبلیغ میباشد.

بلکه عمدۀ وظیفه امام، مرجعیت برای حل اختلافات در عقیده است، و
جلوگیری از بدعتها و افراط و تفریطها در دین...چون امام مبین قرآن و عالم
ترین فرد بعد از پیامبر به حقایق و معارف دین می باشند...

امام شاخصی است برای حل اختلافاتی که منشأ آن هم خود علماء هستند!!! یک سلسله اختلافات و تفرقها و تشتبهها و مذهب‌های مختلف و گوناگون در شریعت ختمیه پیدا می شود. و باید یک شاخصی وجود داشته باشد که اگر مردم در این مذاهب گوناگون که این‌ها را اهواه، آراء، تعصبهای، و جهالتها ایجاد کرده است، و بخواهند که حقیقت را بفهمند که حقیقت چیست؟ بسراح امام بروند.^{۱۳۲}

شناخت امام

^{۱۳۳} برای شناخت امام در ابتداء طرح دو موضوع لازم است. یکی تفسیر واژه امام، و دیگر تبیین این واقعیت که از دیدگاه اسلام، عقائد و اعمال انسان مانند خود او دارای دو بعد است.
ظاهر و جسم، و باطن که معنی و روح است.

تفسیر واژه امام:

راغب در کتاب مفردات امام را چنین تفسیر می کند: «امام عبارت است از چیزی که پیروی شود، و تفاوتی نمی کند که آن چیز، انسان باشد که از گفتار و

۱۳۲ استاد مطهری خاتمیت

۱۳۳ این قسمت خلاصه‌ای از کتاب فلسفه امامت و رهبری از محمدی ری شهری است.

یا کردار، مورد پیروی قرار گیرد، و یا اینکه کتاب باشد، و یا چیز دیگر، و نیز در صدق این واژه تفاوت نمی کند که آنچه مورد پیروی است حق باشد یا باطل». بنابراین امامت در سطح آفرینش قابل طرح است، و در رابطه با انسان، «امام» کسی است که الگو و رهنمود رشد و تکامل، و یا انحطاط و پستی باشد.

توضیح مطلب اینکه: وجود انسان از دو بُعد متضاد و دو قطب متناقض سرشته شده، بُعد مادی و جسمانی، و بُعد ملکوتی و روحانی، و همین سازمان وجود اوست که بر سایر موجودات یک بُعدی، زمینه تکامل ما فوق تصوری را برایش فراهم کرده و تمام عظمت و اهمیت انسان بهمین آفرینش ویژه اوست، که آفریننده هستی به هنگام آفرینش بر خود آفرین گفته و فرموده «فتیارک الله احسن الخالقین» انسان در هر یک از این دو بُعد متناقض خود قابل تکامل است. اگر در بُعد عقلی و روحانی، خداگونه خود تکامل یافت «امام می شود» به این معنا که استعدادهای نیک در او به فعلیت می رسد و نمودار «انسان کامل» می شود. در این صورت: امامت بمعنای رهنمونی و رهبری به هدف آفرینش انسان است و امتی که در رابطه با این «امامت» باشد، در حال رفتن و شدن بسوی تکامل مطلق است.

و اگر در بُعد هوسهای پست ، و در جهت عکس فلسفه آفرینش خود قدم بگذارد، و در این مسیر پیش رفت و تکامل یافت، باز هم امام می شود باین معنی که مظہر و نمونه پلیدیها می شود، در این صورت امام رهبری به انحطاط، و در جهت عکس فلسفه آفرینش است

بنابراین: انسان در هر یک از دو مسیر بالا بهر اندازه حرکت کند، و بهر اندازه که استعدادهای خود را شکوفا کند، مفهوم «امام و امامت و امت» به صورت

نسبی تحقق می‌یابد تا برسد به امامت مطلق و اوج نهائی قله‌ای که یک انسان می‌تواند به آن برسد.

براین اساس «امامت» هم در رابطه با تکامل انسان و هم در رابطه با انحطاط او مطرح است و قرآن هم آنرا تأیید می‌کند. در باره فرعون و زورمندانی که در مقابل انبیاء بودند آنها را امام می‌خواند و می‌فرماید:

وَجَعْلَنَا هُمْ أُئُمَّةً يَهْدِيْنَ إِلَى النَّارِ^{۱۳۴}

(ما آنها را آن قوم ظالم را پیشوایان ضلال و دعوت به دوزخ قرار دادیم).

وَدَرِ سُورَةِ تُوبَةِ مِنْ فَرَمَيْدِ: فَقَاتِلُوا أُئُمَّةَ الْكُفُّرِ

و همانطور به ابراهیم و انبیاء الهی (ع) که انسان را در جهت فلسفه آفرینش رهبری می‌کنند «امام» اطلاق می‌شود و می‌فرماید:

وَجَعْلَنَا هُمْ أُئُمَّةً يَهْدِيْنَ بِأَمْرِنَا وَأُوحِيَّا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْحَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيَّاتِ الرَّكَّاةِ ۖ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ^{۱۳۵}

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند، و انجام دادن کارهای نیک و بریا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرسش کنندگان ما بودند.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

وَجَعْلَنَا مِنْهُمْ أُئُمَّةً يَهْدِيْنَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَرَّرُوا ۖ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقَنُونَ^{۱۳۶}

و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند؛ چون شکیابی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.

^{۱۳۴} سوره قصص آیه ۱۴

^{۱۳۵} سوره انبیاء آیه ۷۳

^{۱۳۶} سوره سجاده آیه ۲۴

امت در قرآن کریم:

امت» در مطلق جامعه‌ای که در امری مشترک باشند بکار رفته اعم از اینکه آهنگ حرکت آنها در جهت تکامل باشد و یا انحطاط . در قرآن می فرماید:

وَيَوْمَ تَحْسُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا^{۱۳۷}

(یاد آر روزی را که از هر امتی گروهی را محشور می کنیم)

اما امامتی که شیعه به آن اعتقاد دارد همان رهبری امت بسوی فلسفه آفرینش است.

امامت در قرآن

قرآن این کتاب آسمانی، بهترین راهگشای در همه چیز، و در مسئله «امامت» است، و آن را از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار داده است.

از دیدگاه قرآن، مسئله امامت چون نبوت از اراده و قرارداد الهی سرچشمه می گیرید و مفهومی نظیر نبوت دارد و تنها در دین اسلام نیست که امامت، بعد از پیامبر اسلام(ص) مطرح است، بلکه در مورد انبیاء گذشته و حتی در زمان پیامبران نیز بعنوان یک سنت حتمی الهی، در هدایت بشر وجود داشته است.

قرآن در کنار نبوت، حقیقتی دیگر را به نام «امامت» مطرح کرده است و حتی آن را مقامی برتر از آن شمرده که پیامبران پس از گذر از مراحل مختلف آزمایش‌های سخت، صلاحیت رسیدن به آن مقام را پیدا می کنند.

قرآن امامت را عهدی الهی می شمارد و کسی را امام می خواند که طی یک دوره آزمایشی، «انسان کامل بودن خود و پیشوایی» را به اثبات رسانده باشد.

لذا قرآن امامت را از سوی خدا، و جعل او را از «جانب رب العالمین» می‌شمارد، و در مورد حضرت ابراهیم(ع) می‌فرماید:

وَإِذْ أَبْتَلَنِيٌّ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمَنْ ذُرَّتِي
قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^{۱۳۸}

[یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به تکالیفی [بسیار مهم] آزمایش کرد ، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید ، پروردگارش [به خاطر شایستگی او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوای قرار دادم . ابراهیم گفت : و از دو دمان [نیز پیشوایانی برگزین]. [پروردگار] فرمود :

پیمان من [که امامت و پیشوای است] به ستمکاران نمی‌رسد

خداآوند ابراهیم را مورد ابتلاءات و آزمایشات قرار داد، از قبیل به آتش
انداخته شدن، و دستور مهاجرت از شامات به حجاز و قربانی کردن فرزندش
اسماعیل، که در دوران کهولت حضرت ابراهیم رخ داده است. و او همه آن
آزمایشها را به نهایت و اکمال رساند. و نیز خداوند ارائه ملکوت را برای ابراهیم
خلیل بیان می‌دارد.

آنگاه خدا به او گفت: من تو را امام قرار می‌دهم. ابراهیم گفت آیا از ذریه
من هم؟ جواب داده شد که: ستمگرانشان نه. بی شک جریانی که در این آیه
بیان شده مربوط به اواخر دوران نبوت ابراهیم است، زیرا آن آزمایشها در دوران
کهولت او بوده اند.^{۱۳۹}

خلاصه: این که ابراهیم سالها پس از رسیدن به مقام نبوت با تکامل خود از
طريق یک سلسله آزمایشات سخت، که آنها را به نهایت اکمال رساند، به افتخار

^{۱۳۸} سوره بقره آیه ۱۲۴

^{۱۳۹} ر.ک. تفسیر المیزان، ترجمه، ج ۱۳ ص ۲۶۷، ج ۳۳، ص ۲۶۴، ج ۲۶، ص ۲۸۵ ، ج ۱۴ ص ۴۰ . به نقل از کتاب معارف اسلامی.

«امامت» از جانب خدا نائل گشت و این ارتقاء و رسیدن به امامت، مسئله خاص حضرت ابراهیم نبوده است، زیرا او از خدا خواست که امامت را همچنان در نسل او استمرار بخشد و خداوند احراز امامت را توسط فرزندان و دو دمان ابراهیم، موکول به «عهد» نمود، و شایستگی نسل ستمکار وی را به امامت نفی نمود: *قالَ لَآ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ*^{۱۴۰} (عهد من به ستمکاران نمی رسد).

در این آیه سیر امامت در مراحل مختلف که گاه همراه با نبوت و گاه جدا از نبوت بوده است، با کمال وضوح بیان شده است.

ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اسلام(ص) به گونه های متفاوت در قسمت اول این خط سیر، و دیگر ذریعه ابراهیم، در قسمت دیگر آن قرار دارند. قرآن در آیه دیگر امامت را بصورت یک حقیقت مستمر در نسل ابراهیم معرفی کرده است.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيةً فِي عَقِيْهِ^{۱۴۱}

(خداؤند آن (امامت) را به طور مدام در نسل ابراهیم باقی گذاشت) با توجه باین اصل که ستنهای الهی همواره تغییر ناپذیر و بطور مستمر حاکم بر جهان و انسان و جامعه و تاریخ است ولئن *تَجَدَّلِسْتَهُ اللَّهِ تَبَدِّيلًا*^{۱۴۲}، لذا جای تردید نمی ماند که «امامت» از دیدگاه قرآن یک ضرورت و سنت اجتناب ناپذیر می باشد.^{۱۴۳}.

۱۴۰ سوره بقره آیه ۱۲۳

۱۴۱ سوره زخرف آیه ۲۸

۱۴۲ سوره احزاب آیه ۶۲

۱۴۳ معارف اسلامی، خلاصه

اما برای «امام» شروطی را ذکر فرمودند: یکی اینکه جعل از جانب خداوند است پس کسی غیر از خدا نمی‌تواند امام را انتخاب کند. و خداوند آنرا عهد الهی می‌داند و می‌فرماید: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد. لذا از نظر شیعه امام باید معصوم باشد و عادل.

جایگاه امامت در معارف اسلامی

در منابع اسلامی تعاریف متعددی برای امامت ذکر شده که به یکی از آن‌ها اشاره می‌شود.

شیخ مفید در کتاب «اوائل المقالات»، امام را چنین تعریف می‌کند: «امامان، جانشینان پیامبرند(ص) در تبلیغ احکام و برپاداشتن حدود الهی و پاسداری از دین خداوند و تربیت کردن بشر»^{۱۴۴}.

در این تعریف، عنصر هدایت و رهبری معنوی و تربیت استعدادهای بشری در راه ارتقاء و رشد و تعالی انسانی، در کنار عنصر سیاسی و مدیریت امت اسلامی آمده است و امامت به مفهوم «نبوت منهای دریافت وحی» تلقی شده است.

این تعریف - که جامعترین معنی امامت است - از قرآن و سنت گرفته شده و قرآن در معرفی انبیایی که مقام رهبری و امامت را داشته‌اند، می‌گوید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُئِمَّةً يَهْدِيُونَ بِأَمْرِنَا^{۱۴۵}

(آنها را امامانی قرار دادیم که به راه و شیوه‌ای که مقرر کرده‌ایم، هدایتگر باشند).

این آیه، معنی «هدایت که بعد معنوی و وسیع امامت» است، معرفی شده است.

۱۴۴ ر.ک. شرح باب حادی عشر، تالیف فاضل مقداد، ص ۱۷۹

۱۴۵ سوره انبیاء آیه ۷۳

و در حدیث نبوی، مسؤولیت امامت چنین بیان شده است «الامام راع و مسؤول عن رعيته» امام پیشوا و مسؤول امت است. به یک مفهوم، «مسؤول امت بودن» دارای ابعاد گسترده‌ای است که در مدیریت سیاسی جامعه خلاصه نمی‌شود. یکی از مهمترین ابعاد این مسؤولیت هدایت و رهبری معنوی در جهت رشد و ارتقای انسانی است.

و ویژگیهایی چون جامعیت و گستردگی تعالیم اسلام، و جهانی بودن و جاودانگی این دین و نیز الهی و متکی بودن آن به وحی، اهمیت و جایگاه «امامت» را در مجموعه معارف الهی مشخص می‌کند. و در ولایت خاصه این اهمیت بیشتر بیان می‌شود.

ولایت تداوم رسالت (ولایت خاصه)

آن چه بیان شد راجع به مسئله امامت بمعنای عام بود، حال به آیاتی که در باره «امامت خاصه» در قرآن بیان شده اشاره می‌شود.

۱- آیه ولایت:

طبق احادیث متعددی که توسط محدثین اهل تسنن و شیعه نقل شده^{۱۴۶}، آیه ولایت در باره علی^(ع) نازل شده است که در حال نماز، انگشت خوش را به مستمند بخشید:

إِنَّمَا وَرِئِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ آمَنُوا الَّذِيْنَ يَقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَيَؤْتُوْنَ الزَّكَاهَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ^{۱۴۷}

۱۴۶ ر. ک احقاق الحق، ج ۲ ص ۴۸۲ و ج ۴ ، ص ۳۱۱ و ج ۱۴ ، ص ۶۹۴ و ج ۱۵ ، ص ۶۹۴ (و این قسمت از بحث نقل از معارف اسلام ص ۲۱۴ تا)

۱۴۷ سوره مائدہ آیه ۵۴

۱۰۱ ولایت تکوینی انسان کامل

(همانا ولی شما، خدا و رسول او و کسانی هستند که در حال رکوع زکات می دهند) بی شک ولایت خدا و رسول او تنها به معنی دوستی و یا نصرت نیست، بلکه معنی آن اختیار داری و اولویت در تصرف و زعامت و وجوب اطاعت در کل شؤون مربوط به ولایت تشریعی خداداشت و این نوع ولایت، نظر به مفاد کلمه «آنما» منحصر به خدا و رسول(ص) و علی(ع) است و ترتیب ذکری نیز نشانگر آن است که ولایت امام، شعاع ولایت رسول و ولایت رسول، شعاعی از ولایت الله می باشد {هر نوع ولایتی که از شعاع این سه مرحله خارج باشد و به آن باز نگردد، مردود و نا مشروع می باشد}.

۲- آیه تبلیغ

اکمال رسالت به ابلاغ ولایت امام است، که در این آیه بنا بر احادیث بسیاری از پیامبر(ص) در مسئله «ولایت» است.^{۱۴۸}

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ إِذْ أَنْتَ فِي الْأَرْضِ فَإِذَا كُنْتَ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَقْنُعْ فَمَا يَأْتِكَ مِنْ رَبِّكَ فَمَا أَنْتَ بِهِ أَهْلٌ وَمَا إِنَّ رَبَّكَ لَمْ يَعْلَمْ فَمَا يَأْتِكَ مِنْ رَبِّكَ فَمَا أَنْتَ بِهِ أَهْلٌ^{۱۴۹}
هان ای رسول ! آنچه از جانب پروردگاریت به تو نازل شده است، ابلاغ کن
که اگر نکنی، رسالت را (بدرسنی و کامل) ابلاغ ننموده ای.
با نزول این آیه، پیامبر اکرم(ص) در باز گشت از حجه الوداع ، مسلمانان را در محلی به نام «غدیر خم » جمع نمود و علی رغم گرمای سوزان صحراء، علی(ع) را به عنوان ولی امر، با این بیان معرفی فرمود:

۱۴۸ در بیست و سه کتاب معتبر تفسیر و حدیث، روایات مربوط به نزول این آیه در مورد ابلاغ ولایت علی(ع) نقل شده است. روجوع شود به احقاق الحق، ج ۱، ص ۴۱۵. و کتاب الغدیر علامه امینی.

۱۴۹ سوره مائدہ آیه ۶۷

«الست باولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی قال: من کنت مولاہ فهذا علیٰ
مولاہ: اللهم والی من ولاه و عادِ من عاداه».

آیا من نسبت به شما از خود شما اولی به تصرف و اختیاردار نیستم،
مسلمانان حاضر یکصدا گفتند: آری! سپس پیامبر(ص) فرمود: هر کس را که
من ولی و صاحب اختیارم، این علی نیز او را چنین است. خداوند! آن کسی را
که ولایت علی را بر عهده می گیرد، نصرت فرما و آن کس را که علی را
دشمن می دارد، دشمن دار.

این سخنان کسی است که خدایش در باره او فرمود:

وَالنَّجْمٌ إِذَا هُوَيْ (۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهُوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا
وَحْنٌ يُوحِي (۴) عَلَمَةٌ شَدِيلٌ الْفُوَىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ (۶) وَهُنَّ بِالْأَقْوَىٰ الْأَعْلَىٰ (۷) ثُمَّ دَنَّا
فَتَدَلَّىٰ (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسِينَ أَوْ أَذْنَىٰ (۹) فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أُوحِيَ (۱۰)

سوگند به ستاره هنگامی که [برای غروب کردن در کرانه افق] افتاد: «۱» که هرگز دوست شما از
راه راست منحرف نشده ، و [در ایمان و اعتقادش از راه خدا] به خطاط فرقته: «۲» و از روی هوا و
هوس سخن نمی گوید. «۳» گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود نیست. «۴» [فرشته]
بسیار نیرومند به او تعلیم داده است. «۵» [همان که] دارای درایت و توانمندی شگفتی است ، پس
[به آنچه که مأمور انجامش می باشد] مسلط است. «۶» در حالی که در افق اعلا بود. «۷» سپس
نزدیک رفت و نزدیکتر شد، «۸» پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا
نزدیکتر شد. «۹» آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی می کرد ، وحی کرد. «۱۰» آنچه را دل
[پیامبر] دید [به پیامبر] دروغ نگفت [تا او را درباره حقیقت فرشته وحی به وهم و خیال اندازد ، بلکه
به حضور و شهودش یقین کامل داشت .] «۱۱» آیا در آنچه [بر اساس حق] می بینید با او به سختی
مجادله و ستیزه می کنید ؟

حال مأمور است آخرین پیغام را ابلاغ کند، البته باید گفت حضرت رسول اکرم(ص) امام علی را نصب نکرد بلکه او را معرفی کرد، زیرا طبق آیات قرآن نصب امامت علی^(ع) از جانب خداوند بود. لذا بعد از ابلاغ پیام ولایت

«علی»^(ع)، این آیه نازل می شود:

۱۵۱
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ يَعْمَلَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيْنًا
امروز کفریشگان از [شکست] دین شما نامید شده‌اند؛ بنابراین از آنان مترسید و از من بترسید.
امروز [با نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت و امامت و حکومت و فرمانروایی بر امت]
دیتیان را برای شما کامل، و نعمت را بر شما تمام کردم ، و اسلام را برایتان به عنوان دین پستیدم.

۳ – آیه مباهله

در آیه مباهله خداوند از علی^(ع) به نفس (خود) پیامبر تعییر نموده و او را جان پیامبر(ص) خوانده است:

۱۵۲
فَقُلْ تَعَالَوْ نَحْنُ أَبْنَاءُنَا وَأَبْنَاءُكُمْ وَسَاءَتْنَا وَسَاءَكُمْ وَأَنْفُسُنَا وَأَنْفُسُكُمْ نَمَّ بَثَّهُنَّ فَجَعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ
علی الکاذبین

بگو (به بزرگان مسیحی که به مدینه آمده بودند): یائید همگی ما فرزندانمان را و شما فرزندانتان را، و ما زنانمان و شما زنانتان را، خودمان را و خود شما را فرا خوانیم، آن گاه خدا را بخوانیم و لعنت خدا بر آن کسانی بطلبیم که دروغگو هستند.

تفسران و محلدان اسلام^{۱۵۳}، اتفاق نظر دارند که این آیه در مورد جریان مباهله پیامبر با بزرگان مسیحی نجران که برای تحقیق به مدینه آمده بودند،

۱۵۱ سوره مائدہ آیه ۳

۱۵۲ سوره آل عمران آیه ۶۱

۱۵۳ صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۰، مسند احمد بن حنبل، ج ۱ ص ۱۸۵، تفسیر طبری، ج ۳ ص ۱۹۲ (چاپ مصر) و مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۵۰ (چاپ حیدر آباد) و تفسیر شعبی به نقل العمدہ، تألیف ابن بطريق،

نازل شده است. و در این جریان پیامبر(ص) خاندان خود را - که علی و فاطمه و حسن و حسین بودند ، برای مباهله دعوت کرد و مراد از کلمه «ابنائنا» حسن و حسین بود و از «نسائنا» فاطمه و از «انفسنا» «علی» منظور بوده است.

مباهله باین صورت انجام می گرفت که هر کدام از دو طرف، که سخن و اعتقاد او باطل بود نفرین میشد که مورد خشم خداوند قرار گیرد.

پیامبر(ص) طبق دستور قرآن با علی و فاطمه و حسن و حسین برای مباهله آماده شد، ولی بزرگ مسیحیان (اسقف نجران) که تحت تأثیر این صحنه قرار گرفته بود، رو به یاران خود کرد و گفت: این چهره ها را که می بینم، اگر با آنها مباهله کنید، احدی از شما زنده نمانده و نجات نخواهد یافت.

در کلام خدا گزار و وجود ندارد، بنابراین، وقتی علی^(ع) - جان پیامبر(ص) معرفی می شود، به معنی آن است که او چون پیامبر(ص) است، با این تفاوت که پیامبر(ص)، رسول و صاحب وحی و شریعت است و علی، تابع رسول و حافظ و مبلغ و امام شریعت است.

ص ۹۵ (چاپ تبریز) و اسباب النزول نیشابوری، ص ۷۴ (چاپ هند) و معالم التنزيل بغوی، ج ۱ ص ۳۰۲ و تفسیر کشاف زمخشری، ج ۱ ص ۱۹۳ و تفسیر رازی، ج ۸ ص ۸۵ و جامع الاصول ابن اثیر، ج ۹ ص ۴۷۰ و اسدالغابه، ج ۴ ص ۲۵ و نیز تفسیر نسفی و تفسیر نیشابوری و تفسیر خازن و تفسیر ابوالفدا و الاصبه عسقلانی و سیره حلی. (نقل از معارف اسلامی ج ۲ ص ۲۱۵)

۴ - آیه تطهیر

آیه تطهیر - که به اجماع مفسرین و نقل اکثر محدثین اسلام^{۱۵۴} درباره اهل بیت پیامبر(ص) نازل شده، و دلیل عصمت و ولایت این خاندان است - از جمله آیات بیاناتی است که در اثبات امامت علی(ع) مورد استدلال قرار گرفته است:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَنْهَا بَعْنَكُمُ الرَّجُسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا^{۱۵۵}

(جز این نیست که خداوند خواسته است ناپاکی را از شما، خاندان نبوت، از میان بردارد و شما را به طور کامل پاک و منزه گرداند).

در این قسمت از آیه سخن از اراده و مشیت خدا است که زمینه ساز واگذاری مسؤولیت مهمی بر دوش گروه ویژه ای از خاندان پیامبر(ص) می باشد. و این نوع اراده و چنین مسؤولیتی با وظیفه همسران پیامبر(ص) که در آیات قبلی ملازمت خانه و خانه داری تعیین شده است، مناسب نیست.

بعلاوه احادیث واردہ در تبیین معنی آیه توسط پیامبر اکرم(ص)، که فرموده اند: (مورد آیه تطهیر به طور مشخص علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند) بی شک هر گونه خدشه و ایرادی را بر طرف می سازد.

^{۱۵۴} مسند ابی داود ج ۸ ص ۲۷۲ (چاپ حیدرآباد)، و مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۳۱، و تفسیر طبری ج ۲۲ ، ص ۵ ، و احکام القرآن جصاص ج ۳ ص ۴۴۳ و مستدرک حاکم ج ۲ ص ۴۱۶، و سنن بیهقی ج ۲ ص ۱۴۹ ، و تاریخ بغداد ج ۱۰ ، و استیعاب ابن عبدالبراندیسی ج ۲ ص ۴۶۰ ، و اسباب النزول نیشابوری ص ۲۶۷ ، و تفسیر زمخشزی ج ۱ ص ۱۹۳ و همان مأخذ ج ۲ ص ۷۰۰ و ده ها کتاب تفسیر و حدیث دیگر.(به نقل از معارف اسلام ص ۲۱۹).

^{۱۵۵} سوره الحزاب آیه ۳۳

نص بر امامت علی(ع) در احادیث نبوی

پیامبر اکرم(ص) با توجه به نگرانی عمیق و عنایت خاصی که به سرنوشت رسالت خود و امت داشت، در مناسبتهای مختلف، گاه به صورت کلی و گاه به نحو تصریح در زمینه امامت علی(ع)، سخن گفته است. که ده ها کتاب معتبر تفسیر و حدیث، این احادیث را ذکر کرده اند.^{۱۵۶}

از جمله حدیث غدیر، حدیث تقلین، حدیث منزلت، حدیث سفینه، حدیث انذار، حدیث الدار. که در درسها مجموعه «حقیقت ولایت» بطور مفصل با دلیل از کتب برادران اهل سنت بیاناتی ارائه شد. حال در جلسه آینده به حدیث تقلین با موضوع «قرآن و عترت» می پردازیم. الحمد لله.

۱۵۶ کتاب هائی چون «عقبات الانوار» در ۱۲ جزء که در ۶ جلد رحلی در سال ۱۳۸۱ ه.ق. در ایران به چاپ رسیده . و «الغدیر» که در ۱۱ جلد در سال ۱۳۸۷ در بیروت به طبع رسیده . و «احقاق حق» که تا کنون ۱۹ جلد آن منتشر شده است، نمونه ای از کتابهایی است که مستقلان در زمینه جمع آوری احادیث نبوی و ذکر اسناد آنها در زمینه امامت علی(ع) تأثیف شدی است.

جلسه ششم

قرآن و عترت

در جلسات قبل راجع به نبوت عامه، و ضرورت راهنما و رهبری و «نبوت خاصه» رسالت خاتم الانبیاء، و نیز در باره «امامت عامه» و ضرورت تداوم نبوت در راستای امامت بیاناتی ارائه شد.

و دلیل عقلی بر این مطلب همان مبحث ضرورت وحی و بعثت انبیاء در هدایت بشریت آورده شده، زیرا هدایت از طریق وحی و نبوت، شامل مسؤولیتهای متعدد و شؤون متفاوتی است که دریافت وحی، ابلاغ شریعت، تبیین و تفسیر دین، اجرا و تنفیذ احکام الهی، رهبری امت و راهنمایی تک تک افراد بشر در یک مجتمع سازمان یافته، از اهم آن وظایف است.

و هیچکدام از این امور اختصاص به زمان و مکان و شرایط خاص ندارد. و بدون شک، با قبول خاتمیت رسالت پیامبر(ص)، و جامعیت دین اسلام، و جهانی بودن این دین مبین، و اینکه ضرورت «کارشناس دین» ضرورت تداوم امامت در جامعه بشری است.^{۱۵۷}

۱۵۷ معارف اسلامی ص ۱۹۶ و ۱۹۷ با کمی تصرف

لذا دین میین اسلام کارشناسانی با شرایط و ویژگیهای خاصی را می طلبد. و یکی از این ویژگیها، «علم امام معصوم عادل» است. و امام باید عالمترین فرد امت به کتاب آسمانی باشد. و در قرآن به این مطلب بوضوح اشاره شده است:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى ۝ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

می فرماید: آیا آن کس که به حق هدایت می کند، شایسته پیروی (امامت) است یا آن کسی که نمی تواند راه بجایی ببرد، مگر خود هدایت شود.

و نیز اشاره ای به واقعه و حادثه غدیر خم شد، و آیه تبلیغ که خداوند به پیامبر اکرم(ص) می فرماید: ابلاغ کن آنچه نازل شده بر تو از جانب پروردگارت، و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده ای!

یعنی «رسالت» منهای «امامت» معادل رسالت منهای رسالت است زیرا «آنچه رسالت را حفظ می کند امامت است». دین کارشناس می خواهد.

حدیث ثقلین

حال برای فهم بیشتر اهمیت «امامت در تداوم رسالت» و «ولایت خاصه» به حدیث ثقلین ، و قرآن و عترت اشاره می شود. رسول اکرم(ص)، در آخرین آیام عمر شریفستان فرمودند:

انی اوشک ان ادعی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین. کتاب الله عز و جل و عترتی، کتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتی اهل بیتی.
 و ان اللطف اخربنی انهم لن یفترقا حتی یردا على الحوض فانظروا بهم تخلفونی فیهمما؟
 نزدیک شده است که مرا فرا خوانند و من اجبات کنم. و همانا من دو شیء گرانبه را بین شما باقی می گذارم، کتاب خدای عز و جل و عترت خود را. کتاب خدا رشته ای است که از آسمان به زمین کشیده شده) و عترت من اهل بیت منند. همانا خدای مهربان مرا خبر داده که این دو هرگز

از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض نزد من بیایند. پس بنگرید بعد از من با این دو چگونه رفتار می کنید^{۱۵۸}.

ایها الناس همانا من پیشگام و پیشاهمگ شمایم. و شما همه در کنار حوض نزد من خواهید آمد. وقتی بر من وارد شدید از شما درباره ثقلین پرسش خواهیم کرد. بنگرید بعد از من با ایشان چگونه رفتار می کنید - تقل (وزنه) بزرگ کتاب خدا است. ریسمانی است که یک طرفش در دست خداست و طرف دیگرش در دستهای شماست.

پس بدان چنگ بزنید تا گمراه نگردید و دگرگون نشوید. و عترت من که اهل بیت منند، زیرا خدای مهریان دانا مرا خبر داده است که این دو گوهر گرانبها از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند.

همین طور که ملاحظه می شود حدیث به عبارات گوناگونی بیان شده ولی خلاصه حدیث چنین است که حضرت فرمود: هر آینه نزدیک است مرا بخوانند و اجابت کنم و من همانا دو سرمایه نفیس و گرانبها را در میان شما می گذارم: یکی کتاب خداست که چون ریسمانی از آسمان به زمین کشیده شده، و دیگری عترت و اهل بیت من است.

۱۵۸ ابن حنبل در مستند (۱۷/۳) حدیث ثقلین را از ابو سعید خدری، از رسول الله (ص) را چنین روایت کرده است: و نیز این حدیث را با جزئی اختلاف، ابن حنبل در موارد دیگری از مستند (۱۴/۳) به بعد، ۳۷۱/۴، ۱۸۱/۵) و فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه و اعتضموا بحبل الله و لا تغرقوا «آل عمران، ۱۰۳) متفقی در کنز العمال (۴/۱ به بعد) هشتمی در مجمع الزوائد (۱۶۳/۹) و ابن سعد در طبقات (۲، قسم ۲، ج ۲ (روایت کرده اند، (حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ ق) در حلیة الاولیاء (۳۵۵/۱) از حذیفة بن اسید غفاری از رسول الله (ص) چنین حدیث کرده است:

و همانا خداوند لطیف و خبیر بمن خبر داد که آن دو از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.^{۱۵۹} یعنی قرآن با امام و امام با قرآن است. یکی کلام صامت و دیگری کلام ناطق است.

حدیث تقلین که قرآن را با عترت، قرین قرار داده است، همین استکه باید اهل بیت طهارت که مرکز وحی اند، اسرار قرآن را باز گو کنند. برای فهم این حدیث باید در باره هر دو ثقل مطالبی مطرح شود.

تقسیم چهارگانه مطالب قرآن

در حدیثی حضرت سیدالشهداء(ع) می فرماید: کتاب الله عزوجل علی اربعه اشیاء: علی العبارة ، و الاشاره ، واللطائف ، و الحقائق ، فالعبارة للعوام ، و الاشارة للخواص ، واللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء .^{۱۶۰}

قرآن دارای عبارات و اشارات و لطائف و حقایق است. که عوام از عبارات آن استفاده می کنند، و خواص از اشارات، و اولیاء از حقایق آن . لذا گرچه ظاهر قرآن و آن عبارات و کلمات قرآن در میان همه مسلمانان است، و هر کسی بقدر معرفت و بصیرت و ایمان و خلوص و سایر ملکات نفسانی اش از قرآن استفاده می کند، یعنی هر کسی باندازه استعداد و ظرفیت وجودی خود از قرآن بهره می برد.

۱۵۹ این حدیث در نزد سنی و شیعی متواتر است و هیچ جای ابهام و تردیدی نیست، و تنها با ۳۵ سنده سلطان الوعظین در کتاب شباهی پیشاور ص ۲۲۵ در حدود ۳۵ کتاب از علماء اهل سنت ذکر کرده است.

اما حقیقت و باطن قرآن را جز پاکان و مطهّرین نمی‌توانند به آن دست یابند، که خداوند می‌فرماید:

إِنَّهُ لِقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۸) فِي كِتَابٍ مَكْتُوبٍ (۷۸) لَا يَمْسَسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ^{۱۶۱}
 (که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند]. آن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده:)

چه این که قرآن ظاهری دارد و باطنی، عامی دارد و خاصی، مطلقی دارد و مقیدی، ناسخی دارد و منسوخی، محکمی و متشابهی. قرآن چون من عنده‌له و ابدی است، و از ازل تا ابد، و از اول خلقت تا پایان دنیا و عقبی، سخن می‌گوید. لذا باید کسانی آنرا تفسیر کنند که علم لدنی داشته باشند، و علم او هم‌دیف علم رسول خدا باشد.

قرآن منبع معارف است

اسراری از خلقت همه موجودات در قرآن است، خلقت آسمانها و زمین، شمس و قمر، جن و بشر، کواكب و ستارگان، حیوانات و گیاهان گلهای و حشرات، رودها و دریاهای، دشت و صحراءها، جواهرات خاکی و دریائی. آیا این کتاب مبینی نمی‌خواهد؟ و آیا هر کسی قادر به فهم محتوای عظیم این کتاب آسمانی است؟ که انس و جن را توان آوردن سوره مانند آن را نیست؟

فُلْ كَيْنِ اجْمَعَتِ الْأَنْسُ وَالْجِنُ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ ذَا الْقُرْآنَ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضُ ظَهِيرًا^{۱۶۲} (۸۸) وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنَ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

۱۶۱ سوره واقعه آیات ۷۷ تا ۸۰

۱۶۲ سوره اسری آیه ۸۸

بگو: «اگر انسانها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.^{۸۸} ما در این قرآن، برای مردم از هر چیز نمونه‌ای آوردهیم (و همه معارف در آن جمع است)؛

قرآن تنها کتاب جامعی است که از جن و انس، و ملک و ملکوت، بهشت و جهنم، سخن بیان آورده و تنها اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) هستند که حقیقت قرآن را آنطور که هست میدانند، و انباطق آیات قرآن بر کلمات اهل بیت و انباطق کلمات اهل بیت بر قرآن خود دلیل روشنی است هم بر صحت حدیث ثقلین، و هم بر عدم جدائی این دو از هم، هر کدام از این دو آئینه یکدیگرند، یعنی «الامام يهدى الى القرآن، و القرآن يهدى الى الامام» یعنی عترت، روشنگر علوم و رموز قرآن است، و «قرآن بیانگر امامت و خلافت آنان می باشد».... لذا امام باید به هرچه در قرآن است علم داشته باشد. در روایات به صراحت بیان شده که امام معصوم(ع) به هر چه در قرآن نهفته است علم دارد. چنانکه امام صادق(ع) فرمودند:

«وَاللَّهُ أَنِي لَا عِلْمٌ كَابِ اللَّهُ مِنْ أَوْلَهُ إِلَى آخِرَهُ كَانَهُ فِي كُفَّىٍ فِيهِ خَبْرُ السَّمَاوَاتِ وَخَبْرٌ مَا كَانَ وَخَبْرٌ مَا هُوَ كَانٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ».

وَاللَّهُ مِنْ مَىْ دَانَمْ عَلَمْ كَابِ اللَّهُ (قرآن) رَا از اول آن تا آخرش انگار که در کف دست من است، در آن است خبر آسمان و خبر آنچه بوده و هست و خواهد بود یعنی اخبار گذشته و آینده . و خداوند تعالی می فرماید: در آن بیان هر چیزی نهفته است).

آن قدر پیامبر اکرم(ص) و اهل بیتش(ع) در باره قرآن گفته اند که ما وقتی در قرآن و آیات آن تأمل کنیم، جامعیت قرآن را بروشنی می بینیم، که گویا در کنار علی(ع) نشسته ایم و آن حضرت یک یک آیات را تشریح می کند تا ابهامی باقی نماند.

جلوه‌های قرآن

در هر زمان و مکان، جلوه‌ای از جلوات ناشناخته قرآن و شعاعی از اشعه انوار آن، بر عالم و آدم می‌تابد.

و هر روز پرده‌ای کنار می‌رود، تا صاحب قرآن ظهرور کند و زمین و زمان از قرآن و صاحب زمان (عج) نور دیکری بگیرد، و کلمه بارقه حق یعنی «اشرقت الأرض بنور ربها» تحقق پذیرد، و «صدقت قرآن و ولایت خلیفه دوران» تمامیت پیدا کند. قرآن می‌فرماید:

وَسَمِّتْ كَلِمَتْ رَبِّكَ صِدِّيقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلٌ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^{۱۶۳}

و سخن پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد، سخنان او را تغییر دهنده‌ای نیست؛ او شنوا و داناست.

در حدیثی امام صادق (ع) فرمود:

«ان الله جعل ولایتنا اهل البيت قطب القرآن و قطب جميع الكتب، عليها يستدير محكم القرآن و بها يوهد الكتب ويستبين الايمان».

(همانا خداوند ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب جمیع کتابها (کتابهای آسمانی) قرار داد. و محکمات قرآن بر ولایت ما دور می‌زند، و به سبب ولایت ما کتاب‌ها به بشر هب می‌شود، و ایمان روشن می‌گردد).

لذا ما و تمام علمای ما، هر چه را از قرآن می‌دانیم و فرا گرفته ایم، به برکت بیانات اهل بیت اطهار (ع) بوده است. و آن بزرگواران فرموده اند: در قرآن تفکر و تأمل کنید که قرآن تبیان و روشنگر همه چیز است. «لا رطب ولا یابس الافی کتاب مبین» قرآن منبع معارف است.

عدم درک مقام والای اولیاء الله

ما مقام بلند انبیاء و مقرین و معصومین و ائمه اطهار را نمی توانیم درک کنیم چنانکه عظمت قرآن کریم را نتوانسته ایم درک کنیم. برای فهم قرآن حکیم، حکیم الهی باید بود.

ما فقط الفاظ را می شنویم و آیات و روایات را می خوانیم، اما حقیقت این دو گوهر گرانبها و ثقلین را درک نمی کنیم. قرآن می فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتٍ رَّبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَّبِّي وَلَوْ
جُئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَادًا^{۱۶۴}

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان باید، یقیناً دریا پایان می باید و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

و در آیه دیگر می فرماید:

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْخَرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ^{۱۶۵}
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

(اگر [برای نوشتن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هستند] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا [مرکب] و هفت دریای دیگر آن را پس از پایان یافتنش مدد رسانند، کلمات خدا پایان نپذیرد؛ یقیناً خدا توانای شکستناپذیر و حکیم است)

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَيْمَتُهُ^{۱۶۶}

(حقیقت غیر از این نیست که مسیح عیسی بن مریم فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القا کرد).

۱۶۴ سوره کهف آیه ۱۰۹

۱۶۵ سوره لقمان آیه ۲۷

۱۶۶ سوره نساء آیه ۱۷۱

مسيح کلمه خدا بود و ائمه اطهار نيز کلمه الله هستند، آري آنان کلمات خدایند. ما هنوز حقیقت عظیمى را که در باره آنها قائلیم نفهمیده ايم و رمز آن همه استغفار و گریه ها و خوف و اضطرابها را درک نکرده ايم. بلکه در فهم معنای «ولایت مطلقه» آن «وسایط فیض» مانده ايم، که چه حقیقتی است که اراده آنان را در عالم هستی نافذ کرده است!.

امامت در احادیث نبوی

*در احادیث نبوی، امام شناسی جزئی از تفقه ضروری دین شناخته شده و امامت، بخشنی از اسلام و امامان، نجوم آسمان هدایت و جدا ناشدنی از قرآن، و نیز خلیفه و وصی و ولی امر و حاکم، معرفی شده است. تا جایی که بیان شده «من مات بغیر امام (و لم یعرف امام زمانه) مات میته جاهلیه^{۱۶۷}» (کسی که بمیرد بدون آن که امامی داشته باشد ، یا امامش را نشناشد، او به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است). این حدیث به طور صریح ضرورت امامت و لزوم شناخت امام را بیان می کند. و احادیثی که امام را به عنوان حجت خدا معرفی کرده، مبین حقیقتی است که ریشه در قرآن دارد که چنین است: «لَيَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ^{۱۶۸}» (تا مردم پس از رسولان، بر خدا حجت و عذر و بهانه ای نداشته باشند)

^{۱۶۷} این حدیث با تعبیرات متفاوت در کتابهای معتبر و مورد اعتماد حدیث، توسط محدثین شیعه و سنی نقل شده. از جمله: کنزالعمال ج ۶ ص ۶۵ - و مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۹۶ - و محسن برقی ص ۱۵۶ - و غیبت نعمانی ص ۶۲.

^{۱۶۸} سوره نساء آیه ۱۶۵

رسول و امام حجت خدا هستند بر مردم، و بدون آنها تکلیف و مؤاخذه و عقاب غیر حکیمانه است. و خداوند می فرماید: وَمَا كُنَّا مُعذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا^{۱۶۹} (ما هرگز مؤاخذه و عقاب بر نا فرمانی از تکلیف نمی کنیم، مگر آن که قبل از رسولی، فرستاده باشیم). و در حدیث دیگر چنین آمده: «لَا تخلو الارض من حجَّةٍ ظاهِرٍ او خافِيْرٍ مغمور» (زمین از حجت و امام خالی نمی ماند، چه امامتش آشکار و یا مخفی و مقهور باشد). این حدیث با تعبیرهای متفاوت در نصوص اسلامی آمده و مبین آن است که نبود امام در جامعه بشری، موجب نابودی شریعت الهی و گمراهی مردم، و خلط حق و باطل می گردد.*

آری ضرورت انتخاب و معرفی «مولو و رهبر و خلیفه» بعد از رسول الله(ص) از طرف خود ایشان انکار ناپذیر است. من کنت مولا فهذا على مولا، اللهم وال من والا..... و نبوت خاتمه یافت به رسول اکرم(ص) پیامبر اسلام، اما ولایت که باطن نبوت است باقی است تا روز قیامت.....

«فَلَابِدُ فِي كُلِّ زَمَانٍ، بَعْدَ زَمَانِ رِسَالَةِ مِنْ وُجُودٍ وَلِيُّ يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَى الشَّهُودِ الْكَشْفِيِّ مِنْ غَيْرِ التَّعْلِمِ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ مَأْخُذُ عِلْمِ الْعُلَمَاءِ وَالْمُجتَهِدِينَ» (لابد در هر زمانی بعد از زمان رسالت، از وجود «ولی» که عبادت کند خدا را با علم شهودی بدون تعلیم معلم بشری (علم غیر اکتسابی) و در نزد او باشد

۱۶۹ سوره اسراء آیه ۱۵

۱۷۰ ر.ک. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۳۶ - و بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۰ - و نهج البلاغه خطبه ۱ و ۹۱ و حکم شماره ۱۴۷ (* این قسمت از معارف اسلامی ص ۲۰۲ و ۲۰۳ است)

مخزن علم علماء و محدثین). مثل صندوق اسود هوایپما که همه معلومات در آن ذخیره است)

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ^{۱۷۱} لوح محفوظ خدا (يا قلب خلیفه الله)

*استاد حسین مظاہری در تفسیر سوره «یس» می گوید: در قرآن شریف به

چیزی که واقعیتی دارد، گاهی اوقات به آن کتاب مبین می گویند، مثل

وَلَا حَجَةٌ فِي طُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ^{۱۷۲}

(هیچ تر و خشکی در جهان نیست جز این که در کتابی آشکار مسطور است).

این «کتاب مبین» که در سوره انعام است، با این «امام مبین» که در سوره «یس»:

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ^{۱۷۳} آمده است هیچ تفاوتی ندارد. و

معناش این است که (هیچ تر و خشکی نیست جز این که در کتاب آشکار موجود است).

همچنین در سوره نبأ می فرماید: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيَاهُ كِتَابًا^{۱۷۴}

(هر چیزی را ما در کتابی باحصاء و شماره رقم زدیم).

در بعضی آیات «ام الكتاب» می گویند:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ۖ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ^{۱۷۵}

(خداؤند هرچه را خواهد از احکام و یا حوادث عالم محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و

اصل کتاب (آفرینش) نزد اوست).

۱۷۱ سوره یس آیه ۱۲

۱۷۲ سوره انعام آیه ۵۹

۱۷۳ سوره یس آیه ۱۲

۱۷۴ سوره نبأ آیه ۲۹

۱۷۵ سوره رعد آیه ۳۹

این ام الكتاب (مادر کتاب و اصل کتاب) همان امام مبین و کتاب مبین و کتاب است.

{این عالم هستی و این نظام اتم را لوح محفوظ می گویند. پروردگار عالم، نه فقط این کره زمین را، که این عالم هستی را خلق کرد و با یک نظام اتمی این عالم موجود است. این برای ماست که گذشته و حال و آینده داریم، چون در زمانیم برای ما حال و آینده و گذشته وجود دارد. اما آنکس که در مافوق زمان است دیگر حال و آینده و گذشته ندارد.}

عالیم هستی در مقابل عالم ریوی، آینده و گذشته و حال ندارد.

^{۱۷۶} «وَمَا أُمْرَنَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلَمْبِعْ بِالْبَصَرِ

(و فرمان ما در عالم یکی است (و هیچ تبدیل پذیر نیست) و در سرعت به مانند چشم بهم زدنی انجام یابد). کارها یک امر است ولی شما حال و آینده و گذشته را خیال می کنید. این عالم هستی را لوح محفوظ گویند.

در بعضی از روایات «امام مبین» به «علم خدا» تفسیر شده است. اینهم درست است، زیرا علم خدا به همه چیز بطور اتم و اکمل است و اصلاً طبق بیان گذشته برای علم او زمان هم مطرح نیست. «علم بما کان و ما یکون و هو کائن است». یک دسته از روایات می فرماید: که «امام مبین» قرآن است

^{۱۷۷} «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»

۱۷۶ سوره قمر آیه ۵۰

۱۷۷ سوره انعام آیه ۵۹

علم به عالم هستی در قرآن شریف نهفته شده است. و کسانی که «امام مبین» و «کتاب مبین» و «ام الكتاب» را به قرآن معنی فرموده اند از این گونه آیات استفاده برده اند که ...

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾^{۱۷۸}

(و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مرثه‌ای برای تسلیم شدگان [به فرمان‌های خدا] است.^{۱۷۹})

جالب اینکه خود این روایات با صراحة می‌فرماید که: امام معصوم است
که هر چه در قرآن نهفته است علم بآن دارد. حدیث قبلًا بیان شد.

و استاد مظاہری میگوید: در بعضی روایات مراد از امام مبین، اهلیت(ع)
است، و روایتی را نقل می‌کند که خلاصه آن اینست: وقتی که آیه شریفه «کل
شیء احصیناه فی امام مبین» نازل شد، خلیفه اول و دوم هردو از پیامبر اکرم(ص)
سئوال کردند که: امام مبین تورات است؟ فرمود: لا. گفتند: انجیل است؟ فرمود:
لا. در همین هنگام امیر المؤمنین(ع) وارد شدند، پیامبر(ص) در حالیکه به
آنحضرت اشاره می‌کردند خطاب به آنها فرموند: «هوهذا» امام مبین در قرآن
این است. امام مبین این بزرگوار است (اما می‌کند که خدایتعالی علم هر چیز را نزد
او شماره کرده است).^{۱۷۹}

۱۷۸ سوره نحل آیه ۸۹

۱۷۹ معانی الاخبار مرحوم صدقق، ص ۹۵. تفسیر البرهان، در قسمت مقدمه ص ۸۳ ، باب الالف،
تالیف ابوالحسن الشریف. تفسیر نورالتلقین ، ج ۴ ص ۳۷۹ . تفسیر برهان از بحرانی ج ۴ ص ۶

۲ - فی تفسیر علی بن ابراهیم، و کل شیء احصیناه فی امام مبین...ذکر ابن عباس عن امیرالمؤمنین(ع) انه قال: انا والله امام مبین **أَيْنَ** الحق من الباطل ورثته من رسول الله(ص).^{١٨٠}

(.....به خدا قسم امام مبین منم، حق را از باطل بیان می کنم و این را از پیامبر اکرم(ص) به ارث برده ام).

خلاصه اینکه در چند روایت بیان شده است که مقصود از امام مبین، امام علی(ع) است که در امیرالمؤمنین(هر چیز شماره شده) است.

١٨٠ تفسیر قمی ٥٤٨ - نورالثقلين / ٣٧٩ ج ٤. تفسیر البرهان ج ٤ / ص ٥

١. محمد بن العباس، قال: حدثنا عبد الله بن العلاء، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن عبد الله ابن عبد الرحمن الأصم، عن عبد الله بن القاسم، عن صالح بن سهل، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقرأ: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَا فِي إِمَامٍ مُبِينٍ قال: «فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)».

٢. عن عمار بن ياسر، قال: كنت مع أمير المؤمنين (عليه السلام) في بعض غزواته، فمررت بواحد مملوء نملا، فقلت: يا أمير المؤمنين، ترى يكون أحد من خلق الله يعلم كم عدد هذا النمل؟ قال: «نعم - يا عمار - أنا أعرف رجلا يعلم كم عدده، وكم فيه ذكر، وكم فيه أنثى». فقلت: من ذلك - يا مولاي - الرجل؟ فقال: «يا عمار، أما قرأت في سورة يس: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَا فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؟ فقلت: بلـ، يا مولاي. قال: «أنا ذلك الإمام المبين».

٣. البرسي: عن ابن عباس، قال: لما نزلت هذه الآية: وَ كُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَا فِي إِمَامٍ مُبِينٍ، قام رجالان، فقالا: يا رسول الله، أهو التوراء؟ قال: «لا». قالا: فهو الإنجيل؟ قال: «لا». قالا: فهو القرآن؟ قال: «لا». فأقبل أمير المؤمنين (عليه السلام)، فقال: «هذا هو الذي أحصى الله فيه علم كل شيء، وإن السعيد كل السعيد من أحب عليا في حياته، وبعد وفاته، وإن الشفى كل الشفى من أبغض هذا في حياته، وبعد وفاته

اهل بیت همه نور واحد هستند

این ریشه قرآنی هم دارد که مراد از {کتاب مبین و امام مبین و ام الكتاب} علی(ع) است. یعنی در اصل همه ائمه هستند، لذا وقتی می گوئی علی از باب مصدق است. زیرا چهارده معصوم از نظر فضائل هیچ تفاوتی با هم ندارند، و همه آنها نور واحدی هستند.

در روایت می خوانیم «ولنا محمد ، اوسطنا محمد ، آخرنا محمد.» معنایش این است که

{ائمه نور مبین هستند، همه یک نورند، و فضائلی که در همه آنهاست هیچ تفاوتی ندارند، فقط اگر تفاوتی است از نظر زمانی است.

مثالاً پیامر(ص) از جهت اینکه واسطه فیض و عقل کل است تقدم بر همه دارد، و یا حضرت علی(ع) ابوالائمه است، و حضرت زهراء(س) ام الائمه است.

و یا حضرت بقیه‌الله(عج) برای طول غیبت و عبادتش، و رنجی که میبرد از ظلمتهائی که در سراسر جهان پرتو افکنده، و ظلم هائی که بمردم می شود. که تحمل این رنج ها برای امام زمان مشکل و رنج آور است. لذا تحمل این زنجها پاداش و اجر دارد.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَهِّرَ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^{۱۸۱}
اوست که رسولش پیامبر محمد(ص) را به هدایت خلق و ابلاغ دین حق فرستاده تا او را بر همه (ادیان عالم) غالب گرداند هر چند مشرکین (و کفار) را خوشایند نباشد).

امام زمان این فضیلت را دارند که پرچم اسلام را بر جمیع اقطار دنیا به اهتزاز در خواهند آورد.

اما فضیلت علمی و اجتماعی و انسانی چهارده معصوم(ع) با هم تفاوتی ندارد. چنانکه اگر امام زمان بجای امام جواد تقدم زمانی داشتند، پرچم بدست مبارک (امام جواد) روی کره زمین برافراشته می شد. و همچنین امام حسن و امام حسین(ع)....

لذا می گوئیم امام مبین یعنی علی(ع) از لحاظ مصدق است، ولی امام مبین پیامبر(ص)، امام مبین یعنی حضرت زهراء، امام مبین یعنی حضرت جواد، امام مبین یعنی امام علی(ع).

{یعنی قطب عالم امکان، محور عالم وجود، واسطه بین وحی و شهود، حضرت ولی عصر(عج)} و این هم ریشه قرآنی دارد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۝ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِكُمْ وَمَنْ عَنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابٍ

۱۸۲

(کفار به تو می گویند پیامبر نیستی. بگو من، پیامبر و دو شاهد هم دارم، یکی خداوند، یکی هم آنکه تمام علم کتب پیش اوست) (و آن عترت و اهل بیت(ع) هستند که تمام علم پیامبر(ص) را به ارث برده اند).

قرآن «تبیان کل شئ» است، و امیرالمؤمنین علی(ع) «تبیان کل شئ» (بیان کننده هر چه هست). این قرآن صامت و آن قرآن ناطق است. این تشریع و آن تکوین است. لوح محفوظ، علم خدا، اهل بیت(ع)، یعنی امیرالمؤمنین(ع)، یعنی قرآن، این ها امام مبین هستند.

معنایش چنین می شود که تفاوت و تباينی با هم ندارند، همه شان یک چيزند... و کل شئ فی امام مبین یعنی یک عالم هستی است، که لوح محفوظ

نام دارد و علم ربوبی به آن تعلق گرفته است. آیا باز هم می گویند: امام علی در قران نیست؟.....

قرآن می گوید «کل شئ احصیناه فی امام مبین» و قال رسول(ص) «هو امام الذى احصى الله تبارک و تعالى فيه علم کل شئ» می گوید «علی امام مبین است» و در آیه دیگر می گوید:

فُلْ هُلْ مِنْ شُرُكَاتِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ۝ فُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ ۝ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَيِّعَ أَمْنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي ۝ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^{۱۸۳} .
 (بگو آیا هیچ یک از شما مشرکان، کسی را به راه حق هدایت تواند کرد؟ بگو تنها خداست که براه حق (و راه سعادت) هدایت می کند).

«آیا آنکه خلق را برای حق رهبری می کند سزاوار پیروی است یا آنکه نمی کند؟ مگر آنکه خود به هدایت خدا هدایت شود. شما را چه شده و چگونه قضاوت می کنید؟»)

یعنی تفکر کن آیا آن کسی که علم «ما کان و ما میکون و ما هوکائی» دارد امام مبین است یا آن کسی که اگر بخواهد هدایت شود یک هادی لازم دارد. کدام امام است؟ بقول اهل تسنن: خلیفه دوم هفتاد بار گفته است لولا علی لھلک عمر^{۱۸۴} - اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. آیا باز هم امام مسلمین روشن نیست؟^{۱۸۵}

لذا در آیات قرآن و احادیث رسول خدا تأمل و تفکر کن و تعصب را کنار بگذار خودت امام را خواهی شناخت. و مفهوم حدیث ثقلین هم معنا می شود. و از نعمت ولایت که از بزرگترین رحمتها و نعمت‌های الهی است بهره مند می شوی.

ولایت ضامن اجرایی اسلام در اصول و فروع است.

کتاب قرآن به تنهایی ضامن جلوگیری از حوادث ناگوار در جامعه مسلمین نیست. تاریخ شاهد است که بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) با وجود کتاب قرآن، آن حوادث رخ داد. و کتاب احتیاج به صاحب و مفسر دارد، و این عترت پیامبر(ص) بودند. که صاحبان و مفسران کتاب خدا محسوب می شوند.

توجه به چند نکته

- ۱- {فهم کتاب از خصایص عترت و مقام ولایت است} زیرا فهم کتاب خدا، فهم جنبه ادبی جملات و لغات و عبارات نیست.
- ۲- فهم حقیقت کتاب، مخصوص صاحبان کتاب، یعنی ولایت معصوم است.
- ۳- فهم کتاب نزد مقام ولایت با قدرت تفکر نیست، بلکه به نورانیت است.
- ۴- استدلال و سخنان ائمه(ع) از سنخ استدلال و حرفهای دانشمندان نیست، بلکه «نور و رشد و کمال محض است»
- ۵- ولایت امری است که به جعل الهی تحقق پیدا می کند، نه به انتخاب مردم.
- ۶- بیان پیامبر اکرم(ص) در معرفی و نصب امیر المؤمنین(ع)، کشف واقع است.

نبود عمر هلاک می شد - نزد اهل خبر ثابت است و جمع کثیری از اهل تاریخ و سیر آنرا نقل نموده اند.

- ۷- رسول صاحب شریعت و نبی حافظ شریعت پیامبران قبل از خود می باشد.
لذا نصب حضرت امیر المؤمنین علی(ع) از طرف پیامبر(ص) جعل الهی است.
- ۸- شخصیت علی(ع) تالی شخصیت حضرت پیامبر اکرم(ص) است، هر دو
رجل الهی بودند.
- ۹- منکرین، روحانیت و نورانیت ندارند، و ریشه و اساس ندارند. و بیشتر از
روی تعصب است ...
- ۱۰- «اَهُلَّ بَيْتِ مَدْنَىٰ وَ عَلَمَنَدٍ» و شناخت ائمه راهی بسوی این
معدن است.
- ۱۱- با توجه به قول رسول اکرم(ص) «اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَىٰ بَابِهَا» رسیدن
به حکمت و معارف رسول (ص) فقط از وسیله و بابی که خود معرفی کرده
است امکان پذیر است.
- يُرِيدُونَ لِتُصْفِّنُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهَدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كُلُّهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ^{۱۸۶}
(می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود
است، گرچه کافران خوش نداشته باشند. «۸» اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا
آن را بر همه ادیان پیروز کند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند)
دشمنان دین اراده کرده اند نور خدا را خاموش کنند، ولی خداوند نور خود
را به وسیله حضرت قائم آل محمد(عج) تمام خواهد کرد.

{ وَ كَمَا اَنَّ النَّبِيَّ وَ الشَّرِيعَهُ قَدْ خَتَمَ بِرَسُولِنَا(ص) «فَالْوَلَايَهُ التَّى هِيَ بِاطْنَهَا
تَخْتَمْهُ آخِرُ اُولَادِ الْمَعْصُومِينَ وَ هُوَ الَّذِي يَوْطَى اسْمَهُ رَسُولُ اللهِ (ص) }}

(همانطور که نبوت و شریعت ختم یافت به رسول ما (ص) «پس ولایت که باطن آن است ختم می شود آخرین فرزند معصومین، و اوست که اسم او همانند نام رسول الله است.)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَيْسَرَ خَلْقَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَحْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَيَمْكُنُ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيَدْلُلُنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْقِهِمْ أُمَّا رَّبِّ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا^{۱۸۷}

(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [دیگران] کند ، همان گونه که پیشینیان آنان را جانشین [دیگران] کرد ، و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده به سودشان استوار نماید ، و یقیناً بیشان را تبدیل به امنیت کند ، [تا جایی که] فقط مرا پیرستند [و] هیچ چیزی را شریک من نگیرند)

این وعده الهی است و تخلص ناپذیر، و «ان الله لا يخلف الميعاد» اما دو شرط دارد. «یکی ایمان و دیگر عمل صالح »

و این وعده به نحو کامل و اتم به وسیله حضرت مهدی آل محمد(عج) انجام خواهد گرفت. و معناش این استکه به وجودش «اقیمت البلاد و رزقت العباد» و به وجودش «یملأه الله الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» عدل در سراسر زمین گسترش می یابد همانطور که ظلم و جور آنرا پر کرد، و بعد از آنکه ظلمت آن را فرا گرفت جهان نورانی می شود. (و یملئه النور بعد ما ملئت ظلمات).

در روایتی امام علی(ع) فرمود: خداوند مهدی آل محمد را بر می انگیزد تا
بندگان ضعیف شمرده شده، و بزحمت افتاده را عزت بخشد و دشمنان را به
ذلت بکشاند.....

وَتَرِيدُ أَنْ تَمْنَعَ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^{۱۸۸}
ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زیونی گرفته شده بودند ، نعمت هائی
بالرزش دهیم ، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال ، ثروت ها و سرزمین های فرعونیان] گردانیم.
و این وعده الهی نه فقط در قرآن بلکه در دیگر کتب آسمانی آمده است.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الرَّبُّورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ^{۱۸۹}
«رجل من أهل بيته يوطئ اسمه اسمي يملاً الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلمة»^{۱۹۰}
«رجل من أهل بيته يوطئ اسمه اسمي يملاً الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً»^{۱۹۱}
«يخرج رجل من أهل بيته يملاً الأرض عدلاً»^{۱۹۲}
«رجالاً من ولد فاطمة عليها السلام ليس موجود الآن ، وأنه يملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً
و ظلماً»^{۱۹۳} ،

و خطاب به رسول خدا است که ما تو را نفرستادیم مگر رحمت برای همه.
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) انبیاء
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

۱۸۸ سوره قصص آیه ۵.

۱۸۹ سوره انبیاء آیه ۱۰۵

۱۹۰ المعجم الصغير - الطبراني - ج ۲ - ص ۱۴۸

۱۹۱ المعجم الكبير - الطبراني - ج ۱۰ - ص ۱۳۳

۱۹۲ الاستيعاب - ابن عبد البر - ج ۱ - ص ۲۲۱

۱۹۳ شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحميد - ج ۷ - ص ۵۹

«ان عليا امام امتي من بعدي و من ولده القائم المتظر اذا ظهر يملا الارض عدلا و قسطا كما
ملئت جورا و ظلما».»

این حدیث یکی از معروف‌ترین روایات در مورد قیام مهدی موعود است که به بیان‌های مختلف از سایر معصومین نیز روایت شده است. محتوی این روایت بر این نکته تاکید می‌کند که جهان بعد از اینکه پر از ظلم و جور شده به دست قائم پر از عدل و قسط می‌شود.

وظیفه امام و رهبر اقامه قسط است

* از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی، و حکومت برای اجرای قانون و گسترش عدالت الهی در میان مردم است، لذا امام و رهبر باید دارای دو صفت باشند که آن دو اساس حکومت قانون است و بدون آن دو حکومت قانون تحقق نمی‌یابد.

{ یکی علم به قانون، و دیگر عدالت } است. و تکیه بر عدالت اجتماعی در سیاست اسلام به «منزله بازتاب عدالت الهی» در رساندن جامعه به خصوصیات و خصلتهای خدائی و جامعه قرآنی است. و سیاست اسلامی نه تنها به عدالت بلکه به اقامه قسط و رساندن هر کس به حق کامل خود استوار است.*^{۱۹۴}

چرا که یکی از اهداف بعثت همه پیامبران همین برقراری عدالت بوده است همانطور که قران نیز بارها نسبت به این موضوع اشاره نموده است.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُّسُلًاٰ بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولُ النَّاسُ بِالْقِسْطِ .^{۱۹۵}

^{۱۹۴} امام خمینی(ره) به نقل از رساله نوین ج ۴ اصول فلسفه سیاسی اسلام ص ۸۳

^{۱۹۵} سوره حديد آيه ۲۵

۱۲۹ ولايت تکويني انسان كامل

(همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستاديم و بر ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند.)

ما با پیامبران کتاب و میزان (قانون) فرستاديم تا میان مردم قسط بیاورند. یعنی این دو وسیله بخش هستند. قرآن کتاب خدا و قانون جهانی الهی، و میزان عدل بین مردم، و امام و رهبری که از جانب خداوندی که فرستاده قرآن است باشد. و این توانائی به طور قطع بعد از پیامبر خاتم انبیاء در ائمه معصومین، و مقام ولایت است.

و امام علی(ع) در نهج البلاغه می فرماید: «و الاماۃ نظاماً للاماۃ»^{۱۹۶} (امامت مایه نظام امت است).

قرآن نور است، امام هم نور است، هر دو، نور از ذات الهی می باشند. بنابراین آن نردهبانی که ما را به عالم انوار برساند دو پایه از نور دارد. یک پایه آن «نور قرآن» و پایه دیگر «نور امام و ولایت» است. و کسی که از آن نردهبان بالارود وارد عالم انوار می شود که همه جا غرق در نور خواهد بود تا برسد به نور الانوار که آن معدن همه کمالات خواهد بود.

و اگر باين رسيد از همه چيز دست می کشد و حجابهای نوری و غير نوری را يكی پس از دیگری پاره می کند، و خود «در ملک مجرفات قرار می گيرد». همانطور که ائمه معصومین از خداوند در خواست می نمودند.

إِلَهِي هبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرُ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضَيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُلْقَةً بَعْزَ قُدْسِكَ^{۱۹۷}

۱۹۶ نهج البلاغه حکمت ۲۴۴

۱۹۷ فرازی از مناجات شعبانیه

۱۳۰ جلسه ششم : قرآن و عترت

معبودا، مرا به کمال گسستن [از خلق] و پیوستن به خودت رسان و دیده قلبمان را با فروغی که
بدان تو را مشاهده کنند، روشن فرما تا دیده دل ما حجایهای نورانی را بر درد و به کان عظمت و
جلال رسد و جانهای ما به مقام والا قدس تو پیوندد.

إِلَهِي وَ الْحَقُّنِي بُنُورِ عِزَّكَ الْأَنْبِيجَ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا
يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْأَكْرَامِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

معبودا، مرا به نور گرانقدر خویش رسان تا تو را شناسم و از جز تو رخ برتابم و از تو ترسم و
فرمات برم؛ ای دارنده شکوه و بزرگواری و درود و سلام فراوان خدا بر محمد فرستادهاش و
خاندان پاکش باد.

الحمد لله.

جلسه هفتم

أنواع ولایت ها

خلاصه مطالب گذشته

با مطالعی که در چند جلسه گذشت *بنا به مذهب شیعه بعد از پیامبر(ص) امیرالمؤمنین علی(ع) و فرزندان معصومش (ع) یکی پس از دیگری تا زمان غیبت، امامان و اولی الامر بوده اند و همان ولایت عامه، و خلافت کلی الهی پیامبر(ص) را دارا بودند.^{۱۹۸}

بدنبال نبوت که عبارت است از «ابلاغ احکام و تعلیم کتب»، وظیفه امامت و رهبری، یعنی مسئولیت پیاده کردن، و اجرای احکام در جامعه شروع می شود. از این رو خداوند حضرت ابراهیم(ع) را پس از سالها نبوت به مقام امامت برگزید و فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم [ابراهیم] عرضه داشت: از میان فرزندانم نیز [امامی بر خواهی گزید؟]. خداوند فرمود: عهد من به ظالمنین نخواهد رسید.

۱۹۸ امام خمینی(ره) کتاب بیع ج ۲ ص ۴۶۲ به نقل از رساله نوین ج ۴ از ص ۸۸ تا ۱۱۱ بطور خلاصه.

وَإِذْ أَبْتَلَنِي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلَمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^{۱۹۹}

پیامبر اسلام نه تنها نبی، بلکه امام و رهبر سیاسی هم بود. رسالت او در حججه الوداع پس از تعیین وصی با آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم زعمتی و رضیت لکم اسلام دینا^{۲۰۰}
 (امروز دین شما را کامل گردانیدم و تکمیل شد) و حضرت رسول(ص) خاتم پیامبران گردید.
 ولی امامتش که عهده دار اجرا و پیاده کردن مکتب اسلام است، در خاندان او ادامه یافت.

و پس از غیبت دوازدهمین امام، [طبق شروط خاصی] فقیه عادل و با ایمان عهده دار این وظیفه خواهد شد.

ولایت فقیه

امام صادق(ع) می فرمایند: «فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفًا على هوا، مطبعاً لامر مولاه، فللعوام ان يقولواه و ذالك لا يكون الا لبعض الفقهاء الشيعه لا جمیعهم»^{۲۰۰}

(هر کدام از فقهاء که صیانت نفس دارد از دینش محافظت نماید با هوای نفس مخالفت می نماید و امر مولای خود(ائمه معصومین(ع)) را اطاعت کند بر مردم است که از او تقليد کنند و این ویژگیها را تنها بعضی از فقهاء شیعه دارند نه همه آنها).

و نیز در کتاب «اكمال الدين و اتمام النعمه»، اسحاق بن یعقوب نامه ای برای حضرت ولی عصر(عج) می نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سئوال

۱۹۹ سوره بقره آیه ۱۲۴

۲۰۰ وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۱۳۱ .

ولایت تکوینی انسان کامل ۱۳۳

می کند، و محمد بن عثمان عمری - نماینده آن حضرت - نامه را می رساند.

جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که:

«و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الى رواه حديثنا، فانهم حجتني عليكم و انا حجة الله»^{۲۰۱}
می فرماید: (در حوادث و پیش آمدۀ‌ای اجتماعی) به راویان حدیث ما (فقها و مجتهدین)
رجوع کنید، زیرا که آنان از ناحیه من حجت من بر شما باید و من حجت خدایم بر آنان...»

گرچه ولایت فقیه اعتباری و قرار دادی از جانب خدا است و کسی جز
پیامبر و ائمه(ع) نمی تواند به کاملترین مقام قرب و ولایت برسد ولی نایران
امام باید بکوشند که گذشته از علم به قانون و مقام عدالت خود را از چاه
نفسانیت و خود پرستی خارج کرده و به صفات الهی نزدیک و در حد توان
خود را انسانی کامل گردانند.

در روایت امام حسن عسکری(ع) یکی از شرایط ولی فقیه، (صائناً لنفسه)
نگهدار نفس خویش از هوی و هوسها است و این خودسازی با صفات نیکوی
الهی و تقوی و انقطاع از خود پرستی و سایر صفات شیطانی، به ولی فقیه امتیاز
ویژه ای می دهد که برای خیر و سعادت و استقلال جامعه بسیار حائز اهمیت
است.^{۲۰۲}

لذا در زمان غیبت، ولایت فقیه هر چند به مقام پیامبران و ائمه نمی رسد
ولی «ولی فقیه» گذشته از علم قانون و مقام عدالت و تقوی، موظف است خود
را از چاه نفسانیت و خود پرستی و ریاست طلبی خارج، و به صفات الهی

۲۰۱ وسائل الشیعه: ج ۱۸ ، ص ۱۰۱ ، کتاب القضاe، باب ۱۱ ، حدیث ۹ . بنقل از رساله نوین ج

۴ ، ص ۱۶۳ . و بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۸۱

۲۰۲ رساله نوین ج ۴ ، ص ۱۰۲

نزدیک، و در حد خود انسانی کامل گردد تا بتواند جامعه را دور از خطأ و انحراف به سوی کمال مطلق و بهشت الهی پیش ببرد.^{۲۰۳}

همانطور که پیامبر دارای دو جنبه بوده یکی نبوت و دیگری امامت، و وظیفه امامت به ائمه اطهار(ع) انتقال می‌یابد، امامت نیز دارای دو جنبه است: یکی ولایت تکوینی و دیگری ولایت اعتباری. ولایت اعتباری پیامبر(ص) و ائمه، به فقیه عادل منتقل می‌گردد.^{۲۰۴}

مقام ولایت

امتیاز بسیار مهم رهبری در سیاست اسلامی این است که پیامبران و ائمه گذشته از مقام ظاهری و نمایندگی از جانب خداوند، در اثر سیر تکامل معنوی و خارج شدن از خود پرستی، و نزدیک شدن به صفات کمال الهی، دارای ولایت و مقامات معنوی بوده و در نتیجه از انحرافات و گناهان مصون، و از الهامات غیبی برخوردارند.

غیر از خدا از کسی هراسی ندارند [لا يخافون لومةً لائم]
انسانها را نه تنها در امور محدود مادی و دنیوی، بلکه به سوی کمال مطلق نیز راهبری و راهنمائی می‌کنند.^{۲۰۵}

۲۰۳ رساله نوین ج ۴ ص ۱۱۲ .

۲۰۴ همان ص ۸۸ .

۲۰۵ همان ص ۱۱۱ .

ولاء و ولایت ها

برای فهم بیشتر مسئله ولایت، خصوصاً «ولایت تکوینی» به معنی ولاء و ^{۲۰۶} ولایتها اشاره می شود.

ولایت (بکسر واو) و ولایت (فتح واو) با همدیگر فرق می کنند.
«ولایت ، ولایت ، ولی ، مولی» همگی از ماده ولی هستند، این واژه از پر استعمال ترین واژه های قرآن است و به صورتهای مختلفی بیان شده است:
۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مرتبه بصورت فعل آمده است.

راغب در مفردات قرآن گفته است، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به نحوی که فاصله ای در کار نباشد، یعنی اگر دو چیز آنچنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آنها نباشد، ماده «ولی» استعمال می شود.
به همین مناسبت طبعاً این کلمه در مورد «قرب و نزدیکی به کار رفته است اعم از قرب مکانی و یا قرب معنوی» باز به همین مناسبت در مورد «دوستی، یاری، تصدی امر، تسلط» و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده، چون در همه اینها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد.

«این لفظ «مولی» هم در امور مادی و جسمانی استعمال شده است، و هم در مورد امور معنوی و مجرد. راغب راجع به خصوص کلمه «ولایت» از نظر موارد استعمال می گوید:

۲۰۶ این قسمت خلاصه ای از کتاب ولاء و ولایتهاي استاد مطهری است.

«ولایت» (به کسر «واو») به معنی نصرت است و اما «ولایت» (به فتح «واو») به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است، و گفته شده است که معنی هردو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است».

انواع ولاء در قرآن

در قرآن سخن از «ولاء» و «موالات» و «توّلی» زیاد رفته است. آنچه مجموعاً از تدبر در آیات قرآن به دست می‌آید این است که از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت.

یعنی از طرفی مسلمانان، مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترك کنند، و از طرف دیگر دعوت شده اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام و رزنداشته باشند.

ولاء اثباتی اسلامی نیز به نوبه خود بر دو قسم است: «ولاء عام و ولاء خاص».

ولاء خاص نیز اقسامی دارد: «ولاء محبت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرف یا ولایت تکوینی».

ولاء

ولاء مثبت ولاء منفی

ولاء اثباتی عام

ولاء اثباتی خاص

ولاء محبت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرف (ولایت تکوینی)

۱- ولاء منفى در قرآن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا الْكَافِرِينَ أُولَئِكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ أَتَرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا إِلَهً
عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا^{۲۰۷}

(ای اهل ایمان! کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و یار خود مگیرید. آیا می خواهید برای
خدنا بر ضد خودتان دلیلی آشکار [نسبت به عذابتان در دنیا و آخرت] قرار دهید؟)
یک مسلمان نباید «ولاء» غیر مسلمان را داشته باشد. طبیعت انسان دزد است
و ضبط و گیرندگی از جمله خواص انسانی است و چه بسا ناخود آگاه افکار و
اندیشه های دیگران را در لوح خویش ثبت کند. قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا عَدُوّي وَعَدُوّكُمْ أُولَئِكَ تُلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا
جَاءَكُمْ مِّنَ الْحَقِّ^{۲۰۸}

(ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» نگیرید که دوستی بر آنان
افکنید و حال اینکه به حقی که شما را آمده است کافر شده اند). تا آنجا که می فرماید:

إِنْ يَنْقُضُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءٌ وَيَسْتَعْلُمُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيهِمْ وَالْأَسْتَهْمُ بِالسُّوءِ وَوَدُوا لَوْ تَخْفُرُونَ^{۲۰۹}

(اگر به شما دست یابند، دشمناتان هستند و دست و زبانشان را به بدی به سوی شما می
گشایند و دوست دارند که کافر شوید).

این آیات منشاء خطر را گوش زد می کند، همانطور که در این زمان ما
شاهد ولايت بیگانگان هستیم، البته نه اینکه مسلمانان با غیر مسلمان بکلی قطع
ارتباط کنند، و رابطه اجتماعی و اقتصادی و احياناً سیاسی نداشته باشند، بلکه
مشروط به این است که منطبق با مصالح کلی جامعه اسلامی باشد، و مسلمان

محاط، و از خطر غافل نباشد و فراموش نکند که عضو یک جامعه توحیدی است و آن غیر مسلم، عضو یک پیکر و جزء یک اجتماع دیگر است.

منظور از حق در آیه فوق همان قرآن و قانون الهی است که خداوند توسط پیامبری که «رحمه للعالمین» است فرستاده شده اما آنها این امور را قبول ندارند، پس مسائلی که آنها بدان معتقدند نمی‌توانند به نفع مسلمانان باشد. و شما از حقیقت دور می‌شوید.

۲- ولاء اثباتی عام

از نظر قرآن ایمان ملاک وحدت و رکن شخصیت و تکیه گاه استقلال و موتور حرکت جامعه اسلامی، و «اساس دوستی و وداد و ولاء» مؤمنان است. و می‌فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أُوْلَيَاً بَعْضٍ ۝ يَا أَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الرِّزْكَأَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۝ أُولَئِكَ سَيِّرُ حَمْمَهُمُ اللَّهُ ۝ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ
۲۱۰

(مردان و زنان با ایمان دوست و بار یکدیگرند؛ همواره به کارهای شایسته فرمان می‌دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارند، و نماز را برپا می‌کنند، و زکات می‌پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می‌نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می‌دهد؛ زیرا خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است)

مؤمنان نزدیک به یکدیگرند و به موجب این نزدیکی، «حامی و دوست و ناصر، یکدیگرند» و به سرنوشت هم علاقه مندند، و در حقیقت به سرنوشت خود که یک واحد را تشکیل می‌دهند علاقه می‌ورزند، لذا امر به معروف می-

کنند و یکدیگر را از منکر و زشتی ها باز می دارند. مسلمانان با اعمال اسلامی مانند «زکات و نماز» زکات که از حسن رابطه مسلمانان با یکدیگر که در اثر تعاطف و تراحم اسلامی از یکدیگر حمایت می کنند و بهم تعاون و کمک می کنند. و خداوند انواع رحمتهای الهی و سعادتها را بر این جامعه فرود می آورد. « و این ولاء اثباتی عام، تنها ناظر به محبت و وداد قلبي نمی باشد، بلکه نوعی تعهد و مسئولیت برای مسلمین در زمینه حسن روابط مسلمین را با یکدیگر اثبات می کند.»

انواع ولاء اثباتی خاص

۱- ولاء محبت:

ولاء محبت: ولاء اثباتی خاص که ولاء اهل بیت(ع) است. در اینکه پیامبر اکرم(ص) مسلمانان را به نوعی ولاء نسبت به خاندان پاک خود خوانده و توصیه نموده است جای بحث نیست، حتی علمای اهل تسنن در آن بحثی ندارند. و آیاتی هم در این زمینه وجود دارد. مانند آیه «ذوی القربی» که ولاء خاص را بیان می کند:

قُلْ لَا إِنَّ الْكُفَّارَ عَلَيْهِ أُجْرٌ إِلَّا الْمَوْدَةُ فِي الْقُرْبَىٰ^{۲۱۱}

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکانم را [که بنابر روایات معتبر اهل بیت - علیهم السلام - هستند] نمی خواهم

ولاء قرابت یا ولاء محبت بدین معناست که اهل بیت(ع) ذوی القرباء پیامبر(ص) هستند و مردم توصیه شده اند که به طور خاص و زائد بر ولای

اثباتی عام به آنها محبت ورزند و آنها را دوست بدارند. و روایات فراوانی نیز در کتب فریقین در محبت اهل بیت خصوصاً علی(ع) وارد شده، زیرا ولاء محبت مقدمه‌ای برای سایر ولایتها است.

ریشه محبت است که مردم را با اهل بیت پیوند می‌دهد و از آثار وجودی آنها بهره مند می‌شوند. با کلام و سیرت و اعمالشان مردم را بسوی خدا و تکامل هدایت می‌کنند. و این ولاء محبت مخصوص شیعیان نیست که سایر فرق مسلمین هم به آن معتقدند و شافعی اشعاری در این مورد سروده است:

يا اهل بيت رسول الله حبكم فرض من الله في كتاب انزله.....

و حتی بعضی از مفسرین اهل سنت که در بحث خلافت کاملاً مخالف شیعیان هستند روایاتی در این زمینه بیان کرده اند، این روایت را فخر رازی از زمخشری بیان کرده است:

« من مات على حب آل محمد مات شهيداً، الا و من مات على حب آل محمد مات مغفوراً له، الا و من مات على حب آل محمد مات تائباً، الا و من مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان.... »^{۲۱۲}

۲- ولاء امامت

ولاء امامت و پیشوائی، یعنی مقام مرجعیت دینی، بعارات دیگر مقام مرجعیت دینی که دیگران باید از وی پیروی کنند، او را الگو اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند، و این زعمات دینی مقامی

۲۱۲ تفسیر کبیر فخر رازی ج ۲۷، ص ۱۶۶ – الکشاف زمخشری ج ۴ ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

است که مستلزم عصمت می باشد. زیرا کسی که قول و عملش برای دیگران سند و حجت است، همان منصبی است که قرآن در باره پیامبر(ص) می فرماید: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْنَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا**^{۲۱۳} (برای شما در (رفتار) رسول الله پیروی ای نیکو است برای آنان که امیدوار به خدا و به روز واپسین امید دارند و خدا را فراوان یاد می کنند).

در چند آیه رسول(ص) را مقتدا و پیشوای معرفی کرده که این خود دلیل عصمت آن حضرت است از گناه و خطای... و این مقام پس از رسول(ص) به اهل بیت رسید، و بر طبق کتب اهل سنت از قریب به سی نفر از صحابه پیامبر(ص) نقل کرده اند که اهل بیت را حضرت به پیشوائی و امامت برگزید. از جمله حدیث ثقلین که بیان شد.

«امامت و پیشوائی و مقتدائی دینی، به طوری که آنچه پیشوای می گوید و هر طور عمل می کند سند و حجت الهی تلقی شود، نوعی ولایت است، زیرا حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است».

به طور کلی هر معلم و مربی از آن جهت که معلم و مربی است، ولی و حاکم و متصرف در امور متعلم است، چه رسید به معلم و مربی ای که از جانب خدا این حق به او داده شده باشد.

و آنچه در حدیث معروف و مسلم غدیر نیز آمده است که با این عبارت است: «من کنت مولاہ فهذا علی مولاہ» خود بیان نوعی از ولاء است و آیه کریمه

۵۵ سوره مائده که قبلًا راجع به آن مطالبی بیان شد:

إِيَّا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أُطِيعُوا اللَّهَ وَأُطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ إِمَامُكُمْ^{۲۱۴}

(ولی تان خداست و رسولش، و آنان که ایمان آورده اند که نماز را به پا می دارند و زکات را در حال رکوع ادا می کنند).

که به اتفاق فریقین در مورد علی(ع) نازل شده. با بیانی که راجع به ولاء عام بیان شد، مفاد این آیه ولاء خاص است. و ناظر به چنین ولایتی است و این آیه هم شامل ولاء امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی است. و شامل ولایت های دیگر نیز می شود. در احادیث اصولاً «ولی» در مورد «امامت» استعمال شده است

این نوع از ولاء را اگر به امام نسبت دهیم به معنی حق پیشوایی دینی است، و اگر به افراد امت نسبت دهیم به معنی پذیرش و قبول این حق است.

۳- ولایت زعامت

ولایت زعامت یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی. اجتماع نیاز به رهبر دارد. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم است «ولی امر مسلمین» است. و پیامبر(ص) در زمان حیات خودشان ولی امر مسلمین بوده است و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان طبق دلایل زیادی که غیر قابل انکار است به اهل بیت رسیده است. آیه کریمه:

يَا أَئِيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا أُطِيعُوا اللَّهُ وَأُطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَنْهَىٰهُمْ^{۲۱۵}

(اطاعت کنید خدا و پیامبر را و کسانی را که اداره کار آنها به دست آنهاست).

و همچنین آيات اول سوره مائدہ، و حدیث شریف غدیر و عموم آیه «اما ولیکم الله» و عموم آیه «النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم» ناطر به چنین ولایتی است. و این شأن و حقی الهی برای پیامبر(ص) بوده که (نه از جانب مردم تفویض شده باشد) بلکه خداوند به آن حضرت عنایت فرموده بود و میان شیعه و سنتی بحثی نیست. و در این مسئله باهم موافقند.

سخن در این است که پس از پیامبر(ص) تکلیف «ولايت زعامت چیست؟» آیا پیامبر برای امر (زعامت مسلمین) کسی را معین کردند؟، اگر نکردند چرا؟ و اگر کردند کیست؟ و ...

از قرآن و احادیث و سیره نبوی استنباط می شود که پیامبر اکرم(ص) در میان مسلمین در آن واحد دارای سه شأن بود:

اول اینکه امام و پیشوای مرجع دینی بود و ولايت امامت داشت، سخنش و عملش سند و حجت بود: سوره حشر آیه ۷.

دوم اینکه: ولايت قضائی داشت، یعنی حکم‌ش در اختلافات حقوقی و مخاصمات داخلی نافذ بود: نساء آیه ۶۵

سوم: اینکه ولايت سیاسی و اجتماعی داشت، یعنی گذشته از اینکه مبین و مفسر احکام بود و قاضی مسلمین بود سائب و مدیر اجتماع مسلمین و ولی امر، و اختیار دار اجتماع مسلمین بود. طبق آیات احزاب آیه ۶، و توبه آیه ۱۰۳. البته پیامبر اکرم(ص) شأن چهارمی هم داشت. «ولايت تکوینی»، و نیز این شأن از شئون سه گانه رسول اکرم ریشه بحث خلافت است که بعدا گفته خواهد شد.

گفته شد این دو کلمه «ولاء و ولایت» در چهار مورد استعمال شده، «ولاء محبت یا ولاء قربت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرف» حال می خواهیم ببینیم که در این آیه کریمه «انما ولیکم الله» که ولایت علی(ع) را اثبات می کند به چه معنی استعمال شده است؟

در آیه الكرسی می خوانیم:

اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يَخْرُجُهُمْ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ ۖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكُمُ الظَّاغُوتُ
يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلْمَاتِ^{۲۱۶}

در این آیه به دو ولایت اشاره شده «ولایت خدا، و ولایت شیطان». حال ما به قسمت اول ولایت خدا می پردازیم.

* این جمله «الله ولی» این نیست که خدا دوست اهل ایمان است، بلکه این استکه خداوند با عنایت خاص خود متصرف در شئون اهل ایمان است، و اهل ایمان در حفظ و صیانت خاص پروردگارند. و همچنین آیه مبارکه:

أَلَا إِنَّ أُولَئِكَ اللَّهُ لَا يَحْوِفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْرُثُونَ^(۲۱۷)

(اگاه باشید ! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند)

این نیست که بر دوستان خدا ترسی نیست. در اینجا کلمه «ولی» از قبیل معنای مفعول است.

پس معنا چنین می شود: (کسانی که خداوند ولی امر آنها و متصرف در شئون آنهاست، مورد ترس و نگرانی نمی باشند).

و همچنین معنای آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أُولَئِكُمْ بَعْضٍ»^{۲۱۸} این نیست که مؤمنین دوستان یکدیگرند بلکه این است که مؤمنین به یکدیگر متعهد و در شئون یکدیگر متصرف و در سرنوشت یکدیگر مؤثرند. لذا امر به معروف می‌کنند...

پس معنای «ولی» در آیه «انما ولیکم الله....» که ولایت علی(ع) را ثابت می‌کند این نیست که خداوند و رسول و علی^ع دوستان شمایند، بلکه این است که اختیار دار، و ذی حق در تصرف در شئون شما هستند.

پس این آیه «انما ولیکم الله» که ولایت اثباتی خاص است صرفاً ولایت محبت^{۲۱۹} نیست بلکه بالاتر است.

۴- ولاء تصرف

«ولاء تصرف یا ولاء معنوی بالاترین مراحل ولایت است».....پس سایر اقسام ولایت یا مربوط است به رابطه قرابتی با رسول اکرم(ص) بعلاوه مقام طهارت و قداست شخصی اهل بیت، و یا مربوط است به صلاحیت علمی و یا اجتماعی آنها. اما ولایت تصرف یا «ولایت معنوی»، نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است.

نظریه ولایت تکوینی از طرفی مربوط است به استعدادهای نهفته در این موجود که به نام «انسان» در روی زمین پدید آمده است. و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت است.

واز طرف دیگر مربوط است به «رابطه این موجود با خدا». مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل می‌گردد، و بر اثر وصول به مقام قرب – البته در مراحل عالی آن – اینست که معنویت انسانی، که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می‌شود و با داشتن این معنویت، «قافله سalar معنویات، مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان» می‌شود.

«زمین هیچگاه از ولیَّ که حامل چنین معنویتی باشد، بعبارت دیگر «انسان كامل» خالی نیست.».

ولایت به این معنی غیر از نبوت و غیر از خلافت و غیر از وصایت و غیر از امامت به معنی مرجعیت است.

يعنى نبوت و همچنین وصایت و خلافت، حقیقتی است غیر از ولایت. و انبیاء خصوصاً خاتم انبیاء ، دارای «ولایت کلیه الهیه» می باشند.

کلمه «امامت» در بسیاری از تعبیرات اسلامی در مورد همین «ولایت معنوی» به کار رفته است.

لذا مفهوم ولایت مفهوم وسیعی است. امامت یعنی پیشوائی، یک مرجع احکام دینی پیشوا است. همچنانکه یک زعیم سیاسی، اجتماعی نیز پیشواست. و یک مربی باطنی و راهنمای معنوی نیز پیشواست.

از نظر شیعه که مسئله «ولایت» مطرح می‌شود، از سه جنبه مطرح است، و کلمه «امامت» به کار رفته است.

اول: از جنبه سیاسی، که احق و الیق برای جانشینی پیامبر برای زعمت و رهبری سیاسی و اجتماعی مسلمین چه کسی بوده است و چه کسی می‌بایست

بعد از پیامبر(ص) زعیم مسلمین باشد؟ و اینکه پیامبر(ص) از طرف خداوند علی(ع) را برای این پست، و مقام اجتماعی تعیین کرده بود. از این جهت است که در حال حاضر جنبه تاریخی و اعتقادی دارد نه عملی.

دوم؛ آنکه در بیان احکام دین بعد از پیامبر به چه کسانی باید رجوع کرد. از لحاظ عقیده شیعه که معتقد به امامت ائمه معصومین است، که هم علم آنها اکتسابی نیست و لدنی است و هم معصومند. و این جهت هم جنبه اعتقادی دارد و هم عملی.

سوم؛ از جنبه «معنوی و باطنی»، از نظر شیعه در هر زمان یک «انسان کامل» که نفوذ غیبی دارد بر جهان و انسان، و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب است. و دارای نوعی سلطنت تکوینی بر جهان و انسان است همواره وجود دارد. و به این اعتبار نام او «حجت» است

از نظر توحیدی، وجود وسائل و نسبت دادن تدبیر امور به غیر خدا اما «به اذن خداوند و به اراده خداوند»، بطوری که مدبران، و مجریان اوامر و اراده پروردگارند. مانعی ندارد و آیات قرآن به آن اشاره دارد:

از جمله ملاٹکه مدبرات امر و مقسّمات امر به اذن خداوند: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا^{۲۱۹}

(و به فرشتگانی که [به اذن خدا امور آفرینش را] تدبیر می‌کنند)

فَالْمُقْسَّمَاتِ أَمْرًا^{۲۲۰}

(و سوگند به فرشتگانی که [به امر خدا] کارها را [برای تدبیر امور هستی میان خود] تقسیم می‌کنند)

۲۱۹ سوره نازعات آیه ۵

۲۲۰ سوره ذاریات آیه ۴

قرآن در عین اینکه خداوند را در حد اعلای بی نیازی معرفی می‌کند ولی واسطه‌ای فیض را هم به امر خداوند بیان می‌کند از جمله فرشتگان را.

قُلْ يٰيُّؤَّاتُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِلَّ بِكُمْ شَمَاءِ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ^{۲۲۱}

(بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است [روح] شما را می‌گیرد، سپس شما را به سوی پروردگاران باز می‌گرداند).

و در عین اینکه می‌فرماید: إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِظٌ^{۲۲۲}

(پروردگارم بر همه چیز نگهبان است)

می‌فرماید:

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَخْدِكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّهُ رُسُلُنَا^{۲۲۳}

(و اوست که بر بندگانش چیره است، و همواره نگهبانانی [از فرشتگان] برای [حافظت] شما [از حوادث و بلاها] می‌فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ در رسد [در این وقت] فرستادگان ما جانش را می‌گیرند؛ و آنان [در مأموریت خود] کوتاهی نمی‌کنند).

ولایت تکوینی انسان کامل

قبول ولایت تکوینی برای انسان خالی از صعوبت نیست. و احیاناً دشواری فهم مطلب موجب انکار، و یا افرادی مطرح کردن این بحث را ضروری نمی‌دانند.

و حتی برخی می‌گویند این غلو است و مقام فوق بشری و نیمه خدائی برای بشر قائل شدن است، و کار خدا را به غیر خدا نسبت دادن است و این

.۲۲۱ سوره سجده آیه ۱۱

.۲۲۲ سوره هود آیه ۵۷

.۲۲۳ سوره انعام آیه ۶۱

۱۴۹ ولایت تکوینی انسان کامل

ضد توحید، و شرک است. ولی با توجه به آیات قرآن واسطه های فیض ثابت می شود.

مسئله ولایت تکوینی یکی از مسائل مربوط به «انسان» و استعدادهای انسانی است. قرآن به انسان و استعدادهای انسانی و جنبه غیر مادی او، و خلقت او اهمیت فراوان می دهد.

برای مقدمه بحث ولایت تکوینی انسان، طرح چند مطلب ضروری است.
اول اینکه: ما حدود «ولایت تصرف» و یا «ولایت تکوینی» یک انسان کامل و یا نسبتاً کامل را نمی دانیم و نمی توانیم دقیقاً تعیین کنیم، یعنی مجموع قرائی قرآنی و قرائی علمی که در نزد ما هست، اجمالاً وصول انسان را به مرتبه ای که اراده اش بر جهان حاکم باشد، ثابت می کند، اما در چه حدودی؟ مطلبی است که از عهده ما خارج است.

مطلوب دیگر اینکه: «ولایت تصرف»، شأن بندۀ ای است که از هواجس نفسانی بکلی پاک شده باشد. و این قدرت دلبخواهی نیست بلکه این کرامتها برای افرادی به انبعاث اراده و با تحریکی درونی و اشاره غیبی است. اما چگونگی و نحوی آن را ما نمی دانیم.

ولایت تکوینی از مسائل عرفانی است و کمتر در این موضوع بحث شده . عرفان حقیقی از تشیع گرفته شده آنهم از کلمات اهل بیت که مبنی بر کتاب و سنت است

و مهمترین مسئله ای که در این زمینه باید مطرح شود مسئله قرب و «قرب الى الله» است. و نتیجه نهائی از اعمال انسان در همه آئین های آسمانی خصوصاً اسلام تقرب به ذات احادیث است.

افرادی که مراتب قرب را واقعاً طی کرده، و به عالی ترین درجات آن نائل گشته اند، یعنی واقعاً به کانون هستی نزدیک شده اند، طبعاً از مزایای آن بهره مند شده اند و همانها هستند که احاطه بر عالم انسانی دارند و ارواح و ضمائر دیگران را تحت سلط می‌گیرند و شهید بر اعمال دیگران اند.

اساساً هرموجودی که قدمی در راه کمال مقدّر خویش پیش رود و مرحله ای از مراحل کمالات خود را طی کند، راه قرب به حق را می‌پماید.

کسی که انسان و روح انسان را توده ای از آب و گل می‌داند و نمی‌خواهد

به اصل «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَعْنَخْتُهُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^{۲۲۴}

اعتراف کند! چاره ای ندارد جز انکار قرب واقعی حق. این بر اثر عدم شناخت حقیقت انسان و آن نفخه الهی و مقام انسانیت است، که ملانکه مکلف به سجده براین مقام شامخ انسان کامل بودند. خداوند کمال مطلق و نامحدود است و از طرفی حقیقت وجود مساوی با کمال است و هر کمال واقعی به حقیقت وجود که حقیقتی اصیل است. باز می‌گردد از قبیل علم، قدرت، حیات، اراده، رحمت، خیریت و غیره.

موجودات در اصل آفرینش بهر نسبت که از وجودی کامل تر - یعنی از سعه وجودی قوی تر و شدیدتر - بهره مند هستند، به ذات الهی که وجود محض و کمال صرف است نزدیکترند.

طبعاً فرشتگان از جمادات و نباتات به خداوند نزدیک ترند و به همین جهت بعضی از فرشتگان از بعضی دیگر مقرب ترند، بعضی حاکم و مطاع

بعضی دیگر می باشند، و البته این تفاوت مراتب قرب و بُعد مربوط به اصل خلقت و به اصطلاح مربوط به قوس نزول است.

موجودات به خصوص انسان، به حکم «انا لله وانا اليه راجعون» به سوی خداوند باز گشت می کنند.

انسان به حکم مرتبه وجودی خود، این بازگشت را باید به صورت طاعت و عمل اختیاری و انجام وظیفه، و بصورت انتخاب و اختیار انجام دهد. انسان با پیمودن طریق طاعت پروردگار واقعاً مراتب و درجات قرب را طی می کند، یعنی از مرحله حیوانی تا مرحله فوق ملک را می پیماید. این صعود و تعالی یک امر تشریفاتی و اداری، مانند عضویت ساده یک اداره تا مقام وزارت نیست. بلکه «بالا رفتن بر نرdban وجود» است، شدت و قوت و کمال یافتن است که مساوی است با زیادت و استكمال در قدرت و علم و حیات و اراده و مشیت و ازدیاد دایره نفوذ و تصرف.

قرب به خداوند. یعنی واقعاً مراتب و مراحل هستی را طی کردن و به کانون لامناهی هستی نزدیک شدن.

بنابراین محال است که انسان در اثر طاعت و بندگی و پیمودن صراط عبودیت به مقام فرشته نرسد، و یا بالاتر از فرشته نزود و لااقل در حد فرشته از کمالات هستی بهره مند نباشد. قران برای تثیت مقام انسانی در آیات بسیاری اشاره کرده از جمله در آیات ۲۹ تا ۳۸ سوره بقره است.

انسان یکی از موجودات عالم است و راه کمالش تنها این نیست که امروز آنرا «تمدن» می نامند. یعنی پیشرفت در علوم و فنون زندگی مادی و بهتر زیستن اجتماعی، بلکه انسان در باطن حیات ظاهری حیوانی، یک حیات

معنوی دارد. حیاتی معنوی که استعدادش در همه افراد هست، از نظر رشد و کمال از اعمال و اهدافش سرچشمه می‌گیرد.

کمال و سعادت انسان و همچنین سقوط و شقاوت او وابسته به حیات معنوی اوست که وابسته است به اعمال و نیات و اهداف او و به اینکه با اعمال خود به سوی چه هدفی و مقصدی پیش می‌رود. لذا احکام الهی برای تعالیٰ روح و وسیله‌ای است برای طریق عبودیت و پیمودن صراط قرب و استكمال وجود. ونیز انسان راهی و بُعدی دیگر دارد که باید آنرا شکوفا کند. که از طریق تهذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف، یعنی ذات اقدس احادیث حاصل می‌گردد.

در حدیث آمده است: «العبودیة جوهرة كنھها الربوبیه» یعنی همانا بندگی و پیمودن صراط قرب به حق گوهری است که نهایت آن خداوندگاری یعنی قدرت و توانایی. (به امر و اراده خداوند و واسطه فیض الهی می‌شود).

مراحل و منازل

ربویت و خداوندگاری و ولایت، به عبارت دیگر کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش نصیب بشر می‌گردد، منازل و مراحلی دارد: اولین مرحله این است که الهام بخش و تسلط بخش انسان بر نفس خویشتن است به عبارت دیگر، کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که: اولاً بینشی نافذ بیدا می‌کند و روشن و بینای خود می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید:

۲۲۵ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهُ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا

(اگر تقوای الهی را داشته باشید، خداوند مایه تمیزی (میان حق از باطل) برای شما قرار می دهد.)
و نیز می فرماید: آنان که در راه ما بکوشند، ما راه های خویش را به آنها می نمایانیم.

۲۲۶ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَّهُمْ سُبْلَنَا ۝ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

و ثانیاً آدمی برنفس و قوای خویش غالب و قاهر می گردد، اراده انسان بر خواهشهاي نفساني و حیوانی نیرومند می گردد، آدمی حاکم وجود خویش می شود، مدیریت لایقی نسبت به وجود خویش کسب می کند.

قرآن می فرماید: ای اهل ایمان! از نماز و صبر(روزه) کمک بخواهید و از این دو منبع نیرو استمداد کنید.

۲۲۷ يَا أُّلُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِنُوا بِالصَّابِرِ وَالصَّالِحَةِ ۝ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

در این مرحله از عبودیت آنچه نصیب انسان می گردد این است که ضمن یک روش بینی، خواهشها و تمایلات نفساني انسان مسخر وی می گردد.
بعبارت دیگر، اولین اثر عبودیت، «ربویت و ولایت بر نفس اماره» است.
مرحله دوم: تسلط و ولایت بر اندیشه های پراکنده است، یعنی «تسلط بر نیروی متخیله» است.

از عجیب ترین نیروهای ما قوهء متخیله است. به موجب این قوه است که ذهن ما هر لحظه از موضوعی متوجه موضوع دیگر می شود، و این قوه در اختیار ما نیست بلکه، ما در اختیار این قوه عجیب هستیم. و بی اختیار قوه

۲۲۵ سوره انفال آیه ۲۹

۲۲۶ سوره عنکبوت آیه ۶۹

۲۲۷ سوره بقره آیه ۱۵۳

متخيله، ما را به این سو و آن سو می‌کشاند که حتی در نماز نمی‌توانیم حضور قلب داشته باشیم.

این محکومیت در برابر قوه متخيله از خامی و ناپختگی است، اما کاملاً و اهل ولایت قادرند این نیروی خودسر را مطیع خود گردانند. و یکی از وظایف بشر تسلط بر این قوه خیال است

و سالکان راه عبودیت، در دومین مرحله، این نتیجه را می‌گیرند که بر قوه متichelه خویش «ولایت و ربوبیت» پیدا می‌کنند، و آن را برد و مطیع خود می‌سازند. و نتیجه این می‌شود که «روح و ضمیر» به سابقه فطری خدا خواهی هر وقت میل بالا و عرج کند این قوه خیال مانع و مزاحم او نمی‌گردد. غیر از این که در احوال علی(ع) و ائمه اطهار وارد شده که چگونه در حال نماز مجدوب می‌شدند. در میان پیروان آنها نیز کسانی بوده اند که در حال نماز آنچنان مجموعیت خاطر و تمرکز ذهن داشته اند که به طور تحقیق از هر چه غیر خداست غافل بوده اند.

و ریاضت کشان از راه های دیگر، مثل مهمل گذاشتن زندگی و ستم بر بدنش، اندکی بدان دست می‌یابند، ولی اسلام از راه عبادت و توجه دل به خدا و تذکر اینکه در برابر «رب الارباب و خالق و مدبّر خود» قرار گرفته است، زمینه تجمع خاطر و تمرکز ذهن را فراهم می‌کند.

و شیخ فلاسفه اسلام در نمط نهم اشارات بعد از اینکه بیان می‌کند عبادت عامیانه چندان ارزش ندارد، به عبادتها مقرن به معرفت می‌پردازد و می‌گوید:

«والعباده عند العارف رياضه ما لهممه و قوا نفسه المتوهمه و المتخيله ليجرها بالتعويد عن جناب الغرور الى جناب الحق فتصير مسامله للسر الباطن حين ما يستجلی الحق لا تنازعه فيخلص السر الى الشروق الباطن»

(عبادت از نظر اهل معرفت، ورزش همتها و قوای وهمیه و خیالیه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق، همواره آنها را از توجه به مسائل مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصورات ملکوتی بکشاند.

و در نتیجه، این قوا تسلیم «سرّ ضمیر» و فطرت خدا جویی انسان گردند و مطیع او شوند به حدی که هر وقت اراده کنند در پی جلوه حق برآید، این قوا در جهت خلاف فعالیت نکنند و کشمکش درونی میان دو میل علیوی و سفلی ایجاد نشود و «سرّ باطن» بدون مزاحمت اینها از باطن کسب اشراق کند).

مرحله سوم: این است که روح در مراحل قوت و قدرت و ربویت و ولايت خود» به مرحله اي می رسد که در بسیاري از چیزها از بدن بي نیاز می گردد، در حالی که بدن صد در صد نیازمند به روح است.

روح و بدن نیاز مند يكديگرن. حیات بدن به روح است. روح صورت و حافظه بدن است. سلب علاقه تدبیری روح به بدن مستلزم خرابی و فساد بدن است.

از طرف ديگر روح در فعالیتهای خود نیازمند به استخدام بدن است، بدون به کار بردن اعضاء و جوارح و ابزارهای بدنی قادر به کاری نیست. بي نیازی روح از بدن به این است که در بعضی از فعالیتها، از فعالیتهای بدن بي نیاز می گردد. این بي نیازی گاهی در چند لحظه و گاهی مکرر و گاهی به طور دائم صورت می گیرد. این همان است که به «خلع بدن» معروف است.

بعضی از حکماء حکیم را کسی می دانند که بتواند خلع بدن کند و میرداماد می گوید: ما حکیم را حکیم نمی دانیم مگر آنکه خلع بدن برای او ملکه شده باشد و هر وقت اراده کند عملی گردد. حتی بعضی از محققان آن را دلیل بر کمال زیادی نمی دانند معلوم می شود مقامات بالاتری نیز وجود دارد.

مرحله چهارم: این است که خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص در می آید...

مرحله پنجم: که بالاترین مراحل است این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده انسان قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء حق از این مقوله است. و این همان «ولایت تصرف» است.

معجزه جز مظہری از ولایت تصرف و ولایت تکوینی نیست و معجزات به آن سبب صورت می گیرند که به صاحب آن از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده که می تواند به اذن و امر پروردگار در کائنات تصرف کند، عصایی را اژدها نماید، کوری را بینا سازد، و حتی مرده ای را زنده کند. چنانکه در باره حضرت عیسی(ع) می فرماید:

أَنِّي قَدْ جَسَّنْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّنْ رِّبْكُمْ ۝ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهْيَةَ الطَّيْرِ فَأَنْفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا^{۲۲۸}
بِإِذْنِ اللَّهِ ۝ وَأَنِّي الْأَكْمَهُ وَالْأَثْرَصُ وَأَخْبِي الْمَوْتَىٰ ۝ بِإِذْنِ اللَّهِ ۝ وَأَنْبَئَنَّكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَخِّرُونَ فِي بَيْوَتِكُمْ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُثُّمْ مُؤْمِنِينَ

پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرسنده که [به آنان گوید]: من از سوی پروردگار تان برای شما معجزه‌های [بر صدق رسالت] آورده‌ام؛ من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دهم که به اراده و مشیت خدا پرنده‌ای [زنده و قادر به پرواز] می‌شود؛ و کور مادرزاد و مبتلای

به پیسی را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌دهم؛ مسلمًا اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است؛

قرآن در کمال صراحةً آورنده «آیت» و «معجزه» را، خود رسولان می‌داند
و لی البته به اذن و رخصت ذات احادیث.

و اذن پروردگار همان اعطای نوعی کمال است که منشاء چنین اثری می‌شود.
هر موجودی در هر مرتبه‌ای مجرای اراده و مشیت الهی است و مظہری از
مظاهر آن است، پیامبران در هر کار و از جمله در اعجاز خود متکی و مستمد
از منبع لایزال غیبی هستند.

قرآن داستان سلیمان و ملکه سبا را نقل می‌کند. سلیمان، ملکه سبا را احضار
می‌کند و ملکه سبا به حضور سلیمان روانه می‌شود. سلیمان از حاضرین در
مجلس می‌خواهد که تخت ملکه سبا را پیش از خودش حاضر نمایند. بعضی
داوطلب می‌شوند و سلیمان به نوع کار آنها راضی نمی‌شود تا آنکه:

قالَ الْذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ^{۲۲۹}

(آنکه دانشی از لوح محفوظ نزد او بود گفت: من پیش از آنکه چشم به هم بزنی آن را حاضر
می‌کنم (و حاضر کرد))

تعییر قرآن این است که آن دانشمند گفت: «من آورنده آن در این مدت کم
هستم» پس حول و قوه را به خود نسبت می‌دهد و بعلاوه می‌گوید: آن که
دانشی از لوح محفوظ نزدش بود چنین گفت.

اشاره به این که این کار خارق العاده، نوعی دانش است و آن دانش از نوع علمی که در دفترهای بشری تا کنون ثبت شده نیست، دانشی است که با ارتباط و اتصال به لوح محفوظ یعنی با قرب به ذات حق می‌توان بدان رسید. و باز قرآن صریحاً در باره خود این پیامبر می‌گوید:

فَسَحَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْهِيرِي بِأَمْرِهِ رُحَمَاءَ حَيْثُ أَصَابَ^(۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَاءٍ وَعَوْاصِ^(۳۷)
وَآخَرِينَ مَقْرَبَيْنَ فِي الْأَصْفَادِ^(۳۸) هُدًى عَطَّلُونَا فَأَمْنَنْ أُوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابِ^{۲۳۰}

[حضرت سليمان گفت: ای پروردگار من مرا بیامرز و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ یقیناً تو بسیار بخشندۀ ای]

با اجابت دعای او باد را برای او مسخر کردیم که به فرمان او هر جا که می‌خواست آرام روان می‌شد. «۳۶» و هر بنا و غواصی از شیاطین را [مسخر او نمودیم ،] «۳۷» و دیگر شیاطین را که با غل و زنجیر به هم بسته بودند [در سلطه او درآوردیم تا نتوانند در حکومت او فتنه و آشوب برپا کنند . [«۳۸» و به او گفتیم :] این عطای بی‌حساب ماست ، [به هر کس خواهی] بی‌حساب ببخش و [از هر کس خواهی] دریغ کن. «۳۹» بی‌تردید او نزد ما منزلتی بلند و سرانجامی نیکو دارد.

خلاصه کسی که به قرآن اعتقاد دارد نتوان منکر «ولایت تصرف» در کائنات شد. و همین طور که گفته شد همه این مراحل نتیجه «قرب» به پروردگار است و قرب به حق یک حقیقت واقعی است و در حدیث معروف قرب نوافل که شیعه و سنی آنرا بیان کرده است بوضوح این حقیقت بیان شده است. که :

«عبادت موجب تقرب می‌شود، و تقرب موجب محبویت نزد خداست»

يعنى با عبادت انسان به خدا نزديك مى شود و در اثر اين نزديكى قabilite و عنایت خاص مى يابد.

و حققتاً روح مذهب شيعه، ديد خاص اين مذهب راجع به «انسان» است. از طرفی استعدادهای انسان را بسی شگرف می داند ، و جهان را هیچگاه از وجود «انسان كامل» که همه استعدادهای انسانی در او به فعليت رسیده باشد خالی نمی داند.

واز طرف ديگر طبق بيش اين مذهب عبوديت يگانه وسیله وصول به مقامات انساني است.

و طی طريق عبوديت به صورت كامل و تمام جز با عنایت معنوی و قافله سalarی «انسان كامل» که «ولي و حجت» خدادست ميسر نیست.^{۲۳۱}

الحمد لله..

۲۳۱ اين جلسه خلاصه اي از كتاب ولاء و ولائيهای استاد مطهری بود با کمی تصرف در آن روحش شاد .

جلسه هشتم

مقام خلیفه‌الله

اذ قال ربک للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفه^{۳۳۲} در قرآن کریم بالاترین مقامی که برای انسان ذکر شده، مقام «خلافت»، یعنی «خلیفه الله» بودن است که اگر به اوج خود رسید، در کنار آن مسأله ولایت، رسالت، نبوت، و مانند آن نیز هست.

در ابتدای خلقت انسان سخن از خلافت بود «انی جاعل فی الارض خلیفه» ذات اقدس حق از راه تعلیم اسماء به آدم برای ملائکه روشن نمود که او معلم شماست و خلیفه من است.

این نکته هم در خور دقت است که آدم(ع) به عنوان قضیه شخصیه و شخص معین خلیفه الله نیست، بلکه این مقام آدمیت است که مقام خلیفه الله‌ی را در پی دارد، لذا همه انبیاء و اولیای الله مقام خلیفه الله داشتند و به طور کلی می‌توان گفت هر انسان کامل، خلیفه الله است.

معنای خلیفه آنست که از خلف و در غیبت «مستخلف عنه» ظهر کند، یعنی شخصی که در یک زمان و مکان غایب است، دیگری آن خلاً را در آن زمان یا مکان پر کند و کار مستخلف عنه را به طور موقت به عهده بگیرد. این امر فقط در مورد موجودات محدود زمانی و مکانی صادق است، چرا که تنها در باره این چنین موجودی غیبت و شهادت و حضور و غیاب فرض دارد. اما موجودی که در همه مکان‌ها و زمان‌ها حضور دارد و در تمام مراتب وجودی و در همه حالات حاضر می‌باشد، «هو معکم اینما كتم» و هیچ غیبی در او وجود ندارد، هیچ نیازی هم به این خلافت ندارد.

با این حساب باید در باره خلافت چنین موجودی معنای دقیق‌تری را لحاظ کرد و گفت: چون مستخلف عنه همیشه حاضر است و غیبت و شهادت و حضور و غیاب ندارد، خلیفه او هم که آیت کبرای او است باید چنین باشد. او هم باید در همه شرایط و با همه انسانها همراه باشد. بدیهی است که غیر از انسان کامل کسی به این مقام نمی‌رسد.^{۲۳۳}

مفهوم خلیفه‌الله

مقام نبوت و ولایت عبارتست از خلافت از طرف خدای عالم، یعنی «خلیفه‌الله» نایب پروردگار عالم، در زمین است. البته لازمه اش اتصاب به صفات خدائی است.

^{۲۳۳} اسماء الله / انسان کامل / ص ۱۹۱

معنای خلیفه: یعنی نماینده، اگر از آثار صاحب خلافت در او چیزی نباشد اسم بی مسما می گردد. مثلاً اگر کسی برای کار معینی جانشینی برای خود قرار دهد باید شخص مورد نظر از آن شغل مطلع باشد.

پس در پیامبر و امام هم باید از صفات الهی باشد تا خلق از وجود کثیرالجود آنها بهره برند و به برکت آنها پاکیزه شوند. و با ظهریت صفات الهی، واسطه فیض باشند. به عبارت دیگر پیامبر و امام به حکم عقل بایستی «جمعی صفات کمالیه» را دارا باشند، و هر صفتی که قبیح است بایستی از آن پاک و منزه باشند تا اینکه: در بین خلق میزان باشند، و خلق اعمال خود را با ایشان بسنجند و مطابق آن قرار دهند.

و اگر کسی مدعی نبوت و امامت باشد، ولی دیگری از او برتر باشد معلوم می شود ادعای باطلی است. شناخت پیامبر و امام تنها به واسطه معجزه نیست. زیرا معجزه یک رشته از اعمال قدرت الهیه است و غیر از آن شرائط دیگری باید در پیامبر و امام باشد.

از جهت روحانیت باید روحانی محض باشد و از شئون حیوانیت چیزی در او وجود نداشته باشد. و نیز از علم و حلم ناقص نباشد و از لحاظ سخاوت باید طوری باشد که حتی از بذل جان هم در موارد لزوم خود داری نکند. و از لحاظ عفو و گذشت، و انصاف و مرoot و شجاعت و غیرت همه را باید در حد درجه اعلا دارا باشد.

اهل عقل ابتداء به اعمال و صفات مدعی امامت و نبوت نظر می کنند، بعد به معجزات و خوارق عادات، چنانکه ایمان امیرالمؤمنین علی(ع) و

حضرت خدیجه و بسیاری از مسلمین به حضرت محمد(ص) بواسطه معجزات نبود بلکه در اثر مشاهده صفات کمالیه وجود مقدس پیامبر(ص) بود. لذا پیامبر و امام، علاوه بر معجزات، صفات کمالیه و مقام روحانیت اوست، که به معنی اسماء و صفات خداست.

توجه و قابلی در این آيات

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ۝
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۳۴}

او خدایی است که همه آنچه را (از نعمت‌ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ او به هر چیز آگاه است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَيْرَةً ۝ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَقْسِمُهُ فِيهَا
وَيَسِّفِكُ الدَّمَاءَ وَيَحْنُّ سُبَيْحَ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ ۝ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^{۳۵}

آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت : به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم.

گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می که در آن به فساد و تباہی برخیزد و به ناحق خونریزی کند و حال آن که ما تو را همواره با ستایش تسبیح می گوییم و تقدیس می کنیم . [پروردگار] فرمود : من [از این جانشین و قرار گرفتنش در زمین] اسراری می دانم که شما نمی دانید .

وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَتَيْشُونِي بِاسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^(۳۱) قَالُوا سَبِّحْنَاكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْنَا ۝ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ^(۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَتَيْتُهُمْ بِاسْمَائِهِمْ ۝ فَلَمَّا أَتَيْتَهُمْ بِاسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقْلُ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ عَيْبَ السَّمَاءَوَالْأَرْضِ
وَأَعْلَمُ مَا يُبَدِّلُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْنُمُونَ^{۳۶}

. ۲۳۴ سوره بقره آیه ۲۹

. ۲۳۵ سوره بقره آیه ۳۰

. ۲۳۶ سوره بقره آیات ۳۱ تا ۳۳

و خدا همه نامها [ی موجودات] را به آدم آموخت؛ سپس [هویت و حقایق ذات موجودات را] به فرشتگان ارائه کرد و گفت: مرا از نام‌های ایشان خبر دهید، اگر [در ادعای سزاوار بودن‌تان به جانشینی] راستگویید «۳۱» گفتد: تو از هر عیب و نقصی متزه‌ی، ما را داشتی جز آنچه خودت به ما آموخته‌ای نیست، یقیناً تویی که بسیار دانا و حکیمی «۳۲» [خدا] فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام‌های آنان خبر ده. پس هنگامی که نام‌هایشان را به فرشتگان خبر داد [خدا] فرمود: آیا به شما نکفتم که من یقیناً نهانِ آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و به آنچه شما آشکار می‌کنید و به آنچه پنهان می‌دارید، دانایم؟

إذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَمْ سَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أُبَيٌّ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴) وَقُلْنَا يَا آدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ^{۲۳۷}

و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس که نپذیرفت و تکبر ورزید و از کافران شد «۳۴» و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید و از هر جای آنکه خواستید فراوان و گوارا بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمکاران خواهد شد.

فَأَرْأَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ۖ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ ۗ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقْرٌ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ رِزْقٍ كَلِمَاتٍ قَاتَلُوا إِنَّهُمْ^{۲۳۸} التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

پس شیطان، هر دو را از [طريق] آن درخت لغزانید و آنان را از آنچه در آن بودند [چه مقام و مرتبه معنوی، و چه منزلت و جایگاه ظاهری] بیرون کرد. و ما گفتیم: [ای آدم و حسا و ای ابلیس!] در حالی که دشمن یکدیگر بید [و تا ابد، بین شما آدمیان و ابلیسیان صلح و صفائی نخواهد بود، از این جایگاه] فرود آید و برای شما در زمین، قرارگاهی [برای زندگی] و تا مدتی معین و سیله

۲۳۷ سوره بقره آیات ۳۴ و ۳۵.

۲۳۸۲۳۸ سوره بقره آیات ۳۶ و ۳۷.

بھرہوری اندکی خواهد بود۔ «۳۶۱» پس آدم کلماتی را [مانند کلمہ استغفار و توسل به اهل بیت علیہم السلام کہ مایہ توبہ و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبہ پذیر و مهربان است۔

شناختی از خلیفه اللہ با تدبیری در آیات قرآن

با توجه و تدبیری در آیات ۲۹ تا ۳۸ سوره مبارکہ بقرہ، «مفهوم خلیفه اللہ» را تا حدودی خواهیم فهمید.

در آیه ۲۹ می فرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

(اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید...) و بلا فاصله در آیه بعد می فرماید: إِنَّجَاعِلُ نَحْنُ نَحْنُ الْأَرْضَ خَلِيفَةً (من در زمین خلیفه و جانشینی قرار می دهم). از ضمیر «لکم» و «واو عطف بین دو آیه» و واژه مشترک در دو آیه «فی الارض» برداشت میشود که خداوند هر آنچه را که در زمین آفریده، برای کسانی است که در جهت خلیفه شدن گام بر می دارند، سپس خداوند آنها را برای خلیفه شدن در زمین قرار می دهد. پس ...

۱- جمیع آنچه را که خداوند در زمین خلق کرده برای خلیفه و خلیفه شدن است.

۲- خداوند خود خلیفه را برمی گزیند و به خلافت منصوب می نماید. «انی

جاعل فی الارض خلیفه^{۲۳۹}

۳- خلیفه باید ربویت خدا را خلافت کند. یعنی باید «خلیفه رب» باشد، و چون محصول ربویت تربیت است پس «وظیفه خلیفه تربیت است». خداوند از اسماء و صفات بسیاری برخوردار است و هر زمانی که بخواهد کاری انجام دهد از طریق یکی از اسماء و صفاتش آن را انجام می دهد.

از آیه ۳۰ سوره بقره در می یابیم خداوند با ربوبیتش می خواهد خلیفه را ایجاد کند چرا؟

«اذ قال ربک..». خداوند از ربوبیت خود سخن گفته و بعد موضوع خلیفه را مطرح می کند، می فهمیم ارتباطی بین واژه «رب و خلیفه» وجود دارد و این خلیفه باید خلیفه ربوبیت باشد، و چون مخصوصاً ربوبیت تربیت است پس خلیفه باید مریبی باشد و به تربیت پردازد.

۴- انسان ظرف مناسبی برای خلافت است پس خلیفه باید از جنس انسان باشد چون موضوع این آیات آدم(ع) است، و آدم انسان است پس خلیفه باید از جنس انسان باشد. سپس باخطاب و اعتراض ملائکه ما تو را تسبیح می کنیم «نحن نسبح»، و پاسخ خداوند به آنها «انی اعلم ما لا تعلمون» و سپس «و علم الادم الاسماء كلها» مطرح می شود نتیجه این که «انسان می تواند ظرف مناسبی برای خلافت ربوبیت باشد»

۵- در نتیجه این انسان است که خلیفه رب است و جایگاهش نزد خداوند برتر و بالاتر از همه ملائکه است، به ملائکه می گویید: شما نمی توانید خلیفه من باشید، خلیفه من از جنس انسان است «این خلیفه ویژگیهایی دارد که شما ندارید».

و آیات بعدی با موضوع «انباء آدم» به ملائکه، و در نهایت سجده ملائکه به آدم، و شأن این انسانی که قرار است خلیفه رب، و جایگاهش نزد خدا، و برتری او از ملائکه می باشد.

۶- مرکز فرمانروائی خلیفه زمین است. چرا؟ که قید جعل در زمین «فی الارض» بر می گردد نه به خلیفه، و جالب هم با طرح خلیفه در بین ملائکه و انباء آدم(ع) به ملائکه، و سجده ملائکه به آدم(ع) به این مفهوم جلب توجه می کند که محدوده خلافت فقط زمین نیست و این خلافت در عوالم دیگر نیز جاری است. چون ملائکه از جنس عالم بزرخ هستند، پس حداقل این خلافت محدوده عالم بزرخ به پائین است در نتیجه زمین می شود خلافت و فرماندهی خلیفه.

۷- خلیفه اهل فساد و خونریزی نیست «اتجعل فيها من يفسد و يسفك الدماء» (آیا قرار می دهی در آن کسی را که فساد و خونریزی می کند) خداوند این را رد نمی کند، فهمیده میشود که بعضی از انسانها در زمین فساد و خونریزی می کنند. ولی خلیفه رب که از جانب خداوند «رب» انتخاب شده اهل فساد و خونریزی نیست.

و در انتهای آیه می فرماید: «انی اعلم ملا تعلمون» همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

و همچنین از این آیه می توان فهمید، که همه انسانها در مسیر خلیفه شدن گام بر نمی دارند بلکه فساد و خونریزی می کنند.

۸- خلیفه کاری فراتر از تحمیل و تقدیس می کند یعنی علاوه بر تحمیل و تقدیس به اموری فراتر می پردازد زیرا ملائکه گفتند «نحن نسبح»^{۲۴۰}

۹- بر اساس آیه «و علّم الادم» خداوند معلم خلیفه است، معلم خلیفه ای که قرار است در زمین قرار گیرد خناؤند است.

۱۰- خلیفه علم همه اسماء را از خدا می آموزد و علم همه اسماء را می دارد.

«علم الادم الاسماء كلها»^{۲۴۱} (آموخت به آدم همه اسماء را)

۱۱- خلیفه توان فراغیری و انباء همه اسماء را دارد. خداوند علم همه اسماء را به آدم تعلیم میدهد «و علم الادم»... در صورتیکه ملائکه ملائکه نتوانستند از آن اسماء خبر دهنده و انباء کنند.

«ثم عرضهم على الملائكة»^{۲۴۲} سپس آدم(ع) به دستور خداوند بعد از فراغیری همه اسماء شروع به انباء به ملائکه نمود.

و «نبوت آدم با انباء به ملائکه آغاز می شود». ولی ملائکه نه توان فراغیری اسماء را داشتند، و نه توان انباء اسماء را، چرا؟ که اگر ظرفیت آن را داشتند خداوند حتماً آنها را آگاه می ساخت.

۱۲- خلیفه به اذن الهی انباء می کند «و قال يا آدم»^{۲۴۳} و گفت ای آدم به اسماء آنها، ملائکه را خبر کن.

۱۳- خلیفه، «عالیم به غیب و شهود» است . موضوع اسماء موضوعی است که به غیب ارتباط دارد و ملائکه به عالم شهود احاطه داشتند. و آدم به موضوعی انباء می کند که فراتر از عالم شهود، یعنی عالم غیب است.

زیرا خداوند بعد از انباء آدم می فرماید: «الل اقل انی اعلم غیب السموات و الأرض»^{۲۴۴} آیا من به شما نگفتم که من دانای به غیب آسمانها و زمین هستم . و خلیفه باید «عالیم به غیب» باشد تا عالم به اسماء باشد.

. ۲۴۱ سوره بقره آیه ۳۰.

. ۲۴۲ سوره بقره آیه ۳۱.

. ۲۴۳ همان.

۱۴- خلیفه کسی است که با وجه اسمائی اهل بیت(ع) آشناست و آن وجوده را «نبوت» می کند. در آیه ۳۱ ... به اسماء اینان «هؤلاء» او را خبر دهند اگر در کلام خود صادقند. در ابتداء به واژه اسماء ، و در ادامه اسماء را با واژه (هؤلاء) تکمیل می کند و در آیه ۳۳ بعد از اقرار ملائکه، به آدم.می فرماید..ملائکه را به اسماء آنها (اسمائهم) آگاه کند.

حال سئوال اینست منظور از «هؤلاء» اینان در آیه ۳۱ ، و «هم» اسمائهم که به هؤلا بر می گردد در آیه ۳۳ چیست؟ چه کسانی هستند؟ در روایات به صراحة بیان شده، که ملائکه با انوار اهل بیت در حول عرش آشنا بودند، و تسبیح را از آنها یاد گرفتند. اما با وجوده بالاتر اهل بیت، یعنی وجه اسمائی آنها آشنا نبودند. بلکه توان فهم و انباء آنرا نیز نداشتند، و آدم آنها را با این وجه برتر اهل بیت آشنا می سازد.

پس فهمیده می شود که یکی از مهم ترین وظیفه خلیفه اینستکه همه انسانها را، بلکه ملائکه را با وجوده مختلف اهل بیت(ع) آشنا می سازند و از آن به مردم خبر می دهند.

۱۵- خلیفه کسی است که بتواند موضوعاتی را از عالم غیب در یابد و در عالم شهود انباء کند، و «خلیفه ، نبی نیز است».

چون موضوع اسماء مربوط به عالم غیب است و این موضوع در آیه ۳۳ به صراحة بیان شده، پس معلوم می شود که خلیفه عالم به غیب بوده و می تواند آنرا در عالم شهود انباء کند.

حال میتوان تعریفی از نبوت مطرح کرد، که «نبی کسی است که از عالم غیب خبر می دهد و «خلیفه، نبی نیز هست».

۱۶- خلیفه به اذن الهی، آشکار و پنهان عالم را می داند. از آنجا که خداوند علم اسماء را که مربوط به عالم و عالم غیب است به آدم می آموزد، و تصريح آیه: «اعلم ما تبدون و ما کتم تکتمون»^{۲۴۵}

در آیه ۳۳ براین نکته اشاره دارد که خداوند آشکار و پنهان عالم را نیز به خلیفه اش نشان می دهد.

۱۷- همه ملاٹکه تحت فرمان خلیفه هستند و خلیفه مربی تمام ملاٹکه است. (امر سجاده یعنی اطاعت). خلیفه من مربی شماست و شما باید تحت فرمان و اطاعت او باشید.

۱۸- خلیفه دشمنی بنام ابليس دارد، قرار است انسان و ابليس تا زمانی معین در زمین با یکدیگر در جنگ و ستیز باشند.

«قلنا اهبطوا بعضكم لبعضٍ عدوٌ»^{۲۴۶} ...

۱۹- خداوند خلیفه اش را هدایت می کند بلکه او را ارتقاء می بخشد و نمی گذارد توسط شیطان ضایع شود

«فتلقی آدم من ریه کلمات»^{۲۴۷} ...

۲۰- خلیفه در زمین تحت هدایت الهی است و وظیفه او تبعیت از این هدایت است.

۲۴۵ سوره بقره آیه ۳۳

۲۴۶ سوره بقره آیه ۳۶

۲۴۷ سوره بقره آیه ۳۷

﴿قلنا. اهبطوا منها جمیعاً فاما یاتینکم منی هدای﴾^{۲۴۸}

(پس اگر زمانی از جانب من هدایتی بسوی شما آمد...)

خداؤند هیچگاه خلیفه اش را تنها و بحال خود نمی گذارد، اما گوش زد می کند که خلیفه باید اهل تبعیت باشد، و همه جانبه باید از هدایت تبعیت کند. اگر

این گونه شد، «لا خوف عليهم ولا يحزنون»^{۲۴۹}

۲۱- انسان برای خلافت آفریده شده است... در آغاز خلقت انسان، موضوع خلیفه را برای اولین بشر مطرح می نماید. این پیامی است که همه انسانها باید در جهت خلیفه شدن گام بردارند تا خداوند آنها را خلیفه خودش نماید.^{۲۵۰} و می توان خلیفه الله را این چنین معرفی کرد: *ابیاء و حجج الهی و در صدر آنها حضرت رسول(ص) خلیفه الله هستند.

اهداف خلیفه الله، آگاهی بشر و خروج آنها از ظلمات جهل به سوی نور معرفت الله و شناخت حق، و اسماء و صفات و افعال الهی است. بطوری که بداند «هو الاول والآخر والظاهر والباطن، وهو بكل شيء قادر»..... مسیر او همان صراط مستقیم است. و راه شکوفائی فطرت می باشد. و پیروی از خلیفه الله رسیدن به کمال انسانیت و رسیدن به مقام عبودیت و عبد شدن است.

. ۲۴۸ سوره بقره آیه ۳۸

. ۲۴۹ سوره بقره آیه ۳۸

۲۵۰ از اینترنت سایت با قدری تصرف در آن

که بر تمام جوارح، قلب و قول و عمل او «وحدة لاله الا هو» حکم فرما
شود*. ۲۵۱

خلیفه الله راهنمائی الهی است که با تعالیم صحیح آسمانی، انسان بالقوه را
انسان بالفعل می نماید. زیرا از نظر اسلام انسان سالکی است که مقصد او لقاء
پروردگار متعال است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَذُحًا فَمُأْقِيَهُ^{۲۵۲}
(ای انسان همانا تو به سوی پروردگارت در تکاپو هستی و عاقبت به حضور
پروردگار خود می روی و به ملاقات او نایل می گردد).

لذا در باره خلیفه الله باید گفت * {چون مستخلف عنه همیشه حاضر است
و غیبت و شهادت و حضور و غیاب ندارد، خلیفه او هم که آیت کبرای اوست
باید چنین باشد، و خلیفه الله کامل ترین انسان در هر زمان است (انسان کامل).
انسان کامل آن موجودی است که آیت کبرای حق است، لذا هم مظهر
«هوالظاهر»، و هم مظهر «هوالباطن» است.^{۲۵۳}.

عترت طاهره همگی یک نورند و همه آیت کبرای حق بوده و از دیگر
موجودات به خدای سبحان نزدیکتر هستند، لذا اوصاف الهی نیز در آنها بیش از
دیگران ظهور می کند و آن جامعیت را که اینها دارند دیگران ندارند، دیگران
فاقد این کمالاتند.

آنها جامع حضور و غیاب و ظاهر و باطن هستند و می توانند «خلیفه الله»
باشند.

۲۵۱ خلاصه ای از درس‌های کلاس (در کلاس درس گفته ام)

۲۵۲ سوره انشقاق آیه ۶

۲۵۳ اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عترت - ص ۱۹۲

انسان‌های کامل که خلیفه‌های الهی اند به نوبه خود در هر گوشے‌ای امور را تدبیر می‌نمایند، متنها آن انسانی که کامل‌تر است، خلافت کامل‌تر از آن اوست و آن انسان که متوسط است خلافت وسطی نصیب اوست و آن که نسبت به سایرین دارای مرتبه نازل است، مرحله نازله خلافت بهره‌ء اوست. بنابراین انسان مدامی که در مسیر فضیلت و حق قدم بر می‌دارد، خلیفه‌الله است و آن جا که در مسیر ضلالت گام نهاد، در تحت ولایت شیطان خواهد بود.*^{۲۵۴}

ضرورت وجود خلیفه و انسان کامل

* خلاصه آنچه اهل معرفت در ضرورت وجود انسان کامل بیان کرده اند این است که:

چون در اسماء ذاتیه وحدت و در اسماء فعلیه کثرت غلبه دارد. از این رو هویت غیبیه مقتضی نامی است که با ارائه وحدت و کثرت جامع جمیع اسماء جلالیه و جمالیه، و در بر دارنده مقام جمع و تفصیل باشد و این همان «اسم اعظم» است.

و اسم اعظم که بعنوان «لیس کمثله شئُ» در انسان کامل ظهور می‌نماید. برهان ضرورت وجود مظہری که از یک سو جنبه عنصری و طبیعی داشته باشد. و مصدقاق «یَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^{۲۵۵} باشد. و از سوی دیگر: ارتباط با وحی و ماوراء داشته باشد.

۲۵۴ اسماء الهی از دیدگاه قرآن و عرفان - انسان کامل ص ۱۹۳

۲۵۵ سوره فرقان آیه ۷

فَكَانَ قَابَ قَوْسِينِ أُوْ أُدْنَىٰ فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أُوْحِيَ^{۲۵۶}

(در حالی که در افق اعلیٰ قرار داشت، سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد، تا آنجا که.. خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بندۀ اش وحی نمود)

اما ضرورت چنین مظہری برای هر عصر و زمان و هر نسلی از آن جهت است که: ظهور اسم «لیس کمثله شئ» همواره خواهان مظہر است. و تنها مظہر آن همان کون جامع، یعنی «انسان کامل» است.

و با ارتحال انسان کامل از نشأه شهادت به غیب و وفات عنصری او، آن نیز از بعضی از مراتب آن کون جامع از ظهور به بطون، و از شهادت به غیب مستور می شود.

لذا با غروب هر انسان کامل طلوع انسان کامل دیگر آغاز می گردد. چنانکه امام علی(ع) می فرماید: «الا ان مثل آل محمد كمثل نجوم السماء اذا هوا نجم طلع نجم»^{۲۵۷}

البته این است که اگر تکثر و تعدد انسان کامل به لحاظ زمانها و عصرهای مختلف اثبات شود، این کثرت که ناظر به ابدان آنهاست مانع از وحدت آنها به لحاظ جمعی انسان کامل نمی باشد.

و شاهد این مدعای گفتار پیامبر(ص) به امام علی(ع) که فرمود: «يا على انت تسمع ما اسمع و ترى ما آراء الا انك لست بنبي ولاكنك وزير» و نیز آیه کریمه که در جریان مباهله از علی(ع) بعنوان نفس نبی یاد می نماید.

۲۵۶ سوره نجم آیه ۸ و ۹

۲۵۷ نهج البلاغه خطبه ۱۰.

﴿فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدِعُ أُبْنَاءَنَا وَأُبْنَاءَكُمْ
وَإِبْنَاءَنَا وَإِبْنَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ بَيْنَهُمْ فَتَجَنَّعُ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَى الْكَادِيْنَ﴾
٢٥٨

پس هر که با تو درباره عیسی پس از آنکه بر تو [به واسطه وحی ، نسبت به
احوال وی] آگاهی آمد ، گفتگوی بی منطق کند، بگو : بیایید ما پسرانمان و شما
پسرانتان، و ما زنانمان و شما زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان
نزدیکتان را دعوت کنیم ؟ سپس یکدیگر را نفرین نماییم ، پس لعنت خدا را بر
دروغگویان قرار دهیم)

در فلسفه و کلام و عرفان، در تبیین و حقیقت و بیان ضرورت انسان کامل
تفاوتی وجود دارد.

اهل کلام: با استناد به قاعده لطف وجود انسان کامل را جهت راهنمایی و
ارشاد جامعه بشری ضروری می شمارند.

و فلاسفه با نگاه به مراتب عقل و ... به حقیقت انسان کامل می پردازد و
امکان وجود وی را ثابت می نماید. و در مبحث نبوت نیز از راه حکمت
واجب ضرورت آفرینش و ارسال چنین انسانی را ثابت می کنند.

وجه مشترک این دو گروه در نگاه زمینی آنهاست زیرا بیان و برهان خود را
با توجه به نیازها و یا «مدارج زمینی انسان» شکل می دهند.

اما اهل عرفان: با نگاه به آسمان (نگاه آسمانی) ضرورت الهی وجود انسان
کامل را اثبات می نمایند.

ضرورت انسان کامل در نزد اهل عرفان به دلیل «ظهور اسم جامع و اعظم الهی» در مظهر تامی است که جمیع مراتب وحدت و کثرت را بدون غلبه یکی بر دیگری دارا باشد.

از این افق غرض ذاتی و اویلی از خلقت انسان کامل، اصلاح جامعه و اموری که در دایره تکوین است نمی باشد، بلکه علی رغم اینکه همه مخلوقات مخصوصاً جامعه بشری از نعمت وجود او بهره مندند، غرض از خلقت او همانا «ظهور تام خالق» است.^{۲۵۹*}

و این مطابق با تفسیر است که می فرماید:

«خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی»^{۲۶۰}

* خلاصه آنچه برای اثبات مظہریت انسان کامل بیان شد این است که چون در حقایق وجوبی و اسماء الهی احکام وحدت غالب و کثرت مغلوب است، و در حقایق امکانی احکام وحدت مجالی نیست، «وحدت حقیقی که جامع وجوب و کثرت است» در هیچ یک از این دو مقام ظهور نمی نماید. در نتیجه ظهور آن منحصر به مظہری است که جامع دو نشیه، و جامع وحدت و کثرت در دو قوس وجوب و امکان باشد. یعنی منحصر به انسان است که آگاه به جمیع اسماء می باشد.*^{۲۶۱}

۲۵۹ تحریر القوائد ص ۵۶۶

۲۶۰ علم اليقين ج ۱ ص ۶۸

۲۶۱ تحریر تمہید القوائد / آیة الله جوادی آملی ص ۶۳۹

ولایت‌اللهی انسان کامل

*«ولی» یکی از اسمای حسنای اللهی است: «فالله هو الولی» اگر انسان مظہر این نام شود، از این راه می‌تواند بر بیرون از خود نیز ولایت داشته باشد. بر این اساس از انسان کامل که ولی الله است، کارهای فراوانی صادر می‌شود. معجزات انبیاء و کراماتی که از ائمه اطهار(ع) و اولیاء اللهی صادر شده، همه به واسطه آن است که آن‌ها مظہر ولی الله حقند.

انسان کامل وقتی که مظہر اتم و اکمل اسم شریف «ولی» شد، صاحب «ولایت کلیه) می‌گردد و می‌تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را تحت تسخیر خویش در آورد و حکم او به خاطر «ولایت کلیه ای که دارد، همه جا نافذ است.

به عنوان مثال حضرت موسی(ع) با اراده اش به اذن اللهی صورت جمادی را خلع نمود و سپس صورت حیوانی بر آن پوشانید و به شکل اژدها در آورد:

۲۶۲ فَالْقَىٰ عَصَاهُ إِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ

همه معجزات و کرامات و خوارق عادات از این قبیل است و به اراده کمال و خلص اولیای اللهی به اذن الله تعالی صورت می‌گیرد، چه اینکه عصا در دست موسی به اذن الله اژدها شد.

حقیقت فعل و ایجاد و تأثیر به مصدق «لا مؤثر فی الوجود الا هو» از خداوند متعال است، چون تنها کسی که به صورت مستقل در موجودات تأثیر می‌گذارد و حکم‌ش نافذ می‌باشد. خدای سبحان است که ولی بالذات است.

تأثیر اراده اولیای الهی بالعرض و بالتبع است و از همین جهت است که در آیات و روایات چنین کارهای خارق العاده به آنها نسبت داده می شود. در واقع ولایت اولیای الهی در طول ولایت حق تعالی است نه در عرض آن، چه این که باقی اسماء و صفات الهی نیز به همین صورت است. همه کمالات بالذات مال خدای سبحان است و او به موجودات دیگر به مقدار سعه وجودیشان اعطاء می فرماید.

از باب مثال حیات مطلق، علم مطلق، قدرت مطلقه و همه صفات بالذات منحصراً برای ذات اقدس پروردگار ثابت است.

بعد از بیان اینکه ولایت اولیای الهی به اذن الله است، باید دانست که این اذن، اذن قولی نیست، بلکه اذن تکوینی می باشد که منشعب از ولایت کلیه مطلقه الهی است که خداوند به حضرت عیسی(ع) می فرماید:

وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّينِ كَهْيَةً الطَّيْرِ يَأْذِنِي فَتَفْخُّحُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنِي ۖ وَبُرِئٌ
الْأَكْمَةُ وَالْأَبْرَصُ يَأْذِنِي ۖ وَإِذْ تُخْرُجُ الْمَوْتَىٰ يَأْذِنِي ۖ ۲۶۳

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی، و در آن می دمیدی، و به فرمان من،

پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی؛ این ولایت، که قدرت نفس بر تصرف در ماده کائنات است، «ولایت تکوینی» است، نه تشریعی.

ولایت تشریعی مختص به خدای سبحان است که شارع مقدس است و برای بندگان شریعت و قانون قرار می‌دهد تا تمام خواسته‌های بندگان را تأمین و تضمین نماید و غیر از حق متعال کسی حق تشریع شریعت ندارد. و آنچه نبی بیان می‌کند از باب «ان هو وحی یوحی» می‌باشد^{۲۶۴}.

الحمد لله رب العالمين

۲۶۴ اسماء الہی، از دیدگاه قرآن و عرفان، انسان کامل ص ۱۹۲ تا ۱۹۴ به طور خلاصه.

جلسه نهم

خلافت و ولایت

خلافت دارای دو معنی و اصطلاح است:

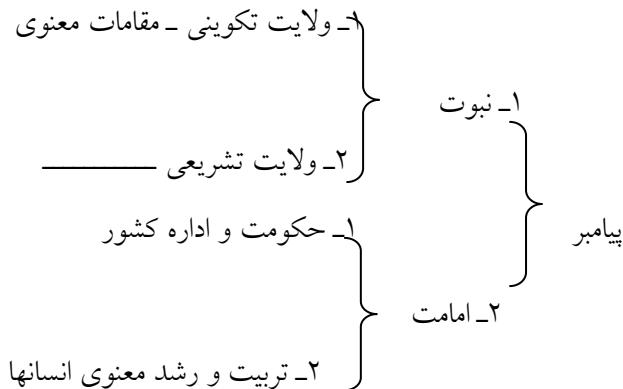
اول: «خلافت تکوینی» که مختص اولیای مخلص، مانند پیامبران مرسل و ائمه طاهرین است.

دوم «معنای اعتباری و قراردادی»، مانند قراردادن پیامبر(ص) امیرالمؤمنین(ع) را به عنوان خلیفه مسلمین. آنچه برای پیامبر و ائمه اطهار در ارتباط با حکومت و سیاست بود برای فقیه عادل نیز هست.^{۲۶۵}

حدیث: «من کان من الفقهاء صائنا لنفسه...»

همانطور که پیامبر(ص) دارای دو جنبه بوده یکی نبوت و دیگری امامت، و وظیفه امامت به ائمه(ع) انتقال می یابد، امامت نیز دارای دو جنبه است: یکی ولایت تکوینی و دیگری ولایت اعتباری. ولایت اعتباری پیامبر و ائمه به فقیه عادل منتقل می شود.

۲۶۵ امام خمینی(ره) کتاب بیع: ج ۲ ص ۴۶۷ به نقل از رساله نوین ج ۴، ص ۸۸



ولایت تشريعی:

علاوه بر حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، تربیت و رشد معنوی انسانها را هم صاحب این ولایت به عهده دارد. اینجا صحبت از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است.

ولایت تکوینی:

برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام «خلافت کلی الهی» است که گاهی در لسان ائمه(ع) از آن یاد شده است. [این مقام] خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» (صاحب این ولایت) و انسان کامل خاضعند.

امام (ره) می فرماید: ...اصولاً رسول(ص) و ائمه(ع) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم، انواری بوده اند در ظل عرش و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه مردم امتیاز داشته اند و مقاماتی داشته اند الی ماشاء الله. [خود می فرمایند] :

«ان لنا مع الله حالات لا يسعه ملَكٌ مُقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»
(ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب می‌تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل).
این جزء اصول مذهب است که ائمه (ع) چنین مقامی دارند، قبل از اینکه
موضوع حکومت در میان باشد، [با توجه به آیه] «النَّبِيُّ اولى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ
أَنفُسِهِمْ»، این مقام پیامبر(ص)، بالاتر از مقام ولایت و حکومت بر مؤمنان
است.^{۲۶۶}

اقسام ولایت خداوند

گفته شد، ولایت گذشته از معنای سر پرستی، حکومت و زمامداری، به
معنای قرب است و آن بر دو نوع است: ولایت عامه، و ولایت خاصه. حال می
گوئیم: خدای سبحان بر انسان سه نوع ولایت دارد.

اولین ولایت: «ولایت عام» است که با ریویت مطلقه خدا همراه می‌باشد و
همه موجودات را زیر پوشش خود قرار می‌دهد. مؤمنین، کافران و حتی
شیطان تحت این ولایتند، زیرا شیطان نیز مخلوق خدادست و در پیشگاه خدای
سبحان ذلیل است.

دومین ولایت: «ولایت خاص» است که خداوند تبارک و تعالی نسبت به
همه مؤمنین دارد. صدر آیه‌الکرسی ناظر به این ولایت است:

اللَّهُ وَلِيُّ الْأَدْيَنَ أَمْنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^{۲۶۷}

.۹۰ امام (ره) ولایت فقیه ص ۶۷/۶۷. بنقل از رساله نوین ج ۴ ص .۹۰

۲۶۷ سوره بقره آیه ۵۵

(خداآوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد). و البته ایمان و مؤمنان مراتب و درجاتی دارند:

۲۶۸ ﴿وَلَيْكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرَزْقٌ كَرِيمٌ﴾

(آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی بی‌نقص و عیب است.

سومین و برترین ولایت که کامل و خلص اولیای الهی و انسانهای کامل از آن برخوردارند، «ولایت اخص» است که بندگان ویژه مشرف به این ولایتند، چنانکه خداوند از زیان رسول خدا(ص) می‌فرماید:

۲۶۹ ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ ۖ وَهُوَ يَوْلَى الصَّالِحِينَ﴾

(ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را سرپرستی می‌کند)

پیامبر(ص) می‌فرماید: مرا دوست و یاور، خدایی است که این کتاب (قرآن) را فرستاده و البته او یاور نیکوکاران است.

این ولایت رحمت و عنایت خاص است که خدای سبحان نسبت به انبیاء و اولیاء دارد، ولی نسبت به سایر مؤمنان آن ولایت را اعمال نمی‌کند. و این ولایت برای نزدیکان و مقریین به خداست، قرآن کریم خبر می‌دهد که عده‌ای اولیاء الهی هستند، و خدای سبحان هم ولی آنها است:

﴿أَلَا إِنَّ أُولَيَاءَ اللَّهِ لَا يَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْرُجُونَ﴾^{۲۷۰}

(هان، که اولیای خدا ترس و واهمه ای ندارند).

* می فرماید: عده ای ولی الله هستند، و لازمه ولایتشان آن است که خوف و حزن را به سوی آنان راهی نیست.

زیرا اگر انسان به خدا نزدیک شد، در حصن و دژ محکم توحید قرار گرفته «لا الا الله حِصْنِی» و اگر کسی در حصن توحید قرار گرفت دیگر ترسی و اندوهی ندارد، زیرا آنچه محبوب مؤمن است از دست رفتی نیست لذا مؤمن خوف و هراسی ندارد، و خدای سبحان ولی مؤمنین است. پس عده ای اولیاء الهی اند، و خداوند هم ولی آنهاست. این ولایت مخصوص حضرت محمد(ص) و اوصیای وی می باشد. «علیاً ولی الله».

راه تشخیص ولی الله بودن را هم خدای کریم در این آیه معین نموده است، در باره عده ای می فرماید: اگر چنین می پندارید که از اولیاء الهی هستید، باید مشتاق لقاء حق بوده، و از مرگ نترسید و اگر تمدنی مرگ ندارید و از آن

^{۲۷۱} هر اسانید، بدانید که ولی الله نیستید.*

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ رَعَيْتُمْ أَنَّكُمْ أُولَئِنَاءُ لِلَّهِ مِنْ ذُوْنِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُتُّمْ صَادِقِينَ^{۲۷۲} توجهی به سخنان علی(ع) تقریباً به این مضمون که فرمودند: همانا مرگ نزد فرزند ایطالب گوارا تر از شیر مادر است.

۲۷۰ سوره یونس آیه ۶۲.

۲۷۱ آیه الله جوادی آملی

۲۷۲ سوره جمعه آیه ۶.

*شرط تشریف به این ولایت، وصول به کمال توحید نظری و عملی است،
چه اینکه آیه شریفه اشاره به همین معنا دارد. إِلَيْهِ يَصُعدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ
الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ^{۲۷۳}

آنچه انسان را به کمال صعود می رساند دو چیز است: اول، «کمال توحید نظری» که از آن به «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» تعبیر شده و دوم، «کمال توحید عملی» که از آن به «الْعَمَلُ الصَّالِحُ» یاد شده.

صمدیت منشأ ولایت

برای این که انسان ولی خدا گردد، باید درونش پر از معرفت و اخلاق
باشد تا مظهر نام مبارک «صمد» گردد، و آن گاه نام والای «ولی» که از اسماء
حسنای حق است، در او تجلی نماید، زیرا منشأ ولایت الهی صمدیت است و
چون خدای سبحان «صمد» است، «ولی» نیز هست.

قرآن کریم انسان هایی را که مظهر خدای سبحان می گردند، به عنوان
«اولو الالباب»، یعنی انسان های مغزدار یاد می کند.

آنها در دو بعد علم و عمل مظهر «صمد» گشته اند و از آن جا که علم و
عمل دو شأن از شؤون «روح کامل» است، روح آنها مظهر «صمد» است و
روحی که مظهر صمد شد، به همان مقدار می تواند مظهر «ولی» باشد.

گاهی صمد بودن انسان در مرحله ای است که تنها عرصه علم و عمل
خویش را از دستبرد شیطان حفظ می کند. چنین کسی فقط بر خود ولایت دارد
و گاهی از این بالاتر، نه تنها از حرم دل خویش حراست می کند؛ بلکه معرفت

و اخلاص وی، شیاطین را از افق روح عده ای دور می کند. قلمرو ولايت چنین شخصی گسترده تر است.

از این بالاتر، مقام انسان کامل است که مظهر تامهٔ صمدیت خدای سبحان است و در نتیجه باذن الله تدبیر جهان را به عهده دارد.

رئاس ولایت خداست

رأس ولايت، خداوند متعال است «و هو الولي الحميد»^{۲۷۴}
و پیامبر(ص) که کاملترین انسان است ، ولی الله، خلیفه الله، رسول الله می
باشد و آنچنان به خدا نزدیک شده است که (این قرب مکانی نیست که خداوند
محظوظ در مکان نیست) در سوره نجم فرمودند:

تا آنکه فاصله او (یا یامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود) (در حالی که در افق اعلی قرار داشت!)(^۷) سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد...)(^۸) و هُو بالافق الأعلى ^{۲۷۵} ثم دَنَّ فَتَلَّى ^۷ فَكَانَ قَابَ قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى ^۸

(حتی قبل از رسالت هم) او در افق کمال بود، آنگاه نزدیک تر شد و وحی بر او نازل گشت و فاصله اش با خدا به قدر دو کمان با کمتر از آن شد.

در م محله بعد، ولات ائمه اطهار، و ائمه معصومین: (ع) یکم بس از دیگری

صاحب مقام ولایت، خلافت، حجت الهی بوده اند.

و حضرت مهدی(عج) خاتم اولیاء است. باین معنی که به عالی ترین مراتب

ولايت، و اقصى ترین درجات قرب و نزدیکی به خدا رسیده اند.

۲۷۴ سورہ شوری آیہ ۲۸

۲۷۵ سوره نجم آیات ۷ تا ۹.

و البته با اقتدا به اولیای خدا می توان به خدا نزدیک و نزدیکتر شد و به تکامل رسید و انسان کامل شد. زیرا هدف از آفرینش، «انسان کامل» و رسیدن به کمال است.

مقصد نهائی بشر رسیدن به کمال مطلق است

بشر خاصیتهای دارد که در هیچ موجودی نیست، از جمله در فطرت بشر طلب «قدرت مطلق» است نه قدرت محدود، طالب «کمال مطلق» است نه کمال محدود. و چون قدرت و کمال مطلق در غیر حق تعالی تحقق ندارد، بشر به فطرت، حق را می خواهد و خودش نمی فهمد. یکی از ادله محکم اثبات کمال مطلق، همین عشق بشر به کمال مطلق است. عشق فعلی دارد به کمال مطلق، و عاشق فعلی بدون معشوق فعلی محال است. و در اینجا توهمندی زیرا این امری فطری است و فطرت بشر کمال مطلق را می خواهد و دنبال واقعیت کمال مطلق است.

هر که هر چه دارد راضی نیست، اگر تمام دنیا را به یکی بدنه قانع نمی شود و می رود دنبال آنچه ندارد. چرا؟ برای اینکه عشق به کمال مطلق دارد. اگر تمام عالم را کهکشانها، ثوابت، سیارات و هرچه هست در تحت سلطهء یکنفر باید باز قانع نمی شود، برای اینکه اینها کمال مطلق نیستند.

بشر تا نرسد به آنجایی که اتصال به دریای «کمال مطلق» پیدا نکند و در آنجا فانی نشود، برایش اطمینان حاصل نمی شود. «الا به ذکر الله تطمئن القلوب» (با یاد خدا دلها آرامش می باید) نه به مال و جاه و مقام قدرت، و نه به دارا بودن همه ملک و ملکوت.

آنچه اطمینان می آورد، و نفس را از تزلزل و خواهشی که دارد، بیرون می آورد آن ذکرالله است. نه ذکر به اینکه با لفظ، ما لا اله الا الله بگوییم [بلکه] ذکر الهی که در قلب واقع می شود، و از قلب و درون برمنی خیزد..
و بعد در آیات دیگر می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ» نفس مطمئنه: یعنی نفسی که هیچ خواهشی ندارد [مطمئن می شود که به کمال مطلق برسد]، کمال مطلق آنوقتی است که یاد و ذکر او باشد. غیر او نباشد. جاه و مال و مقام نباشد توجه به عالم ماده و مادیات، توجه به عالمهای دیگر، به غیب و شهادت هیچ نباشد.

وقتی یاد منحصر شد به یاد خدا، آنجا نفس مطمئن می شود آنوقت که مورد این خطاب واقع می شود:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ (۲۷) ارْجُحِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً^{۲۷۶}

ای نفسی که به آنجا رسیدی که مطمئن شدی، از لغزش بیرون رفتی و به جای دیگر توجه نداری، تو برگرد به خدای خودت «الی ربک» [رب نفس مطمئنه] حالا خطاب می رسد:

فَادْخُلْي فِي عِبَادِي^{۲۷۷}

نه عباد الله، و نه عبادالصالحين، بلکه عبادی . به ریزه کاری «ی» [توجه شود]. وقتی که در عباد داخل شدی،

(وَادْخُلْي جَنَّتِي)^{۲۷۸}

(به بهشت من در آی) نه «الجهن» (که آن جنت با همه عرض و طولش مال عباد صالح است، نه عبادی). بهشت عبادی [بندگان خاص خدا] آنجاست که

۲۷۶ سوره فجر آیات ۲۷ و ۲۸.

۲۷۷ سوره فجر آیه ۲۹.

۲۷۸ همان آیه ۳۰.

دیگر هیچ نیست جز عبادت، آن هم عبادت «هو» وقتی به آنجا رسیدی «ادخلی جستی»، جنت لقاء، جنت ذات، جتنی که انتصاب به هیچ جا ندارد الا به «هو» آنوقت نفس مطمئنه وارد شده است در یک «منبع نور» و در یک کمال مطلق و رسیده است به آن چیزی که عاشق آن بود. آنجائی که، ایکاشها تمام شود، یالیت، تمنا تمام می شود. آنجائی که:

{انسان به علم مطلق برسد و این قطره در آن دریا فانی گردد}

بشر نمی فهمد که عاشق خداست، نه عاشق دنیا. بدلیل اینکه [وقتی به هر مقام و درجه ای رسید] می بیند کافی نیست. و این اختلافات که پدیدار می شود، برای اشتباه در مقصد است.

و ما مقصد فطرت را نمی دانیم، و به کتاب فطرت آشنا نیسیم، و اگر ما طبق فطرت پیش برویم به کمال مطلق می رسیم، «کمال مطلقی که آرزو و ندای فطرت انسان است».

^{۲۷۹}«فطرة الله الذي فطر الناس عليها»

این فطرت توحید است، فطرت کمال مطلق است. و تا انسان به انجا نرسد به دنبال گمشده ای هست و آن گمشده را عوضی می گیرد.

باید دنبال معرفت الله، معرفت مقصد بود، معرفت اولیاء الله که او را به مقصد و هدف خلقت برسانند، باید در پی اولیاء الله رفت.

و وظیفه رسالت انبیاء و اولیاء الهی انسان سازی است، و با تربیت الهی، هدایت بشر بسوی کمال مطلق می باشد. و به آنها بگویند سیر تکاملی انسان به

همین چند روز دنیا ختم نمی شود، بلکه بدنیال زندگی دنیوی، زندگی پر فرّ و شکوه اخروی است. و در آنجا صلح و صفا و جنّات و لقاء است.

اولیاء الله معلمان بشریت برای رسیدن به این مقامات معنوی هستند، آنان دارای ولایت و مقامات معنوی بوده، و نماینده از طرف خداوندند، که با قانون الهی، بشر را در اثر سیر تکاملی معنوی، و خارج شدن از خود پرستی، و نزدیک شدن به صفات کمالی الهی، آنها را به تکامل برسانند.

زیرا خود به این کمالات رسیده اند. و (فاقد شیء لا يعطی). این اولیاء را «انسان کامل» می گویند.

انسان کامل از دیدگاه‌ها

*انبیاء الهی و امامان معصوم(ع) انسان‌های کامل در عالم واقعند و در عین حال، بین آنان هم مراتب و مقامات مختلف است. و اوصاف و القابی هم در مقامات آنها ذکر شده.

۲۸۰ انسان کامل معدن کلمه الله است، «فیہم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن» انسان کامل حجۃ الله است:

۲۸۱ «اللهم بلى لا تخلي الارض من قائم الله بحجۃ اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا» انسان کامل عقل مستفاد است.

عقل نظری را به چهار قسم تقسیم نموده اند:

۱- عقل هیولانی که همان نیروی درک معقولات اولیه است.

۲۸۰ اصول کافی ، ج ۱ ص ۱۲۷.

۲۸۱ نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

- ۲- عقل بلملکه یا نیروی اکتساب نظریات از بدیهیات.
 - ۳- عقل بالفعل یا نیروی احضار معقولات، بدون تجدید مقدمات.
 - ۴- عقل مستفاد که مرحله درک تمام معقولات می باشد.
- در اصطلاح ارباب قلوب به مرتبه عقل مستفاد «قلب» اطلاق می گردد.
- انسان کامل عقل مستفاد است و چنین فردی را جام جهان نما و آئینه گیتی نما گویند. انسان کامل از همه موجودات داناتر و بزرگوارتر و در حقیقت عصاره، زیده و خلاصه موجودات است.

انسان کامل در روایت

امام هادی(ع) در زیارت جامعه کبیره که در حقیقت امام شناسی جامع می باشد، از انسان کامل به «اولی الحجی» یعنی صاحبان عقل کامل تعبیر می کند.

ابن عربی که اولین کسی بود که در عرفان اصطلاح «الإنسان الكامل» را وضع کرد و در کتب خویش بکار برده او انسان کامل را گاهی به عنوان «الإنسان الحقيقي» و گاهی «نایب الحق» در زمین و «معلم الملائكة» در آسمان یاد کرده است.

به عقیده ابن عربی «انسان»، کامل ترین صورتی است که آفریده شده است، او صورت کامل حضرت حق و آئینه جامع صفات الهی است؛ او حادث ازلی و دائم ابدی است.

مقصود اصلی از ایجاد عالم، انسان، به ویژه انسان کامل می باشد که بوسیله او اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر می شود و اتصال اول به آخر حاصل می گردد.

به واسطه انسان کامل مراتب عالم باطن و ظاهر کامل گردیده و عالم خلق شده است. او رحمت عظیم الهی است . و کسی که می خواهد به طریق مشاهده، نه

۱۹۳ **ولايت تکويني انسان كامل**

اندیشه، نسبت به حق تعالی معرفت پیدا کند، باید به انسان کامل بنگردد، زیرا او مظہر کامل حق است.

انسان کامل روح عالم است و عالم جسد اوست. چنانچه روح به واسطه قوای روحانی و جسمانی به تدبیر بدن و تصرف در آن می پردازد، همین طور انسان کامل به وسیله اسماء الهی که خداوند آنها را به وی آموخت و در وی به ودیعت نهاده، در عالم تصرف می کند و آن را اداره می نماید.

همان طور که روح و نفس ناطقه سبب فضیلت و معنویات و حیات بدن است و اگر رهایش کند، بدن از هر نوع کمالی تنهی گشته و تباہ و فاسد می گردد، انسان کامل سبب وجود و مایه شرافت و کمال در عالم است، زیرا واسطه تجلی حق در این عالم می باشد و اگر وجود انسان کامل نباشد، هیچ کمالی در این عالم بروز پیدا نمی کند، حتی وجود خود عالم که یکی از کمالات است.

«لولا الحجه لساخط الارض باهلها»

(اگر حجت خدا (انسان کامل) نباشد زمین اهلش را در خود فرو می برد) چرا که انسان کامل روح عالم است و بدن بی روح می میرد. و همین طور که تمام اعضای بدن در برابر روح خاضعنده و به فرمان او هستند، «تمام ذرات عالم نیز در برابر «ولی امر» خاضعنده.»^{۲۸۲}

اسمی انسان کامل

انسان کامل به اعتبارات گوناگون دارای اسامی و نام های مختلفی می باشد. نسفی اولین نویسنده ای است که به نام «الانسان الكامل» کتاب نوشته است

۲۸۲ امام خمینی(ره)، ولايت فقيه، ص ۶۷ و ۶۸. به نقل از رساله نوين ص ۱۰۲.

می گوید:^{۲۸۳} چون معنای انسان کامل را دانستیم، باید بدانیم که انسان کامل را به اعتبارات مختلف، به اسمی گوناگون نامیده اند.

انسان کامل را شیخ، پیشوای هادی و مهدی گویند و نیز دانا، بالغ، کامل و مکمل گویند و نیز امام، خلیفه، قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان نما، آیینه گیتی نمای، تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند.

و عیسی گویند که مرده زنده کند و خضر گویند که آب حیات خورده است و سلیمان گویند که زبان مرغان می داند.

این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد از جهت آن که تمامت موجودات همچون یک شخص است و انسان کامل دل آن شخص است و موجودات بی دل نتوانند بود، پس انسان کامل در عالم زیادت از یکی نباشد. ای درویش! تمامیت عالم همچون حلقه ای است پُر از افراد موجودات و از این موجودات هیچ چیز و هیچ کس را از خود و این حلقه خبر نیست، الا انسان کامل را که از خود و از این حلقه خبر دارد و در ملک و ملکوت و جبروت هیچ بر وی پوشیده نمانده است.

اشیاء را کما هی و حکمت اشیاء را کما هی می داند و می بیند.

انسان کامل زیده و خلاصه موجودات آدمیان است. موجودات جمله به یک

بار در تحت نظر انسان کامل است، هم به صورت و هم به معنا^{۲۸۴}.

الحمد لله.

^{۲۸۳} الانسان الكامل، ص ۱۷۱. (با اندکی تصرف) ...

^{۲۸۴} * اسماء الہی از دیدگاه قرآن و عرفان خلاصه ای از صفحات ۱۹۷ تا ۲۰۴.

جلسه دهم

زوج انسان کجاست؟ چیست؟

* رساله نوین^{۲۸۵} ابن عربی ، صاحب کتاب «فصول الحکم» — که امام خمینی(ره) بر شرح آن تعلیقاتی نوشته اند — در «کتاب التدبیر الالهیه فی اصلاح مملکت الانسانیه» (سیاستهای الهی در اصلاح مملکت انسانی) چاپ لیدن، ص ۱۰۷ می نویسد: با مطالعه این آیه از قرآن

«وَمِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^{۲۸۶}
و از همه ثمره ها و محصولات دو جفت در آن قرار دادیم... که در آن آیات و نشانه هایی است برای گروهی که فکر می کنند.

می گوید: با مطالعه این آیه بفکر فرو رفتم، که بر اساس اینکه «تنها خدا فرد و واحد است» و سایر موجودات همه زوجند، و انسان از جمله ثمره ها است که رشد و تغذیه می کند، متولد می شود و می میرد، بنابراین انسان همچون درختی است^{۲۸۷}

۲۸۵ این بحث از رساله نوین ج ۴ از ص ۸۸ تا ۱۰۲ است (با کمی تصرف)

۲۸۶ سوره رعد آیه ۳.

۲۸۷ شجرةالكون: چاپ مصر، مکتبه محمد علی صبحی و اولاده ۱۳۸۶ ه.

(و طبق آیه گذشته از زوجیت داخلی، زن و مرد یا روح و تن باید زوجی خارجی داشته باشد) از خود پرسیدم که زوج انسان کجاست؟ [کیست؟] در راز آفرینش انسان به مطالعه پرداختم، تا اینکه به این نتیجه رسیدم که ما دارای دو ثمره یا دو جهان هستیم:

- ۱- عالم کبیر، که محیط بر ما است.
- ۲- عالم صغیر، که همان انسان است.^{۲۸۸}

مطابقت عالم با انسان

و از این رو هر چه در عالم اکبر وجود دارد نمونه‌ای از آن را در «عالم انسانی» می‌بینیم. ز هر چه در جهان از زیر و بالاست مثالش در تن و جان تو پیداست به عنوان نمونه:

- ۱- همانطور که در عالم اکبر آب شور و آب شیرین، و آب تلخ و شور، و آب تلخ وجود دارد، در چشم انسان چشمۀ آب شور، و در مجرای بینی آب تلخ و شور، و در گوش آب تلخ، و در دهان انسان چشمۀ آب شیرین است.
- ۲- همانطور که در عالم، خاک و آب، هوا و آتش است، در انسان نیز این چهار عنصر اصلی وجود دارد و طبق آیات قرآن [و تحقیقات علمی] از این عناصر ساخته شده است:

۱- از «خاک»: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ تَرَابٍ ^{۲۸۹} (همو است که شما را از خاک آفرید).

۲۸۸ عزیزالدین نسفي در کتاب «الإنسان الكامل»، عالم کبیر و عالم صغیر را چنین ترسیم می‌کند: «خداؤند چون موجودات را بیافرید عالمش نام کرد»

۲۸۹ سوره غافر آیه ۷۷

- ۲- از «خاک و آب»: إِنَّى خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ^{۲۹۰} (من آفریننده بشری از گل姆).
- ۳- از «خاک و آب و هوا»: إِنَّى خَالِقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ^{۲۹۱} (من آفریننده بشری از گل و لای کهنه و بو گرفته ام).
- ۴- از «خاک و آب و هوا و آتش»: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَارِ^{۲۹۲} (انسان را از گل خشکی چون سفال آفرید).
- ۵- همانطور که عالم دارای بادهای شمالی و جنوبی، [و نیروی جاذبه و دافعه] است، انسان نیز دارای قوای جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه می باشد.
- ۶- همچنانکه زمین دارای حرکات و طپشهای درونی است که گاهی این طپشهای قوی می شود و به صورت زلزله و آتشفسان ظاهر می گردد، انسان نیز دارای طپش و ضربان قلب است که گاهی این ضربان قوی شده و تب ایجاد می شود و بدن همچون کوه آتشفسان آتشین می گردد.
- ۷- همان طور که در عالم، درندگان، شیاطین و حیوانات وجود دارند، در انسان نیز خوی درندگی، قهر و غلبه، غصب، کینه و حسد و خوردن و نوشیدن و آمیزش وجود دارد چنان که خداوند می فرماید: يَمْعَنُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ^{۲۹۳} (مانند چهار پایان سرگرم خورد و خوراک و عیش و نوشند).
- ۸- همچنان که در «عالم» ملانکه نیک سیرتند، در انسان نیز خوی پاکی و طاعت و استقامت وجود دارد.

.۷۱ ۲۹۰ سوره ص آیه .۷۱

.۲۸ ۲۹۱ سوره حجر آیه .۲۸

.۱۴ ۲۹۲ سوره الرحمن آیه .۱۴

.۱۲ ۲۹۳ سوره محمد(ص) آیه .۱۲

- ۷- همانطور که «عالمند» دارای ظاهر و باطن است، انسان نیز دارای ظاهر و باطن، عالم حس و عالم قلب بوده و ظاهرش ملک و باطنش ملکوت است.
- ۸- همچنانکه «عالمند» دارای آسمان و زمین است، در انسان هم پستی و بلندی وجود دارد. و همینطور اگر در سایر امور نیز انسان و جهان را با هم مقایسه کنیم، آنرا نسخه و کپی یکدیگر می‌یابیم.

تن تو چون زمین سر آسمان است حواست انجم و خورشید جان است
 چو کوهست استخوانهایی که سخت است نباتت موی و اطرافت درخت است^{۲۹۴}
 (دستها درخت و انگشتان شاخه)

- ۹- از سوی دیگر همان گونه که خداوند {در زمین بدن «روح»} را به عنوان خلیفه و جانشین خود قرار داده، در {زمین عالم، هم روحی به عنوان «خلیفه»} قرار داده^{۲۹۵} که همان آدم یا «انسان کامل» است.
- وإذ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^{۲۹۶}
 (و آنگاه که پروردگارت فرمود من آفریننده خلیفه و جانشینی در زمین خواهم بود) و از آنجا که روح دارای استعداد و انعکاس و بازتاب صفات الهی است، در قرآن تعبیر به «جانشین خدا» (خلیفه الله) و روح الهی نموده می‌فرماید: «ونفتحتْ فيه من روحی» (آنگاه از روح خود در وی دمیدم).

- ۱۰- تا مادامی که روح در بدن انسان است، انسان باقی و زنده است، *عالمند هم تا وقتی زنده است، که روحش یعنی «انسان کامل» (خلیفه و روح الهی) در وی باقی باشد.

۲۹۴ مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تالیف شیخ محمد لاھیجی، ص ۵۰۶ - ۵۰۷.

۲۹۵ التدبیرات الالهیة فی اصلاح المملکة الانسانیة، چاپ لیدن، ۱۳۳۶، ص ۱۰۹ - ۱۲۰.

۲۹۶ سوره بقره آیه ۳۰.

۱۹۹- ولايت تکويني انسان كامل

بنابراین: {انسان متمم جهان است}، زیرا که روح جهان و مدبر آن و تصرف کننده در آن است، و همچنان که روح، متمم بدن بوده، و تدبیر و اداره و نگهداری آنرا از آفات بعهده دارد.^{۲۹۷}.

همانطور که جسد آدم، من های روح مساوی است با مرگ، عالم هم بدون انسان كامل مساوی است با آخرت و نابودی و ویرانی جهان (لساخت الأرض باهلها).^{۲۹۸}

*ان الانسان مرآة مشاهدة الاشياء فالحق به ينظر الى الخلق كما ان العين بانسانها ينظر الى الموجودات»

انسان آئينه مشاهده اشیاء است و حق [تعالى] بوسیله آن به خلق می نگردد، همچنان که چشم با مردمکش به موجودات نظر می افکند.*^{۲۹۹}

۱۱- انسان كامل دارای دو جنبه: ۱- از نظر جسمی آئينه جهان نما و از نظر روحی آئينه تمام اسماء و صفات حق است [که بیش از ۹۹ صفت می باشد]. این دو جنبه آدم در قرآن تعبیر به دو دست حق (یدالحق) شده خداوند می فرماید: «لما خلقت بیدَيِي» (موجودی که با دو دست خود وی را آفریدم)، و این کنایه از كامل و جامع بودن آدم(ع) است.^{۳۰۰}

۱۲- از امام صادق (ع) است که فرمود:

۲۹۷ تعلیقۀ علی شرح فصوص الحكم، امام خمینی، ص ۶۰.

۲۹۸ اصول کافی ، کتاب الحجه، باب ۵.

۲۹۹ امام خمینی، تعلیقۀ علی شرح فصوص الحكم: ص ۶۰.

۳۰۰ تفسیر دعای سحر امام خمینی: ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

«صورت بشری عالی ترین شاهدی است که خداوند با آن وسیله آفرینش خود را گواهی می کند، کتابی است که با دست خود نوسته و معبدی است که با حکمت خود آنرا بنا کرده است. «مجموعه صور همه کائنات است».

این صورت بشری که آدم نامیده شده در حقیقت، آدم حقیقی یا (عالم اکبر + انسان کامل) روح اعلی، عقل اول، خلیفه برتر، و نور محمدی است. و این گفته پیغمبر اکرم(ص) که «خدا آدم را بصورت خوبش آفرید» اشاره به آن آدم آسمانی است، آنجا که پیامبر(ص) فرمود:

«نخستین چیزی که خدا آفرید نور من بود. و من پیغمبر بودم در حالیکه آدم [زمینی] میان آب و گل بود (یعنی هنوز مصور نشده بود).»^{۳۰۱}

۱۳- آدم از نظر بعضی نفس واحد است که ارواح انسانی از آن آفریده شده اند، چنانکه قرآن می فرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»^{۳۰۲} (اوست خدایی که شما را از نفس واحده بیافرید)، و برای نفس واحده می توان دو دوره ترسیم کرد:

۱- از حضرت آدم تا حضرت عیسی(ع) که آخری درست مانند اولی بدون پدر آفریده شده چنانکه قرآن می فرماید:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ لِّعِنْدِ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ»^{۳۰۳}

(بی گمان داستان عیسی نزد خدا همچون داستان آدم است).

^{۳۰۱} هانری کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی، چاپ تهران - ۱۳۵۲، ص ۵۸ و نیز تفسیر دعای سحر

امام خمینی: ص ۱۰.

^{۳۰۲} سوره نساء آیه ۱.

^{۳۰۳} سوره آل عمران آیه ۵۹.

۲- از حضرت محمد(ص) تا حضرت مهدی(ع).

حضرت محمد(ص) جامع تمام صفات و کمالات پیامبران گذشته است. از این رو می فرماید: «بعثت لجواب الكلم» — و برای تمام انسانها فرستاده شده همچنان که روح برای تمام اعضاء بدن ارسال شده است. حضرت محمد(ص) نخستین بندۀ و مخلوق و اولین نور و نخستین پیامبر است، چنانکه در روایت آمده که :

«اول ما خلق الله نوری» (نخستین چیزی را که خداوند آفرید نور من بود).

(...پیامبر(ص) اولین مخلوق یا نخستین بندۀ خدا از نظر وجودی است^{۳۰۴}.)

و نیز پیغمبر اکرم(ص) در روایت دیگری می فرماید:

«كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين»

(من پیامبر بودم در حالیکه آدم [زمینی] هنوز بین آب و گل بود.)

بلند آسمان پیش قدرت خجل تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست^{۳۰۵}

و از سوی دیگر حضرت رسول محمد(ص) طبق قرآن، آخرین پیامبر بود:

مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَخْدِرَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَحَاتَمَ الْبَيْنَ

(محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست، اما او رسول خدا و خاتم انبیاء است)

درست مانند دانه ای که در زمین کاشته می شود، این دانه ریشه در زمین می دواند. آنگاه ساقه، برگ، گل، و سر انجام میوه می دهد، میوه ای که همان دانه اولی را در بر دارد.

^{۳۰۴} تفسیر القمی، چاپ نجف – ۱۳۸۶ ه، ج ۱، ص ۱۷.

^{۳۰۵} بوستان سعدی

^{۳۰۶} سوره احزاب آیه ۴۰.

بنابراین حضرت محمد(ص) جامع تمام پیامبران است. همانطور که هدف از شاخ و برگ و ساقه و ریشه، میوه است، انسان کامل که عالیترین مراتب آن حضرت پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) هستند هدف آفرینش جهان است، چنانکه قرآن قبل از داستان آدم می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَبِيلًا﴾^{۳۰۷}

(همو است خدایی که تمامی آنچه را که در زمین است برای شما آفرید).

و در حدیث قدسی آمده است:

«لولاک لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» (اگر تو [ای پیامبر] نبودی افلاک را نمی آفریدم).

ولایت ائمه معصومین(ع)

نتیجه ای که از بحث ولایت مد نظر است بطور خلاصه این استکه: این مقام ولایت که در آغاز آفرینش جریان داشته است. برای امیرالمؤمنین علی(ع)^{۳۰۸}، و حضرت زهراء(س)، و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) نیز است و طبق آیه مباھله در قرآن حضرت علی(ع) نفس پیامبر(ص) محسوب شده است: «وَ انفَسْنَا وَ انفَسْكُمْ»^{۳۰۹}

و در روایات آمده که

«كَلَّهُمْ مِنْ نُورٍ وَاحِدٌ»

(همه از یک نورند)

.۲۹ سوره بقره آیه ۵۷

۳۰۸ سوره مائدہ آیه ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيَّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (همانا ولی شما خدا، پیامبرش و کسانی که ایمان آورند [علی علیه السلام]).

۳۰۹ سوره آل عمران آیه ۶۱

و در زیارت امام حسین(ع) می خوانیم:

«اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاح الشامخه و الارحام المطهره».

(گواهی می دهم که تو نوری در پشتیاه شامخ و در رحمهای پاکیزه بوده ای).

این ولایت و خلافت الهی همچنان در دوازده تن ادامه یافت، تا اینکه با تمام اوصاف در امام زمان(عج) ظاهر گردید و گفته این روایت تحقق یافت که می فرماید:

«اولنا محمد و آخرنا محمد و سلطنا ممد و کلنا محمد»^{۳۱۰}

(اول ما محمد و آخر ما محمد و وسط ما محمد و همه ما محمد است).

خلافت در دوره اول

همان طور که اولین و آخرین دوره اول، «آدم و عیسی (علیهمما السلام)» مثل یکدیگرند.

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ»^{۳۱۱}

خلافت در دوره دوم

اولین و آخرین دوره دوم: «پیامبر اکرم(ص) و امام زمان(ع)» نیز مثل هم می باشند از جمله:

۱- نام هر دو محمد است (بعث الله رجلا اسمه اسمی و خلقه خلقی)^{۳۱۲}

۲- هر دو دارای ولایت خاصه اند (الولی)^{۳۱۳}.

۳۱۰ ذیل فص شیئی از اثر آقا محمد رضا قمشه ای صهبا، چاپ ۱۳۵۹، ص.۵.

۳۱۱ سوره آل عمران آیه ۵۹

۳۱۲ کشف الغمہ فی معرفة الانہمہ اربلی : ج ۲ ، ص ۴۸۵.(رسول(ص) فرمود: خداوند مردی را خواهد فرستاد که نامش نام من و اخلاقش اخلاق من است).

- ۳- هر دو جامع صفات و کمالاتند (و جامعُ الكلم) ^{۳۱۴}.
- ۴- همانطور که پیامبر(ص) تشکیل حکومت داد، حضرت مهدی(عج) هم ^{۳۱۵} تشکیل حکومت خواهد داد.
- ۵- همانطور که پیامبر(ص) جهانی و مایه رحمت جهانیان است (و ما ارسلناک الا رحمة للعالمين)، امام زمان نیز «مهدی الامم» است. ^{۳۱۶}
- ۶- همانطور که حضرت محمد(ص) خاتم انبیاء است، حضرت مهدی(ع) خاتم اولیاء است.

ولايت خاصه حضرت مهدی(عج)

«ابن عربی» با اینکه خود یکی از عرفای اهل سنت است ^{۳۱۷} در کتاب «فتوات مکّی» ج ۲ ص ۶۴ می نویسد:

«امام ختم ولايت محمدي برای مردم از عرب است که از نظر اصل و نسب شریفترین و بزرگترین بوده، او هم اکنون در زمان ما موجود است ، من در سال

۳۱۳ مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت امام زمان(عج) ص ۷۹.

۳۱۴ مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت حضرت صاحب الامر، ص ۶۶۸.

۳۱۵ عن ابی عبدالله (ع) قال: «و حکم فی الناس بحکم داود و حکم محمد(ص) فھیندی تظہر الارض کنوزها و تبدی برکاتها فلا یجد الرجل منکم یومندی موضعاً لصادفۃ ولا لبرة لشمول الغنی جمیع المؤمنین...ان دولتنا آخر الدول». (کشف الغمہ فی معرفة الانہم: ج ۲ ، ص ۴۶۵).

۳۱۶ مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت حضرت صاحب الامر، ص ۶۶۸ - ۶۶۹.

۳۱۷ البه بعضی از بزرگان او را شیعه می دانند، و کسی که این گونه راجع به حقیقت ولایت بنویسد و خصوصاً راجع به مقام حضرت زهرا(س) ...، قابل تأمل است که چگونه خدا او را هدایت نداده باشد و به حقیقت نرسیده باشد. البه غیر از مسئله تقیه، معصوم نبوده. و ممکن است که کتب ایشان هم ... مصون نمانده باشد.

۵۹۵ ه. وى را شناختم، و علامتى را که خداوند وى را از انظر بندگانش پنهان ساخته مشاهده کرده و او را در شهر «فاس» کشف نمودم.^{۳۱۸}
از مطالبی که راجع به انسان كامل بیان شد می توان دریافت که چرا به امام زمان(عج) القاب زیر داده شده:

۱- عین الله فی خلقه (چشم خدا در خلق)^{۳۱۸}

زیرا وقتی عبد فانی در حق شد، حق چشم و گوش و دست او می شود،
چنانکه امام(ع) می فرماید: «انا يد الله و عین الله» و در مثنوی آمده است.

از عبادت نی توان الله شد

می توان موسی کلیم الله شد.

۲- نور الله (نور خدا)^{۳۱۹}

۳- عین الله (چشمeh حیات).

۴- المهدب (تهذیب شده).

۵- الولی

۶- خلیفه الله (جانشین خدا)^{۳۲۰}

۷- قلب عالم امکان.

۸- عصاره موجودات^{۳۲۱}

.۳۱۸ به نقل از تعلیقه علی مصباح الانس امام خمینی(ره): ص ۲۸۲.

.۳۱۹ مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت امام زمان، ص ۷۹.

.۳۲۰-۳۲۱ مفاتیح الجنان: به نقل از استغاثه امام زمان، ص ۱۶۰ - ۱۷۹. (ثم یجی خلیفه الله المهدی).
و نیز رک. به کشف الغمه: ج ۲، ص ۴۸۸.

۲۰۶ جلسه دهم: زوج انسان کجاست؟ کیست؟

۹- قطب عالم وجود^{۳۲۲}

۱۰- «لولا الحجة ، لساخت الارض باهلها»^{۳۲۳}

(اگر حجت نباشد زمین اهلش را در خود فرو می برد)،
چرا که انسان کامل روح عالم است و بدن بدون روح می میرد.
و همانطور که تمام اعضای بدن در برابر روح خاضعنده و به فرمان او هستند،
«تمام ذرات عالم نیز در برابر «ولی امر» خاضعنده».^{۳۲۴}

الحمد لله

۳۲۱ امام خمینی در تفسیر سوره عصر می فرماید: «می گویند والعصر، انسان کامل ، امام زمان(س) است یعنی قسم به عصاره همه موجودات». به نقل از رساله نوین

۳۲۲ عبدالرزاق کاشی در اصطلاحات خود می گوید: قطب، شخص واحدی است که موضع نظر خدایتعالی در هر زمانی است (به نقل از کتاب تعلیقه علی شرح فصوص الحكم امام خمینی: ص ۱۲۶).).

۳۲۳ به نقل از اصول کافی ، کتاب الحجه، باب ۵.

۳۲۴ امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ۶۷ و ۶۸.

موضوع این جلسه از کتاب رساله نوین، ج ۴ / از ص ۸۸ تا ۱۰۲ با کمی تصرف .

جلسه یازدهم

انسان کامل منظر حق

*معرفت انسان کامل آسان نیست چرا که ما انسان را نشناخته ایم ، .چنانکه کتابی نوشته شده بنام،«الانسان ذالک المجهول» انسان موجود نا شناخته. و راجع به شخصیت علی(ع) نیز برخی فضائل او را انکار، و گروهی او را تا مقام الهیت بالا می بردند. چون مقام انسان کامل قابل درک برای همگان نیست. چنانکه در باره امام علی(ع) گفته اند: نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت، متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را عزیزالدین نسفی در کتاب «الانسان الكامل» انسان را چنین ترسیم می کند: «خداآوند چون موجودات را بیافرید عالمش نام نهاد از آن جهت که موجودات علامت است بر وجود او و بر وجود علم، اراده، و قدرت او... موجودات از جهت وجهی علامت است، و از وجهی نامه. از وجهی که نامه است کتاب نامید. آنگاه فرمود: هرکس این کتاب را بخواند مرا و علم و اراده مرا بشناسد. در آن وقت خوانندگان ملائکه بودند، که این خوانندگان بغایت خرد، و کتاب بغایت

بزرگ بود. از جهت عجز خوانندگان نسخه‌ای از این عالم بر گرفت و مختصراً از این کتاب باز نوشت «اول را عالم کبیر و دوم را عالم صغیر» نام نهاد. و هر که این کتاب خرد را بخواند، آن کتاب بزرگ را خوانده باشد. هر چه در آن کتاب بزرگ بود، در این خرد بنوشت بی زیادت و نقصان، تا هر که این کتاب خرد را بخواند آن کتاب بزرگ را خوانده باشد.

آنگاه خلیفه خود را به این «عالم صغیر» فرستاد و خلیفه خدا عقل است. چون عقل در این عالم، در این عالم صغیر به خلافت نشست، جمله ملائکه عالم صغیر عقل را سجده کردند، الا ابليس که سجده نکرد و ابا کرد. همچنین چون آدم در عالم کبیر به خلافت نشست، جمله ملائکه آدم را سجده کردند الا ابليس که سجده نکرد و ابا کرد.^{۳۲۵}

جهان را عالم کبیر نامیدند، که محیط بر ماست - و «عالمن صغیر» که نیز همان انسان است. و از این رو هر چه در عالم اکبر وجود دارد نمونه ای از آنرا در عالم انسانی می بینیم.

*انسان کامل کتاب جامع کتاب هاست، چرا که وی نسخه عالم کبیر است
چنانکه حضرت امیر علی(ع) می فرماید:

ازنعم انک جرم صغیر و فیکم انطوى العالم الاکبر
تو پنداری همین جرم صغیری
جهانی در نهاد تو نهان است^{۳۳۶}

۳۲۵ عزیز الله نسخی، کتاب الانسان الكامل تصنیف به تصحیح ماریزان موله، چاپ ۱۹۶۲، انجمن ایران‌شناسان فرانسه، ص ۱۴۲ و ۱۴۳)

^{۳۲۶} داود بن محمود قیصری در شرح قیصری چاپ هند، ۱۳۰۰ ه، ص ۲۴.

۲۰۹ ولایت تکوینی انسان کامل

و امام(ره) در تفسیر دعای سحر می فرماید: بدان که انسان موجودی است جامع همه مراتب عینی و مثالی و حسی و تمام عوامل غیب و شهادت و هر چه در آنهاست در وجود انسان پیچیده و نهان است. چنانکه خدایتعالی می فرماید: «وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

(خداآوند همه نامها را به آدم آموخت) ^{۳۲۷}

(اصطلاحات بر گرفته از عکس ص ۹۷ رساله نوین جلد ۴)

اصطلاحات:

ظاهر انسان = عالم اصغر

ظاهر عالم = عالم اکبر

روح الهی + عالم اصغر = انسان صغیر

انسان کامل + عالم اکبر = انسان کبیر.

یدا الحق = الخلق + الحق = انسان کامل.

هدف از عالم اصغر = روح الهی.

هدف از عالم اکبر = انسان کامل.

روح - عالم اصغر = مرگ.

انسان کامل - عالم اکبر = آخرت.

انسان صغیر + انسان کبیر = زوجین اثنین.

۳۲۷ امام خمینی (ره) در آغاز تفسیر دعای سحر، ص ۱۵(عکس ص ۹۷ رساله نوین...)

انسان كامل آئينه صفات حق

الله

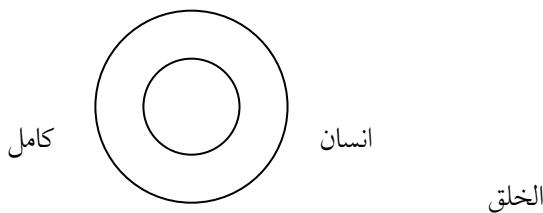
سايه الهى

صفات حق

روح و باطن انسان = آئينه صفات حق

الحق

انسان كامل نسبت به حق همچون مردمک چشم به چشم است.



عالی اکبر = ظاهر جهان

٣٢٨. [انسان كامل] نسبت بحق همچون مردمک چشم به چشم است.

٣٢٨ امام خمینی ره ، تعلیقۀ علی شرح فصوص الحكم : ص ٥٩ : « ان الوجه في تسمیته انساناً انه من الحق بمنزلة انسان العین منها ». و این به نقل ار رساله نوین ج ٤ ، ص ٩٢ و ٩٧

و نسبت به جهان همچون نگین انگشت نسبت به انگشت است.
اساس عالم در تربیت انسان است. انسان عصاره همه موجودات و فشرده
تمام عالم است و انبیاء آمده اند که این عصاره بالقوه را بالفعل کنند و انسان
یک موجود الهی بشود که این موجود الهی تمام صفات حقتعالی در اوست و
جلوه گاه نور مقدس حقتعالی است. امام خمینی(ره): ۵۶/۱۲/۷—^{۳۲۹}

شناخت توحید و موحد

اساس عرفان به دو رکن است ۱- توحید ۲- موحد.
و راه رسیدن به معارف توحید ناب و نیل به مقام انسان كامل را همانا راه
عرفان ، یعنی تهذیب و تصفیه و تزکیه روح بر اساس عمل به فرائض و سنن و
پرهیز از محروم و مکروه است.

رسیدن انسان با پیمودن مدارج عرفانی به توحید، چهار مرتبه دارد:

- ۱- قشر قشر، و آن همان اقرار زیان با غفلت قلب است.
- ۲- قشر، آن تصدیق قلبی گر چه بطور تقلید یا نظر و فکر و استدلال نباشد.
- ۳- لب، آن مشاهده و کشف اینکه همه اشیاء صادر از حق یکتا و یگانه اند.
- ۴- لب لب ، و آن اینکه در جهان هستی چیزی جز واحد نبیند. و این «فناه
در توحید است» که با رسیدن به این مقام فناه در توحید، احوال خاصی بعد از
فنا در توحید بوجود میآید. زیرا سیر و سلوک هر انسان متکاملی رهن جهان
بینی و مرتبه هستی شناسی اوست.

انسان کامل موحدی است که به وحدت شهود رسیده است و به بالاترین معرفت به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی نائل گشته است^{۳۳۰}. و می نگرد که تمام هستی اوست. «**هو الاول والآخر والظاهر والباطن**»
 «**لا اله الا هو له الاسماء الحسنی ، و هو معكم این ما كتم**»

توحید و وحدت حق

* تمام عالم را توحید و وحدت حق فرا گرفته و کثرات، ظاهر و پوسته حقیقتند، ما آن پوسته را می بینیم و اهل معرفت وحدت را می نگرند. آخرین منزل و غایت آمال عارفین توحید است. و پس از توحید مهم ترین مسئله عرفان، انسان شناسی و شناخت موحد حقیقی است. در قرآن و روایات از جایگاهی رفیع برای انسان، خصوصاً انسان کامل و موحد حقیقی سخن رفته است.

در رأس این مقامات، قرآن به خلافت، ولایت، مظہریت اسماء، و پذیرش امانت الهی اشاره شده است . و احادیث معصومین(ع) که شرح و تفسیر قرآن است، نیز بطور عمیق به این مقامات پرداخته است. و در زیارت جامعه کبیره به مقام والای اهل بیت(ع) اشاره شده. در رأس قله انسانیت و توحید، اهل بیت (ع)، و در زمان ما ولی عصر(عج) بر فراز این قلعه ایستاده است^{۳۳۱}

امام صادق(ع) در توصیف انسان و مرتبه انسان کامل می فرماید: «همانا صورت و حقیقت انسانی، بزرگترین حجت و آیت الهی بر خلائق و کتاب

۳۳۰ تمہید

۳۳۱ از کتاب مولود عرفان ص ۵۱

تکوین است. انسان در بر دارنده عوالم وجودی است. (مجموعه پدیده ها در قلب او حاضر است) و عصاره آفرینش، برای رسیدن به کمال باید از کanal وی و از مسیر ولایتش عبور کرد....»

البته شناخت انسان کامل فقط با شهود و عرفان میسر است، و رسیدن به معرفت وجودی انسان کامل و خلیفه الهی برای غیر معصوم ممکن نیست، اما مراتب پائین تر با عنایت حق، برای غیر معصوم نیز باب فیض گشوده است. امام عصر(عج) خلیفه الله، و انسان کامل روزگار ما در جایگاهی است که نظر به او نظر به ملک و ملکوت است، نگاه به او نگاه به اسماء و صفات حسنای حق، و معرفت باو معرفت به سراسر ظاهر و باطن قرآن است. شناخت او شناخت تمام هستی و اسرار نهفته در آن و تماشای جمال او تماشای همه حسن و کمالات الهی است.*^{۳۳۲}

انسان کامل و خلیفه الله بر هیأت حق است

«از آن جا که امام زمان(عج) آئینه تمام نمای حق است و تمام کمالات و اسماء و صفات الهی در وجود نورانی او تابیده است، ایشان به هیأت و صورت حق آفریده شده و رقیبی ندارد.

در بیان عرفانی فلسفه آفرینش اشیاء نشان دادن هیأت و کمالات حق و هویت و تعریف حقیقی اشیاء «آیه آئینه بودن» است.

خلیفه الله مظهر اتم و اکمل حق است زیرا کامل ترین هیأت و تصویر است «ان الله خلق آدم على صورته»^{۳۳۳}.

مسلمان مقصود صورت ظاهری نیست بلکه {حقیقت باطنی و کمالات وجودی است}.

برهمین اساس اهل معرفت گفته اند:

«من عرفه فقد عرفه حق»^{۳۳۴}

(هر کس خلیفه الله را آن چنان که شایسته است بشناسند، به معرفت حق تعالی نایل آمده است).

امام خمینی(ره) درشرح دعای سحر می فرماید: انسان کامل «خلیفه الله» مُثُل اعلای الهی، و آیت کبری و نبأ عظیم است. و اوست که به صورت حق آفریده شده و کلید معرفت حق است.

هر کس او را بشناسد خدای سبحان را شناخته است، زیرا انسان کامل با هر یک از اوصاف و جلوه های وجودی خود آیتی الهی است.^{۳۳۵} معرفت بحث اسماء برای شناخت اهل بیت(ع) و انسان شناسی عرفانی ضروری است.

برای روشن تر شدن موضوع بحث انسان کامل، به طور خلاصه به بحث عالم اسماء اشاره می شود.

۳۳۳ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۴ / باب روح، توحید صدوق، باب ۱۲، ص ۱۵۲.

۳۳۴ ر.ک: تجلی و ظہور، ص ۲۶۰.

۳۳۵ امام (ره) شرح دعای سحر ص ۱۲۵ «به نقل از مولود عرفان ص ۹۳/۹۲

عالیم اسماء

«مقام ذات، غیب مطلق است». در آنجا وجود و کمالات وجودی به نحو مطلق و بی نهایت، در پشت پرده غیب و خفا حضور دارند و احدهی را به آن دسترسی نیست.

کسی توان بهره بردن از آن را ندارد، چون او بی نهایت است و مخلوقات محدود و کم طاقتند، اما لطف حق ایجاب می کند که این گنج بی پایان را آشکار سازد تا همگان بهره برند. حدیث قدسی می فرماید:

«کنت کنزاً خفیاً فاحبیتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ»^{۳۳۶}

(گنجی پنهان بودم [اشاره به مقام ذات] دوست داشتم که شناخته شوم). پس دست به آفرینش زدم تا مخلوقات مرا بشناسند).

اما از آن جا که ذات، وجودی نا محدود است و خلائق محدود و ناتوان، از این رو مستقیم نمی توانند بر کرانه معرفت آن دریای موّاج و بی ساحل بنشینند، مانند نیروگاه برق که انرژی زیادی تولید می کند، اما مستقیم نمی توان لامپ را به آن وصل کرد. لامپ طاقت و تحمل آن همه نیرو را ندارد. باید آن انرژی فراوان، تعدیل و تضعیف شود و واسطه هایی چون ترانس به میان آیند تا لامپ روشن شود.

باری در اولین تجلی و ظهور ذات، عالم اسماء پدید آمد،^{۳۳۷}

^{۳۳۶} بحار الانوار، ج ۸۷ ص ۹۹

^{۳۳۷} البته قبل از اسماء عالم دیگری به نام «احديث» است که تجلی وحدت حقیقی است و جهت بطون و غیب اسم اعظم است.

که واسطه مخلوقات با ذات الهی اند، تا کمالات پنهان و بی نهایت ذات را در دسترس و قابل استفاده برای موجودات قرار دهند.

آری اسماء نخستین پرتوها و شعاع های خورشید ذات اند که می تابند. هر صفت و کمالی که از مقام ذات ظاهر شود و همچون پرتوی از خورشید بتابد، اسمی از اسماء الهی ظاهر می شود.

اسماء الهی دارای مراتبند و هم رتبه و یکنواخت نیستند. وسعت و احاطه بعضی از اسماء بیش از بعضی دیگر و آثار آن هم فزون تر است.

اسماء یکی پس از دیگری به بزرگتر از خود ختم می شوند تا در نهایت همه به یک اسم به نام «اسم اعظم» برسند که بر تمام اسماء احاطه و اشراف دارد و به تنهایی کارآیی و خواص همه اسماء را دارد. خواص و آثار اسم اعظم بی نهایت و بی حد و مرز است.

بیشتر محققین در عرفان اسم اعظم را همان اسم «الله» می دانند (البته بعضی هم اسم «رحمن» را اعظم می دانند).

اسم اعظم صدرنشین و فرمذروای اسماء است و کمالات همه اسماء را در خود جمع کرده است. شیخ بهایی در قصیده اسمائیه اش در باره اسم اعظم می گوید: هر چه در عالم از این اسم به پاست زان که این اسم کنوز الاسماست خاصیت هاش ندارد پایان عارفانند بدان دانایان

اسماء به اسماء جمال و جلال تقسیم می شوند قرآن می فرماید:

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^{۳۳۸}

(اسم پروردگارت مبارک و با برکت باد صاحب جلال (اقتدار) و اکرام (رحمت) است)

چکیده بحث اسماء

- ۱- اسماء تجلیات ذاتند.
- ۲- اسماء صرف یک لفظ نیستند و عالمی از عوالمند.
- ۳- اسماء مراتب دارند و در رأس آن ها اسم اعظم قرار دارد.
- ۴- اسماء به دو شاخه جمال (رحمت) و جلال (قهر) تقسیم می شوند.
- ۵- همه اسماء شیفته ظهورند و مظهر می خواهند تا آشکار شوند و سراسر عالم مظاهر و آثار اسمائند.

همان طور که «ذات» مشتاق بود از پشت پرده غیب در آید و جلوه گر شود، و در نخستین تجلی و ظهورش اسماء پدید آمدند، و اسماء نیز که منع و معدن کمالات و جمال الهی اند، شیفتگی ای مهار نشدنی دارند تا این حسن و کمال را آشکار سازند.

سايه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه سود
ما به او محتاج بوديم او به ما مشتاق بود (حافظ)
از اين رو اسماء در پي مظهورند و در تلاشند ساغري ييابند تا از باده گلگون و می رنگارنگ ظهورات و تجلیات و فيوض اسماء پر سازند.
آري تمام عالم آيات الهی و نشانه های حقند. بيشتر موجودات مظهر یک يا چند اسم هستند و به طور غالب تک بُعدی؛ به عبارتی یا مظهر جمالند یا جلال، از باب مثال: بهشت از مخلوقاتی است که تنها مظهر اسماء جمال خداست.

جهنم و شیطان از موجوداتی هستند که فقط مظہر اسماء جلال خداوندند.

وقتی شیطان می گوید:

قالَ فَيَعْزِّزُكَ لَا يَغُوِّثُنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^{۳۳۹}

(به اسم عزت تمسک کرده که از اسماء جلال است)

شیطان فقط جلوه گر قهر و غصب خداست، از این رو ذره ای لطف و رحم ندارد.

پس شیطان فقط مظہر اسماء جلال و قهر و غصب خداست.

خلاصه این که هر یک از موجودات مظہر یک یا چند اسم اند و با همان اسم یا اسماء مرتبطند، در میان مخلوقات تنها یک موجود است که مظہر همه اسماء است و آثار و خواص تمام اسماء را در خود دارد، به تعبیر دیگر مظہر اسم اعظم است. «آن موجود انسان» است.

انسان عادی مظہر بالقوه اسماء است و تنها انسان کامل در روزگار ما، قائمه گیتی، امام زمان(عج) است که مظہر بالفعل تمام اسماء و «اسم اعظم» است.

انسان کامل همه اسماء و اسم اعظم را در اختیار دارد و اگر خلیفه الله نبود، هیچ گاه اسماء الهی ظرف و مکانی کامل نمی یافتد تا تجلی و ظهور کنند و حق تعالی برای همیشه در پشت پرده غیبت می ماند.

بنابراین، ولی الله بزرگ ترین ظرف تجلی و ظهور حق است. انسان کامل در سیر صعودی خود تمام منازل و مراتب اسماء (عالی اسماء) را پیموده، اسماء را در جان خود شهود کرده و حقیقتش با حقیقت اسماء متحد و یگانه است. پس «خلیفه الله همان اسم اعظم است که بدین شکل ظهور و جلوه کرده است.»

امام باقر(ع) در تفسیر آیه مبارکه

«وَلِلَّهِ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»

(و اسماء حسننا برای خداست پس خدا را با اسمائش بخوانید)

می فرماید: «نحن اسماء الحسنة التي لا يقبل الله من العباد عملاً الاً بمعرفتنا»^{۳۴۰}

(اسماء حسننا (زیبا) ی خدا الهی ما هستیم که خداوند از بندگان عملی قبول

نمی کند، مگر این که به ما معرفت داشته باشند).

در رأس اسماء، «اسم اعظم» وجود دارد و بر اسماس این روایت، حقیقت و

باطن اهل بیت (ع) همان اسماء الهی و اسم اعظم است.

در روایات آمده است که اسم اعظم «کلمة تامة الهی» است و مراتب آن به

«حروف» تعبیر شده که در مجموع هفتاد و سه حرف دارد.

به هر یک از انبیاء تنها چند حرف (چند مرتبه) از آن عطا شده است و تمام

معجزات و کارهای خارق العاده را با همان چند حرف، انجام می داده اند.

در کافی از امام صادق(ع) روایت جالبی نقل شده که می فرماید:

«همانا به عیسی بن میریم [از مجموع ۷۳ حرف اسم اعظم] دو حرف داده

شده بود که با همان دو حرف کار می کرد (مرده زنده کردن، شفای بیمار لا

علاج...) . و به موسی چهار حرف، به ابراهیم هشت حرف، به نوح پانزده

حرف، و به آدم بیست و پنج حرف داده شده بود و خداوند متعال هفتاد و دو

حرف آن را به محمد و آل محمد عطا کرده است».^{۳۴۱}.

۳۴۰ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳۴۱ اصول کافی، ج ۲، کتاب حجت، ص ۲۱۲.

و یک حرف باقی مانده مختص خداست.^{۳۴۲}

نظر به روایات و ادله دیگر، سایر انبیاء بھرہ ای انک از اسم اعظم داشته اند، اما اهل بیت(ع) مظہر اتم و اکمل اسم اعظم بوده، تمام مراتب آن در اختیار آنان و در جان آن ها نهاده شده است، بلکہ حقیقت آنان با اسم اعظم الهی اند.

در وھلء اول، این مرتبه برای آن ها ثابت است و سایر اولیاء و انبیاء از مقام اهل بیت استمداد کرده و فیض می گرفتند.

از آن جا که حقیقت اهل بیتند(ع) در واقع از باطن اهل بیت (ع) کمک و فیض می گرفتند و به آنها تمسک و توسل می کردند.

آری در تمام موارد هر معجزه و عملی صورت گیرد، با استمداد و کمک از ولایت و حقیقت ائمه طاهرین است. آنها اسم اعظم و صاحب ولایت مطلقه اند. خداوند قدرت تصرف و تأثیر در عالم را به آنها داده و انبیاء از باطن اهل بیت(ع) ولایت را کسب می کردند. همچنین اولیای غیر معصومی که صاحب کرامتند، با کمک گرفتن از ولایت ائمه کارهایشان را انجام می دهند، چرا که انبیاء و سایر اولیا از تجلیات و مظاہر خلیفه الله هستند.^{۳۴۳}

البته درک و فهم این مطالب نیاز به تبحر در علوم عرفانی و آیات و روایات اهل بیت(ع) و شناخت انسان کامل دارد.

الحمد لله.

۳۴۲ موعد عرفان، امام زمان (عج) از دیدگاه عرفان / امام زمان و اسماء الله از ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۴ بطور خلاصه

۳۴۳ موعد عرفان ، امام زمان (عج) از دیدگاه عرفان / امام زمان و اسماء الله از ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۴ بطور خلاصه

جلسه دوازدهم

از غار حراء تا افق اعلیٰ

اَفْرَا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلْقٍ (۲) اَفْرَا وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَمَ
بِالْقَلْمَنِ (۴) عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ^{۳۴۴}

(ای محمد) بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، «۱» همان کس که انسان را از خون
بسته‌ای خلق کرد! «۲» بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، «۳» همان کسی که بوسیله
قلم تعلیم نمود، «۴» و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد!

بعد از «۶۲۰۳» سال از هبوط آدم(ع) آخرین پیامبر و حجت الهی مبعوث می‌شود.
تولد او در «عام الفیل» بود و حضرت جبرائیل امین اولین بار که بر آن سرور
نازل شد چهل سال بعد از واقعه اصحاب فیل بود.

رسول خدا(ص) بعنوان مشاهده آثار صنع و قدرت خلاق و... بالای کوه
می‌رفت. گاهی در میان غاری بعنوان ریاضت و عبادت بسر می‌برد و در آنجا
اکثر اوقات تنها بود.

۲۷ رجب است روز بعثت فرا رسید، غرق در تأمل و تفکر در عظمت خدای هستی بخش، به دیواره غار تکیه دارد. ندائی می شنود! می گوید: تو کیستی؟ گفت من روح الامین که بر انبیاء نازل می شوم. گفت «اقرأ» فرمود چه بخوانم؟ حال آنکه بمکتب نرفته ام.

بروح امین مقتدای اُمم

چنین داد پاسخ که ، قاری نیم و بازوی آنحضرت را گرفت و فشار سختی داد، بخوان ، بخوان بخوان ! چه بخوانم؟ گفت:
اَقْرَا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) (بخوان بنام پروردگارت)
در خبر است که وقتی جبرائیل از نظر آن حضرت غایب شد، از کوه حراء پائین آمد و به منزل خدیجه(س) رفت، و او با نظر به جمال بی مثال آن حضرت نوری در جیش ساطح و لامع دید، عرض کرد این چه نوریست که تا بحال ندیده ام؟ فرمود: این «نور نبوت» است.

وحشت و اظطراب حضرت را فرا گرفته آنچه در غار حرا بر محمد گذشت واقعه ای بس عظیم بود که تحمل آن برای انسانهای معمولی غیر ممکن است. زیرا حتی اگر بتوانی بسر چشممه نور بررسی قدرت نگریستان به نور را نداری، چشم معمولی در برابر این چشممه نور خیره می ماند و سر انجام ممکن است کور شود.

محمد باید در نور بنگرد، می باید تکوین و تولد یک خلقت تازه را در وجود خویش تحمل کند، و بار سنگین وحی را که به اندازه جهان خلقت عظمت و سنگینی دارد بر دوش خود تحمل کند.

تصور کنید، اگر چند لحظه استعداد روشن بینی داشته باشیم، و بتوانیم امواج گوناگون بی شمار، و واقعیات نامرئی را در محیط اطرافمان مشاهده کنیم. و صداهایی را که طول امواج بالاتر و یا پائین تری از طول موج معمولی برای گوش انسان دارند بشنویم، وحشت و هراسی که بر ما مستولی می شود قابل توصیف نیست و مسلماً فوق طاقت جسمانی و عصی مامی باشد، و اگر بیشتر ادامه یابد ما را به دیوانگی و اختلال شخصیت می کشاند. اما پیامبر(ص) قبل از بعثت خود را ساخته بود.

محمد(ص) ظرفیت روحی و عصی خود را در مرحله خود سازی نخستین و به خصوص در چند سال قبل از بعثت که ساعت‌ها و روزها و هفته‌ها در تفکر و تأمل فرو میرفت، بقدرتی توسعه داده بود که تحمل یک چنین حادثه‌ای (روحی) برایش ممکن گردید.

اما توانایی جسمش محدود بود. به همین جهت چند هفته آنقدر انرژی مصرف کرده بود که به ضعف و خستگی مفرط افتاد.

لذا وقتی از غار حراء برگشت فرمود: «زملونی و دثرونی» (مرا پوشانید و جامه‌ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم). در چنین وقت ندائی شنید:

یا اُبیها الْمَدْعُورُ (۱) قَمَ فَأَنْذِرْ (۲) وَرَبِّكَ كَبَّرْ ^{۳۴۵}

(ای جامه بخود پیچیده برخیز و مردم را بترسان، و پروردگارت را به بزرگی یاد کن). خدیجه آنچه رخ داده بود برای پسر عمومیش (ورقه بن نوفل) شرح می دهد، ورقه در ایام جاھلیت نصرانی بود، و وقتی تمام داستان را می فهمد، می

گوید: در کتب آسمانی خوانده ام!! و گفت: «قدوس قدوس ، ربنا و رب الملائکه و الروح، الذى نفس ورقه بيده لئن صدقتنى يا خديجه، لقد جائه الناموس الاكبر الذى كان يأتى بموسى و عيسى و نوح، و انه النبي هذه الامة». (بخدا قسم اگر این سخن راست باشد که تو می گوئی، جبرائيل است که بر وی نازل شده، چنانکه بر انبیاء سلف - مانند موسی، عیسی، و نوح نازل می شده، حال که می گوئی بر شوهرت نازلشده، حتماً او پیغمبر این امت است).

فان یک صدقًا، يا خديجه فاعلمى حدیثک ایانا، فاحمد مرسل

البته گفته شد که بشارت رسالت محمد(ص) در کتب آسمانی، با ذکر مشخصات ذکر شده بود و متظرانی انتظار این واقعه را داشتند.

حضرت مأموریت خود را بعد از سه سال دعوت در خفا و پنهانی با قول «قولوا لا اله الله تفلحوا». شروع می کند. و در این راه چه مشکلات و سختیها را تحمل کرد تا این دین جهانی، و قول لا اله الله در جهان طنین افکند. و بزرگترین راز موفقیت او ایمان به هدف و ثبات قدم و استقامت او بود، که قرآن بآن اشاره دارد. «فاستقم كما امرت».....

مراج

و محمد(ص) به مقامی رسید که هیچ مخلوقی به آن مقام نرسیده است، و خدایش می فرماید:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهِ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ۝ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

(منزه و پاک است آن [خدای] که شبی بنده اش [محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم] را از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوای داناست).

مسئله معراج مشهور و معروف در میان دانشمندان اسلام این است که رسول اکرم(ص) به هنگامی که در مکه بود، در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی در بیت المقدس، به قدرت پروردگار برده شد، و از آنجا به آسمانها صعود کرد، و آثار و عظمت خدا را در پنهان آسمان مشاهده نموده و همان شب به مکه باز گشت. و نیز مشهور است که این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح توانماً انجام داد.

سبب معراج

می فرماید: منزه است آن خدائی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برد.

^{٣٤٦} «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَيْنِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَىٰ»

چرا؟ این سفر شبانه خارق العاده، بخاطر آن بود که بخشی از آیات عظمت خود را به او نشان دهیم.

در پایان اضافه می کند

^{٣٤٧} «إِنَّ رِبِّهِ مِنْ أَنْبَاتِنَا»

(خداؤند شنووند و بیناست)

^{٣٤٨} «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

٣٤٦ سوره اسراء آيه ۱.

٣٤٧ همان

٣٤٨ همان

اشاره به این که، اگر خداوند پیامبرش را به این افتخار برگزید بی دلیل نبود، زیرا او گفتار و کردار آن چنان شایسته ای داشت که این لباس بر قامت او زیبا بود، خداوند گفتار پیامبرش را شنید و کردار او را دیده و لیاقت‌ش را برای این مقام پذیرفته.

کلمه «عبد» نشان می دهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر(ص) بود، چرا که «بالاترین مقام انسان بندگی است».

بزرگترین مقام برای انسان آنست که بنده راستین خدا باشد جز در پیشگاه او جیب نساید، و در برابر فرمان او تسلیم و در هر گامی جز رضای او را نخواهد. شخصیت رسول(ص) مثل یک انسان معمولی نبود و بدون رشد فوق العاده عواطف و استعدادهای انسانیش قادر به تحمل این مقام و عظمت وحی و معراج نبود این طور نیست که هر کسی می تواند سنگینی و عظمت وحی را تحمل کند. پیامبر(ص) بمقام کمال انسانیت رسیده بود، و تمام استعدادهای انسانی در او شکوفا شده بود و خداوند بشری را لایق تر از این مقام پیامبری غیر از محمد(ص) نمی دانست.

از این رو مقام بزرگ معراج شامل او شد چون بنده ای بود که هیچیک از بندگان خداوند به آن مقام نرسیده و نمی رسد. در سوره نجم عظمت او را بیان می کند و بعد از سوگند می فرماید:

۳۴۹^۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى

هرگز دوست شما محمد(ص) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده، او همیشه در مسیر حق گام بر می دارد، و در گفتار و کردار کوچکترین انحرافی ندارد. هرگونه انحراف، جهل و گمراهی و اشتباه را از پیغمبر شفیعی می کند. و تهمت‌هائی را که در این زمینه از طرف دشمنان به او زده می شود خشی می نماید. بعد هم برای تأکید مطلب می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^{۳۵۰}

هرگز او از روی هوی نفس سخن نمی گوید. چرا که سرچشم‌های همه ضلالتها و گمراهیها غالباً پیروی از هوی نفس است. سپس با صراحة تمام می گوید: آنچه او آورده تنها وحی است که از سوی خداوند باو فرستاده:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^{۳۵۱}

از خودش چیزی نمی گوید و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست همه از ناحیه خداست و دلیل و ادعا در خودش نهفته است.

بررسی آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد، چه رسید به انسان درس نخوانده ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته باشد، هرگز قادر نیست سخنانی چنین پر محتوا بیاورد که بعد از گذشتן قرنها الهام بخش مغزهای متفکران است. و می تواند پایه گذار مدنیه فاضله برای سیر انسان به کرامت و سعادت دنیا و آخرت باشد.

و ضمناً باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآنی نیست، بلکه به قرینه آیات گذشته احادیث و سنت پیامبر(ص) را نیز شامل می شود که آن هم بر طبق وحی الهی است.

چرا که این آیه به صراحة می گوید: او از روی هوى سخن نمی گوید هر چه می گوید وحی است.

همانطور که وقتی حضرت دستور دادند که تمام درهای خانه هائی که به مسجد پیامبر(ص) گشوده بود بسته شوند جز در خانه علی، این امر بر مسلمانان گران آمد حضرت فرمود:

«يا ايها الناس ما انا سددتها و لا انا فتحتها و لا اخرجتكم و اسكنتم، تم قرأ :
والنجم اذا هوى تا ما ينطق على الهوى ان هو وحى يوحى». اى مردم نه من بستم و نه گشودم، و من شما را از مسجد بیرون نکردم و او (علی) را سکونت دادم. (آنچه بود وحی الهی، و فرمان خدا بود). پس آنچه در غدیر اتفاق افتاد و حدیث ثقلین، و حدیث سفینه و احادیث بسیار دیگر راجع به اهل بیت جای مناقشه نیست زیرا «ما ينطق على الهوى ان هو الا وحى يوحى».

این حدیث که بیانگر مقام والای امیر المؤمنین علی(ع) در میان امت اسلامی بعد از شخص پیامبر(ص) است، نشان می دهد که نه تنها گفته های پیامبر(ص) بر طبق وحی است، بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است.

معلم وحی

اولین دیدار دوست، در آیات گذشته سخن از نزول وحی بر پیامبر اسلام(ص) است. در این آیه سخن از معلم وحی است و می فرماید:

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^{۳۵۲}

[رب العالمين بوسيله جبرائيل]، آنکس که قدرت عظيمی دارد پیامبر اسلام را تعلیم داده. و بعد برای تأکید بیشتر می افزاید:

﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ﴾^{۳۵۳}

[صاحب عقل و حسن خلق و عمل و مقاوم] همان کس که توانائی فوق العاده، و سلطه بر همه چیز دارد. این تعلیم را باو داد در حالی که در افق اعلی [در ملکوت اعلی] قرار داشت «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ»^{۳۵۴}

سپس نزدیک و نزدیک تر شد

﴿تُمَّ دَنَا فَتَلَّكَ﴾^{۳۵۵}

تا آنکه فاصله میان او و معلمش به اندازه دو کمان یا کمتر بود!

﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾^{۳۵۶}

تمام حجابها برداشته می شود، تمام وجودش غرق در جنبه معنوی و تسليم خداست.

۳۵۲ همان

۳۵۳ همان

۳۵۴ همان

۳۵۵ همان

۳۵۶ سوره نجم

در این جا خداوند آنچه وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد
 «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أُوحَىٰ»

و قلب محمد(ص) در آنچه که دیده بود صادق بود و هرگز دروغ نمی گوید:
 «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ»

آیا با او در باره آنچه دیده بود مجادله می کنید و باور ندارید؟
 «أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ»

تمام حجاب ها برداشته می شود، آنچه باید بگوید گفت و آنچه یک انسان
 می تواند تحمل کند.

دومین دیدار

آیات قرآن دیدار دیگری را در باره مسأله وحی و ارتباط پیامبر(ص) با خداوند
 و شهود باطنی او بیان می کند. می فرماید: بار دیگر پیامبر(ص) او را مشاهده کرد
 «وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ» این شهود در کنار «سدره المتنہ» روی داد
 «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُتْنَهِ» همانی که جنة المأوى و بهشت برین در کنار آن است.
 «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ» در آن هنگام که چیزی (نور خیره کننده ای) «سدره
 المتنہ» را فرا گرفته، و پوشانده بود
 «إِذْ يَغْشَى السَّدْرَةَ مَا يَغْشَى»

این ها واقعیاتی بود که پیامبر(ص) مشاهده کرد «و چشم او هرگز منحرف
 نشد و طغيان ننمود» و تصورات باطل را در لباس حق ندید.
 «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ»
 او بخشی از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد .

﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ (۱۸) ^{۳۵۷}

به تمام مقامها رسید و هر چه باید ببیند و احدی نتواند دید پیامبر(ص) دید.
و به آن مقامی که احدی نتوانست برسد او رسید.

«رحلة من الدنيا الى الآخرة» داخل شد در عالم آخرت، سفری از ملک به
ملکوت دیدار با ملائکه با عزرائیل و با خازن جهنم ، و...» گر چه مسئله معراج
برای بعضی ها قابل درک نیست ولی آیات قرآن به صراحت بیان، و احادیث
به تفسیر آن پرداخته اند.و معراج یک واقعیت مسلم است.

نکاتی مهم در مسئله معراج

در تفسیر نمونه ^{۳۵۸} تعییر «نزلة اخری» (در یک نزول دیگر) را چنین تفسیر و
بیان می کند

۱- «پیامبر(ص) در یک «شهود باطنی دیگر» به هنگام معراج بر فراز آسمانها
ذات پاک خدا را مشاهده کرد.

و به تعییر دیگر خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود (نزلة اخری)
و شهود کامل تحقق یافت، در محلی که متنهایه قرب الى الله از سوی بندگان
است، در کنار سدره المتهی، در آنجا که «جنة المأوى» قرار دارد ، در حالی که
«سدره المتهی» را حجابهایی از نور پوشانده بود. دیده قلب پیامبر(ص) در این
شهود هرگز به غیر حق نیفتاد، و جز او ندید، و در آنجا بود که نشانه های
عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز مشاهده کرد.

۳۵۷ آیات ۱ تا ۱۸ سوره نجم.

۳۵۸ تفسیر نمونه ج ۲۲ ص ۵۰۰ / تا

سُنْرِيهِمْ آيَاتَنَا فِي الْأَفَاقِ وَقِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ ۖ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحُقْقُ^{۳۵۹}

به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های جهان و در نقوص خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است . آیا بس نیست که پروردگاری [با ارائه کردن حقایق تکوینی و دلایل طبیعی] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست .]

مسئله شهود باطنی یک نوع درک و دیدی است که نه شباهت با «ادرادات عقلی» دارد، و نه شباهت با «ادرادات حسی» که انسان از طریق حواس ظاهر آن را درک می‌کند.

و از جهاتی می‌توان آنرا به شبیه «علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود» دانست.

توضیح این که: ما به وجود خود یقین داریم، افکار خود را درک می‌کنیم، از اراده و تصمیم و تمایلات خود باخبریم، ولی این آگاهی نه از طریق استدلال برای ما حاصل شده، و نه از طریق مشاهده ظاهری، بلکه این یک نوع شهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و روحیات خود واقفیم .
به همین دلیل علمی که از ناحیه شهود باطنی حاصل می‌شود هیچگونه خطا در آن راه ندارد.

درست است که ما نمی توانیم حقیقت شهودی را که پیامبر(ص) در آن شب تاریخی معراج نسبت به خداوند پیدا کرد دریابیم، ولی این مثال برای نزدیک کردن راه مناسب است.

۲ - هدف از معراج

رسیدن پیامبر(ص) به شهود باطنی از یکسو، و دیدن عظمت خداوند در پنهان آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است، که هم در آخرین آیه مورد بحث آیه ۱۸ سوره نجم.

﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾

در آیه ۱ سوره اسراء: (لنریه من آیاتنا) به آن اشاره شده است. و نیز به مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیاء آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.

۳ - معراج و بهشت

از آیات مورد بحث استفاده می شود که پیامبر(ص) در شب معراج از کنار بهشت گذشته یا در آن وارد شده است.

حال خواه این بهشت جاودان و «جنة الخلد» باشد که بعضی مفسرین گفته اند، و یا «بهشت بزرخی» باشد که ما اختیار کرده ایم (تفسیر نمونه). در هر صورت مسئله مهمی را از آینده انسانها در این بهشت مشاهده فرموده است، که شرح آن در احادیث آمده است.^{۳۶۰}

معراج در روایات اسلامی

از مجموع روایات به خوبی استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام(ص) این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود.

مرحله اول، مرحله فاصله میان مسجدالحرام و مسجداقصی بود. که در آیه ۱ سوره اسراء به آن اشاره شده (منزه است خداوندی که در یک شب بنده اش را از مسجدالحرام تا مسجداقصی برد) و در روایات آمده که در اثناء راه به اتفاق جبرائیل در سر زمین مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گذارد.

سپس به مسجداقصی رفته و در آنجا هم با حضور ارواح بزرگی چون ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) نماز گذارد و پیامبر(ص) امام جماعت بود.

سپس از آنجا سفر آسمانی پیامبر(ص) شروع شد و آسمانهای هفتگانه^{۳۶۱} را یکی پس از دیگری پیمود، و در هر آسمان با صحنه های تازه ای روبرو شد، با پیامران و فرشتگان و در بعضی از آسمانها با دوزخ و دوزخیان ، و در بعضی با بهشت و بهشتیان ، برخورد کرد. و پیامبر(ص) از هر یک از آنها خاطره های پر ارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود.

و عجائبی مشاهده کرد که هر کدام سری از اسرار عالم هستی بود ، و پس از بازگشت اینها را با صراحة ، و گاه با زیان کنایه و مثال ، برای آگاهی امت در فرصتهای مناسب شرح می داد و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می فرمود.

۳۶۱ طبق بعضی آیات قرآن مانند « إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاوَاتِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَافِبِ » (ما آسمان پائین را به زینت ستارگان آراستیم) آیه ۶ سوره ص) آنچه ما از عالم بالا می بینیم و تمامی ستارگان و کهکشانها همه جزء آسمان اولند، بنابراین آسمانهای ششگانه دیگر عوالمی هستند فوق آنها؟

این امر نشان می دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی استفاده از نتائج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پر بها بود و تعبیر پر معنی قرآن :

﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكَبُرَىٰ﴾^{۳۶۲}

در آیات مورد بحث می تواند اشاره اجمالی و سربسته ای به همه این امور باشد. سر انجام به هفتمنی آسمان رسید ، و در آنجا حجابهایی از نور مشاهده کرد همانجا که «سدرة المتهی» و «جنة المأوى» قرار داشت.

و پیامبر(ص) در آن جهان سراسر نور و روشنائی به اوچ شهود باطنی ، و قرب الى الله ، و مقام «قاب قوسین او ادنی» رسید، خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه ای از آن در روایات اسلامی به صورت «احادیث قدسی» برای مبیادگار مانده است.

با اینهمه، روایات معراج جمله های پیچیده ای و اسرار آمیزی دارد که کشف محتوای آن آسان نیست و باید شرح آنها به اهل بیت واگذار شود.^{۳۶۳}

نکته ای قابل توجه

^۱ باید توجه داشت که سفر معراج یک سفر عادی نبوده که با معیارهای مادی سنجیده شود نه اصل سفر عادی بود و نه مرکبش، و نه مشاهداتش عادی بود و نه مقیاسهایی که در آن بکار رفته همچون مقیاسهای محدود و کوچک و خاکی ماست ، و نه تشییهاتی که در آن آمده بیانگر عظمت صحنه هایی است

۳۶۲ سوره نجم آیه

۳۶۳ مسئله معراج خلاصه ای از تفسیر نمونه از ص ۴۷۶ تا ۵۰۷

که پیامبر(ص) مشاهده کرد ، همه چیز به صورت فوق العاده و در مقیاسهای خارج از مکان و زمانی که با آن آشنا هستیم و خو گرفته ایم رخ داد . بنابر این جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کرده زمین ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد .^{۳۶۴}

محمد(ص) اشرف مخلوقات

*بهر حال این چنین مقام و منزلتی عالی نزد خداوند بسی عظیم و شگرف است که در «ليلة الاسراء» از سیر زمینی «سبحانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْلِيهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَىٰ»^{۳۶۵} آغاز می شود و تا سیری آسمانی اوچ می گیرد:

«عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُسْتَقَىٰ (۱۴) عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ (۳۶۶)»^{۳۶۶}

نزد سدره المتهی، «۱۴» در آنجا که جنت الماوی است . «۱۵» آن گاه که سدره را احاطه کرده بود آنچه [از فرشتگان و نور و زیبایی] احاطه کرده بود . «۱۶» دیده [پیامبر آنچه را دید] به خطاندید و از مرز دیدن حقیقت هم درنگذشت . «۱۷» به راستی که بخشی از نشانه های بسیار بزرگ پروردگارش را دید . «۱۸»

نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست	که ای بلند شاهباز سدره نشین
ندانمت که در این دامگه چه افتادست	تو را ز کنگره عرش می زند صفیر

(حافظ)

توجه به نکاتی در عظمت محمد مصطفی(ص): یکی «عبد» در آیه آغازین سوره «اسراء» است «اسراء بعبدِه» انصراف به فرد کامل و یا بالاتر بودن مقام «عبدِه» از سایر انبیاء و حتی نسبت به «عبدالله» دارد، چرا که دیگران عبد مقیدند و آن حضرت(ص)، بنده مقام اطلاق یعنی متنسب به عالی ترین اسماء حُسْنی (هو) است.^{۳۶۷}

«و سَدِرَةٌ هُمَانٌ جَاهِيْكَاهُ عَالِيٌّ وَ سِيرُ اِنْتَهَىٰ حَرْكَتُ اُوْسَتُ كَهْ نَهَايَتُ مَرَاتِبُ
كَمَالٍ وَ مَتَهَىٰ هُمَهْ حَقَائِيقُ وَ قَرْبٌ اَسْتُ . چرا که در ورای آن، جز ذات خدای
متعال، غیری دیگر نیست:

«...سُمِيَّتْ سَدِرَةُ الْمُتَهَى لَأَنَّهُ يَتَهَى إِلَيْهَا عِلْمُ الْخَلَاقِ وَ اعْمَالُهُمْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا وَرَأَهَا إِلَّا اللَّهُ
وَ قَلِيلٌ يَتَهَى إِلَيْهَا مَقَامَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَلَائِكَةِ يَتَهَى إِلَيْهَا مِنْ فَوْقَهَا وَ يَصْعُدُ إِلَيْهَا مِنْ تَحْتَهَا وَ لَمْ
يَجَاوِرْ زَهَا أَحَدٌ إِلَّا نَبِيًّا (ص)...»^{۳۶۸}

(سدرة المتهى): مقامی است که تمام حقایق به آن متهی می گردد. نام این مقام «برزخ کبری» است که به جهت نهایت مراتب کمال و ترقی به این نام متصف شده است.^{۳۶۹}
او را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی و از آنجا به آسمان دنیا و از آسمان دنیا تا سدره المتهی، از سدره المتهی تا به قاب قوسین او ادنی....»
چنین معراجی سزاوار این مقام و آن سروری بود که شراب قرب سر کشیده که فرمود:

«أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّيْ يُطْعِمُنِي وَ يُسْقِينِي»

۳۶۷ ر.ک: تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۸ ص ۲۶ و ۲۷.

۳۶۸ کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۹، ص ۳۶۰.

۳۶۹ ر.ک: فرهنگ اصطلاحات عرفانی (ابن عربی)، ص ۱۰۰.

يعنى: «شب را نزد پروردگارم گذراندم و او مرا اطعم کرد و شراب
 (معرفت) نوشانید».^{۳۷۰}

ملاصدرا نيز در الشواهد الربويه، ص ۳۲۳ اين روایت را يکی از دلایل
 تجرد نفس دانسته و در ذیل آن آورده است:

«...در نزد پروردگار خود می روم و ساعاتی در مهمان سرای قدس و محفل
 انس حضرت الوهیت به سر می برم و او مرا اطعم می کند و به من آب می
 دهد (مسلم است که مقصود، طعام و شراب جسمانی نیست، بلکه طعام و
 شراب روحانی و تجلیات و اشراقات واردہ بر نفس مقدس اوست که لذت آن
 به هیچ وجه قابل مقایسه با لذت و طعام و شراب جسمانی نیست).^{۳۷۱}

گفت آیتُ عندَ ربِي بِرِ ملا^{۳۷۲} جان او از یاد حق در اعتدا

پس اگر به گوشه چشمی از همه مقامات مُلک و ملکوت می گذرد و پرواز
 کنان به سوی آشیان اصلی می شتابد. و این عشق در کسوت جذبه روی نموده
 و او را تا مقام «آو ادنی» رهنمون است... این دیداری است در پس انتهای
 حُجُبُ که برترین فرشتگان خدای رحیم: «روح الامین»، یارای همگامی و
 همراهی با او را نیست چه این که:

«فلما بلغ سدرة المتهى، فانتهى الى الحُجُب فقال جبرائيل تقدّم يا رسول الله
 ليس لى آن آجوزَ هذا المكان و لو دُنوتُ انملأَ لاحترقت»

^{۳۷۰} من لا يحضره الفقيه ، ج ۲ ص ۱۱۲ . و بحار الانوار، ج ۱۶ ، ص ۳۹ و ج ۱۷ ، ص ۲۵۰

^{۳۷۱} ملاصدرا الشواهد الربويه ، ص ۳۲۳.

^{۳۷۲} مجموعه اشعار (ملاصدرا) ، ص ۷.

۲۳۹ ولایت تکوینی انسان کامل

(یعنی هنگامی که در شب معراج، پیامبر(ص) به سدره المتهی و به پایان حجابها رسیدند جبرائیل گفت: ای رسول خدا، بعد از این خودت به جلو قدم بردار، زیرا من بیشتر از این نمی توانم جلو بروم و اگر به اندازه سر انگشتی جلو بروم خواهم سوت)^{۳۷۳}

و به جائی رسید که جبرائیل به او خطاب می کند:
«...لو دنوت انمlea لاحترقت^{۳۷۴}»

از آنجا جز برهبری عشق نتواند بود این جاست که عشق از کسوت عین و شین و قاف بیرون آید و در کسوت جذبه روی بنماید یک جذبه سالک را از قاب قوسین به سر حد وجود بگذراند و در مقام «او ادنی» بر بساط قرب نشاند که:

«جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین^{۳۷۵}»
و با پذیرفتن منزلت انسان کامل ضرورتاً برتر از فرشتگان و حتی جبرائیل
قلمداد می شود**

تا ابد بی هوش ماند جبرائیل	احمد ار بگشاید آن پر جلیل
وز مقام جبرائیل و از خدش	چون گذشت احمد ز سدره و مرصدهش
گفت رو رو من حریف تو نیم	گفت او را هین پر اندر پیم
من به اوج خود نرفتیم هنوز	باز گفت او را بیا ای پرده سوز
گر زنم پری بسوزد پر من	گفت بیرون زین حد ای فر من

^{۳۷۶}

.۳۷۳ بخار الانوار، ج ۱۸ ص ۳۸۲

.۳۷۴ رساله عشق و عقل، ص ۶۴

.۳۷۵ (**بین دو ستاره*) به نقل از کتاب عرفان محمدی خلاصه و تلفیقی از ص ۱۳۱ تا ۱۳۶ با کمی تصرف.

۱ - افضلیت مقام حضرت خاتم(ص) بر سایر انبیاء

بر ما است ایمان به افضلیت پیغمبر آخرالزمان و اولاد طاهربن او(ص) از جمیع ملائکه و انبیاء مرسلین، و طریق استدلال و وجه دلالتش آن است که تنها نبی و رسول الهی است که بجای «یا آدم»، «یا ابراهیم»، «یا نوح»، «یا موسی»، «یا عیسی»، حق تعالی در خطابات خود به آن حضرت «یا ایها النبی» و «یا ایها الرسول» فرموده و اسم آن حضرت را ذکر ننموده مگر به جهت شهادت خود به رسالت آن حضرت، بلکه کنایه آورده به الفاظ دیگر.

ولی سایر انبیاء را با اسم ایشان خوانده و این دلیل است بر افضل بودن آن حضرت، به جهت آن که کنایه برای تعظیم شأن و توقیر و تجلیل و تفحیم امر آمده است.

وجه دیگر آن است که خدای تعالی این حبیب خود را اول با کمالات عالیه متأدب نموده، سپس او را الگو و اسوه انسانها قرار داد و مردم را به اقتداء او امر کرد، چنان که در توصیف خصائص کمالی او فرماید

«و انک لعلی خُلق عظیم»

این آیه شریفه؛ مربوط به کمالات آن بزرگوار است، زیرا اول اتصاف به کمال حاصل آید، آنگاه خُلق عظیم به مقام آید. وقتی که از لحاظ علمی و عملی آن حضرت سر آمد همه راهیان به سوی حق است تمام سنت و سیرت

و شؤون زندگی او اسوه همگان خواهد شد، و قلمرو قدوه و الگو بودن او همسان منطقه رسالت‌ش جهانی خواهد بود».^{۳۷۷}

*«نوح مظہر صفت «قهر» بود و گفت

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّنَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا»^{۳۷۸}

(نوح گفت: ای پروردگار من هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار)

اما حضرت محمد(ص) مظہر «لطف و محبت» بود، لذا باو سنگ می زند و

او می گفت «اللَّهُمَّ اهْدِ قومِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

(خداؤندا قوم را هدایت کن زیرا آنها نمی دانند)

و خدایش او را رحمت للعالیین خواند.... زیرا که کمالیت دین در کمالیت

محبت است...

نجم رازی در کتاب مرصاد العباد خود در بحث خاتمتیت دین محمدی(ص) معتقد است که مثال پیامبر(ص) نسبت به انبیاء(ع) مانند «دل» است نسبت به اعضای شخص انسانی که دل، خلاصه وجود شخص انسانی است، چرا که محل ظهور انوار روح است. وی در ادامه می گوید:

... دین را صفات بسیار است. هر صفتی را، یکی از انبیاء می بایست تا به کمال رساند چنانکه «آدم» را صفت «صفوت» به کمال رسانید، و نوح صفت «دعوت» و ابراهیم، صفت «خلت» و موسی، صفت «مکالمت» و ایوب، صفت «صبر» و یعقوب، صفت «حزن» و یوسف، صفت «صدق» و داود، صفت «تلاوت» و سلیمان، صفت «شکر» و یحیی، صفت «خوف» و عیسی، صفت «رجاء».

.۳۷۷ نبوت و امامت / محمد(ص) اشرف انبیاء ص خلاصه ص ۴۷ تا ۴۹.

.۳۷۸ سوره نوح آیه ۲۶

و هم چنین دیگر انبیاء هر کدام به پرورش یک صفت به کمال رسانیدند، اگر چه پرورش دیگر صفات دادند، اما هر یک را پرورش یک صفت غالب آمد. اما آنچه درۀ التاج و واسطۀ العقد این همه بود صفت «محبت» بود، از بهر آنکه او دل شخص انسانی بود و محبت پروردن جز کار دل نیست.

و کمالیت دین در کمالیت محبت است و تشریف

^{۳۷۹} «فسوف يأتى الله بقوم يحبُّهم و يحبونه»

قبایی بود بر قد این امت دوخته، و کرامت

^{۳۸۰} «وُجُوهٌ يَوْمَئِنَ نَاضِرَةٌ (۲۲) إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

(در آن روز چهره‌های شاداب است؛^{۳۸۱} [با دیده دل] به پروردگارش نظر می‌کند)

شمی بود برای این خرم من سوختگان پروانه صفت افروخته...^{۳۸۲}

محمد پیامبر(ص) یکتا کلمه طبیه‌ای است که سر آمد تمامی موجودات و مخلوقات، او خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسماء الهیه و کلمات تمامات الهی است همان طور که فرمود:

«أُوتِيتْ جوامِعَ الْكَلِمِ».»

به این ترتیب: محمد(ص) کلید انبیاست و از سوره نجم تا آخر قرآن عظیم از آن اوست. او انسان کامل و کلمه الله و مظهر اسم اعظم الهی است. « فعل»، « فکر» و « خلق نبوی» همه آسمانی است. و راهی برای حرکت انسان زمینی به عالم بالاست که فرمود:

.۵۷ سوره مائدۀ آیه ۲۲. ^{۳۷۹}

۲۲ سوره قیامت آیه ۱۵۰. ^{۳۸۰}

.۱۵۵ مرصادالعباد، ص ۱۵۳ و نک: همان، ص ۱۴۵-۱۴۶. ^{۳۸۱}

۲۴۳ ﷺ ولایت تکوینی انسان کامل

«...فَاسْتَمْسِكْ بِالْأَذْيَ أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»^{۳۸۲}

(پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن، که بر راهی راست قرار داری).

در حدیثی از رسول اکرم(ص) فرمود: حکایت من در میان پیامبران، حکایت مردی است که خانه ای ساخته و آن را خوب و کامل و زیبا کرده باشد و فقط جای یک خشت در آن باقی گذاشته باشد. مردم دور آن خانه می چرخند و از آن خوششان می آید و می گویند: کاش جای همین یک خشت هم تکمیل می شد. آری من در میان پیامبران جای آن خشت هستم.^{۳۸۳}

«بدین سان باید نتیجه گرفت که اگر وجود او برای حرکت تعالی بخش انسان ضروری است، چون حرکت انسان به سمت مُلک و ملکوت ضروری بوده، و بی تردید تلاش نبی(ص) نیز سوق دادن انسان از نشئه خاکی به سوی مقام ملکوتی است».

درود نامحدود بر خواجه ملک و ملکوت: «و درود نا محدود بر خواجه کائنات که با اشراق نبوتش و طلوع تعلیم و هدایتش، جانهای مردگان قبرستان طبیعت را به نور ایمان زنده و از ظلمات سه قوه بهیمی و سَبْعَی و شیطانی به مقام انسانیت، و ملکوت اعلی می رساند»^{۳۸۴}

«نفس پیامبر(ص) مظہر اکمل و مرآت ذات الہی است».

۳۸۲ سوره زخرف آیه ۴۳

۳۸۳ «مثلى في النبيين كمثل رجل بنى داراً فاحسنتها و اكملها و احملها و ترك فيها موضع لبنة لم يضعها، فجعل الناس يطوفون بالبنية و يعجبون منه و يقولون لونه موضع هلاه الْبَنَةِ فانا في النبيين موضع تلك الْبَنَةِ». ر. ک: ميزان الحكمه، ج ۱۳، ص ۶۱۱.

۳۸۴ عرفان محمدی ص ۴۷ و ۵۰

و او رسول خدا و خلیفه الله و محور حیات ابدی و مظہر «الحی الذی لا یموت...» است.

و به این ترتیب البته تنها باید، رو به استجابت دعوت او داشت تا به حقیقت حیات وجود خویش دست یافت که فرمود:

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِئُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحِيِّكُمْ^{۳۸۵}

(ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبر شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می‌بخشد، دعوت می‌کنند اجابت کنید) و چنان که «همه امور دارای ظاهر و باطنی است و نیز نبوت هم دارای «ظاهر شریعت» و «باطن ولایت» است، پیامبر(ص) با نور ولایت اموری را از خداوند اخذ کرده و سپس آنها را مستقیم یا غیر مستقیم در قالب شریعت، برای هدایت مردم ارائه می‌دهد».^{۳۸۶}

در اوصاف او خیره ادراک عقل	میسر نگردد ثایش به نقل
ز جان آفرین صد هزار آفرین	بر اولاد و اصحاب او اجمعین
نه تنها دستیابی به حقیقت آن ذات از حد ادراک عقل آدمی بیرون است که	
حتی شمارش ابعاد آن همه نورانیت نیز در حدود امکان انسان نخواهد بود. چرا	
که:	

«نامش احمد و نعتش محمد. ثنای او قابل شمارش نیست».

احمد محمد است چون در ازل محمود بود به زبان حق.

۳۸۵ سوره انفال آیه ۲۴.

۳۸۶ در این باره ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۴۸۵، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص ۴۹۲، مصباح الهدایة الى الخلافة والولایة، ص ۲۲. (نقل از عرفان محمدی پاورقی ص ۴۹)

امرش را واجب، و شرح صدرش کرد، و رفع قدرتش کرد، و وضع وزرش
کرد که باو خطاب رسید:

﴿أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرُكَ (۱) وَوَضَعَنَا عَنْكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^{۳۸۷}

(آیا سینه‌ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟ «۱»)
و بار گرانت را فرو ننهادیم؟ «۲» همان بار گرانی که پشتت را شکست.
و آوازه‌ات را برایت بلند نکردیم؟ «۳».

*«عروج عالیٰ آسمانی و ملکوتی [محمد(ص)] فضیلت او را بر سایر انبیاء
می‌رساند.

قرآن در باره سایر انبیاء بیان می‌دارد خلیل الله گفت:

﴿وَقَالَ إِلَىٰ ذَاهِبٍ إِلَىٰ رَبِّيٍّ﴾^{۳۸۸}

(و [ابراهیم] گفت: من بسوی پروردگارم رهسپارم، زود که مرا راه نماید)

و در باره موسی کلیم الله، بیان می‌دارد:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا...﴾^{۳۸۹}

(چون موسی به میعاد ما آمد ...)

اما در مورد محمد(ص) حبیب الله و رسول الله(ص) آمده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَنْدِهِ﴾^{۳۹۰}

۳۸۷ سوره شرح آیات ۱ تا ۴.

۳۸۸ سوره صافات آیه ۹۹.

۳۸۹ سوره اعراف آیه ۱۴۳.

۳۹۰ سوره اسراء آیه ۱.

(منزه و پاک است آن [خدایی] که شبی بندهاش [محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم] را از (مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد ، تا [بخشی] از نشانه‌های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم ؛ یقیناً او شنوا و دانست)

لذا فاصله است بین «بردن» تا «رفتن» و «آمدن»، تفاوتی بین «جذبه عشق» تا «سلوک عاشق»، بین بردن و رفتن، بین سلوک و جذبه فرق ها وجود دارد. سالک لنگان لنگان می رود ولی مஜذوب با سرعت می دود... جمله ای که در باره معراج وارد شده: «مَدَّ البَصْرُ» هر قدم براق رسول خدا(ص) در معراج به اندازه دید چشم بود، ناظر به همین نکته است، یعنی با یک قدم به اندازه امتداد دید چشم مسافت را طی می کرد. (بلکه اشاره به سیر روحانی باشد).

یکی می رود و یکی را میبرند. او بر بساط محبت در کشش حق است. در مقام موسی کلیم الله، بینی که گفت « جاء موسی » و مصطفی را گفت « اسری بعده » موسی خود می رود، و مصطفی را می برند.

به آدم صفوی الله خطاب می رسد «اهبظوا منها جميعاً»^{۳۹۱} (...

و مصطفی را به معراج می برند « اسری بعده » .

به نوح شیخ الانبیاء ، گرچه در مهد نبوت مجاب الدعوی بود خطاب رسید

«فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^{۳۹۲}

.۳۸ سوره بقره آیه ۳۹۱

.۴۶ سوره هود آیه ۳۹۲

(پس سوال نکن از من به آنچه به آن علم نداری.)

و مصطفی را گوید:

^{۳۹۳} «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رِبُّكَ فَتَرْضَىٰ»

و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.

و از عظمت مقام و منزلت همان بس که خداوند تعالی بر جان او سوگند یاد

کرده «لَعْمَرُكَ»

آن جا که فرمود:

«لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتَهُمْ يَعْمَهُونَ»

(به جان تو سوگند، که آنان در مستی خود سرگردان بودند).

و اگر خدای تعالی بر جان او سوگند یاد کرده چون گرامی ترا از او، خلقی را نیافرید که: «عبدالله بن عباس گفت: خدای تعالی هیچ خلقی را نیافرید گرامی ترا از محمد مصطفی(ص)، نبینی که به حیات هیچ کس سوگند یاد نکرد مگر به جان او»

^{۳۹۴}

آن قسم بر جسم احمد راند حق	آنچه فرموده ست کلاً والشَّقَقُ
...زان سبب فرمود یزدان و الْضُّحَى	وَالضُّحَى نور ضمیر مصطفی
قول دیگر کاین ضُحَى را خواست دوست هم برای آن که این هم عکس اوست	خود فنا چه لایق گفت خداست
ورنه بر فانی قسم گفتن خطاست	

. ۳۹۳ سوره ضحی آیه ۵

^{۳۹۴} ر.ک : تفسیر روح الجنان و روح الجنان ، ج ۳، ص ۲۴۶ و نک: کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۵، ص ۳۲۵ که به همین نکته اشاره دارد و می گوید: «لَعْمَرُكَ أَى لِحِيُوتَكَ يَا مُحَمَّد»(ص).

و هر آینه با چنین تاجی برسر و منزلت، بدون تردید مفتخر به سلام و صلواتِ همیشگی خدای واحد، و خیل فرشتگان و دسته مؤمنان است که :

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا صَلَوةً عَلَيْهِ وَسَأَمُونَا سَلَيْمًا ۼ۹۵﴾

(خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید
و به فرمانش بخوبی گردن نهید)*.

«و این آیه شریفه نیز دلیل بر افضلیت آن حضرت نسبت به سایر حضرات انبیاء(ع) است. چه، به دنبال سلام و درود خداوند و ملائکه، به سایر مؤمنین هم خطاب شده که به آن بزرگوار سلام و درود فرستند، و مسلماً حضرات انبیاء به جهت ایمان به آن حضرت، مشمول این آیه بوده و بر پیامبر ما سلام و درود می فرستند».

آری نام او جاودانه است و با لا اله الله ، محمد رسول الله است.

..الا ای آمنه ای مادر پیغمبر خاتم

سرایت خانه تو حید ما باد و مشید باد

سعادت همراه جان تو و جان محمد باد

بدو بخشیده ایم ای آمنه، ای مادر تعقو!

صدای دلنثین «داود» و حُبّ «دانیال» و عصمت «یحیا».

به فرزند تو بخشیدیم: کردار «خلیل» و قول «اسماعیل» و حُسن چهره «یوسف».

شکیب «موسى عمران» و زهد و عفت «عیسا».

۳۹۵ سوره الحزاب آیه ۵۶.

۳۹۶ (*بین دو ستاره....*) این قسمت خلاصه ای از ص ۱۲۳ و ۱۲۴ عرفان محمدی است.

۳۹۷ نبوت و امامت / محمد(ص) اشرف انبیاء.

بدو دادیم: خلق «آدم» و نیروی «نوح» و طاعت «یونس» و قار و صولت
«الیاس» و صبر بی حد «ایوب»

بُوَدْ فِرْزَنْدْ تُوْ يِكْتَا -

بُوَدْ دِلْبَنْدْ تُوْ مَحْبُوبْ -

سَرَاسِرْ پَاكْ -

سَرَاسِرْ خَوْبْ -

كجایی ای عرب، ای ساریان پیر صحرایی؟!

كجایی ای بیابانگرد روشن رای بظحایی؟!

که اینک بر فراز چرخ، بینی نام احمد را

و در هر موج بینی اوچ گلبانگ محمد را

محمد زنده و جاوید خواهد ماند

محمد تا ابد تابنده چون خورشید خواهد ماند.

جهانی نیک می داند -

که نامی همچو نام پاک پیغمبر موئد نیست

و مردی زیر این سبز آسمان همتای احمد نیست

زمین ویرانه باد و سرنگون باد آسمان پیر

اگر بینیم روزی در جهان نام محمد نیست.^{۳۹۸}

واز سخنان حضرت فاطمه الزهراء (س) منقول است که فرمود:

هر کسی بمیرد یادش کم می گردد، به جز پدرم رسول الله که هر روز یاد او فزونی می گیرد.

۳۹۹ اذا مات يوْمًا مَيَّتٌ قُلْ ذِكْرُهُ وَ ذَكْرُ ابِي مُذْ ماتَ وَ اللَّهُ أَزَيْدٌ

محمد(ص) جاویدان استواری است که نمای دلارام زیبای او، چهره کل هستی می شود.

۴۰۰ نَامَ مُحَمَّدٌ مَظَهِرٌ هُسْنَى مُطْلَقٌ إِسْتَ وَ جَلُوهُ ذَاتُ الْهَى نَهَا اَزَ آنَ اوْسَتْ.

الحمد لله.

.۳۹۹ فرهنگ سخنان حضرت فاطمه الزهراء ص ۱۷۰.

.۴۰۰ عرفان محمدی خلاصه ای از ص ۱۷۰ تا ۱۷۳.

جلسه سیزدهم

تحقیقی و ظهور درستی

با توجه به مطالب گذشته که درباره انسان کامل و مظهر اسماء الهی، ولایت و خلیفه الله بیان شد ، حال به یک جمع بندي مطالب پراکنده در درسها، و بحث کاملتری برای «شناخت انسان کامل» در زمان ما و اینکه خلافت الهی در این زمان از آن حجت و امام زمان(عج) است

ریشه گرایش به انسان کامل

«در روند تاریخ افراد بزرگ و «انسان کامل» ستایش انگیز و تحسین برانگیز بوده، دیگر انسانها از آنان به نیکی نام برده اند.

توجه به «انسان کامل» سابقه ای بس دیرین دارد. به هر یک از فرهنگ ها، نظام های فکری، ادیان و مذاهب که بنگریم، رد پایی از انسان کامل را می یابیم. حال ریشه این جستجو چیست؟

۱- نیل به کمال، که در نهاد آدمی نهفته است - او را به جست و جوی «انسان برتر» کشانده است تا در وجود او کمال خویش را بنگرد و تجسم یافته بیند.

-۲- دوری از نقص و ضعف، که از امیال و کشش‌های ریشه دار آدمی است - انسان را بر آن داشته در جستجوی وجود کاملی باشد، که از نقص‌ها و ضعف‌ها برآید. همین میل به کمال و دوری از ضعف، آدمی را واداشته تا در جستجوی وجود کاملی برایالگو برآید.

یکی از موضوعات عرفانی در باره امام زمان(عج) اندیشه «انسان کامل» است. در قرآن گاهی از انسان کامل با «خلیفه الله» و جانشین حق تعالی یاد می‌کند و با صراحة، جانشینی انسان از خداوند را بیان کرده است. و از آیات سی به بعد سوره بقره که در جلسات قبل اشاره شد، گفتاری

مفصل مطرح شده است. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمُلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^{۴۰۱}
 (یاد آور زمانی را که پروردگارت به ملانکه فرمود من می خواهم جانشینی برای خود در زمین قرار دهم)
 و در جایی دیگر، قرآن از انسان کامل با عنوان «امام» یاد می‌کند:
 «وَإِذَا أَتَكَلَّمَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَهَّنَ^{۴۰۲} ○ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلْأَسْ إِمَامًا»
 (...من تو را برای مردم امام قرار می دهم)

و فارابی رهبری مدینه فاضله را شایسته انسان کامل دانسته است. و ابن عربی در فصوص می گوید: «انسان کامل نگین انگشت عالم آفرینش است»^{۴۰۳}
 و در جایی دیگر آورده است: «خداوندی را سپاس می گوییم که انسان کامل را آموزگار فرشته قرار داده، با نَفَس او فلك آفرینش انجام می گیرد». ^{۴۰۴}

۴۰۱ سوره بقره آیه ۳۰

۴۰۲ سوره بقره آیه ۱۲۴

۴۰۳ فصوص الحكم، فصل آدمی، ص ۷۳

۴۰۴ ابن عربی، رساله نسخه الحق، به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار.

اما از دیدگاه فلسفی: فلسفه یعنی نتایج عقل و برهان، از این رو با عینک «عقل» به جهان و پدیده های جهان می نگرد.

بنابراین، انسان کامل از منظر فلسفی کسی است که در بُعد «عقل نظری» به کمال نهایی رسیده است و سرتاسر وجودش را عقل فرا گرفته و خود «جهانی عقلی» باشد، چنان که فیلسوف بزرگ، ابن سینا می گوید:

«کمال مخصوص انسان آن است که خود یک جهان عقلی شود»^{۴۰۵} مراد او این است که انسان به گونه ای باشد که علوم و حقایق را بدون تعلیم دara شود. فلسفه می گوید: «انسان کامل آن است که علاوه بر کمال در عقل نظری، در بُعد عملی نیز به جایی برسد که عقل بر همه قوا و غراییز او حاکم شود. وقتی کسی به این مرحله از «حکمت نظری و عملی» رسید، انسان الهی و کامل می شود» فلسفه در توصیف چنین انسانی می گوید: «او مربی انسان ها می گردد و تعظیم و کرنش در برابر او پس از خدای سبحان جایز است. او سلطان عالم و خلیفه خدا در زمین است».^{۴۰۶}

از نظر فلسفه وجود چنین انسانی ضروری است تا جامعه بشری در پرتو او از ظلمات به سوی نور حرکت کند، و نظام عدالت پدید آید و سعادت ابدی انسان تأمین شود. اما از دیدگاه عرفان: از منظر عرفان، فلسفه آفرینش انسان کامل تنها هدایت بشر، اصلاح جامعه و الگو قرار گرفتن نیست، بلکه هدف اصلی از خلقت او، ظهرور و تجلی تام حق تعالی در مظهر کامل است^{۴۰۷}

^{۴۰۵} ابن سینا، الهیات شفا، مقاله نهم، ص ۴۲۵.

^{۴۰۶} همان ، مقاله دهم، ص ۴۵۵.

^{۴۰۷} ر. ک : سید جلال الدین آشیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۳۶۳، تحریر تمہید القواعد، ص ۵۶۲.

ظهور خداوند علت آفرینش موجودات است و اگر تجلی و ظهور حق در انسان کامل نبود هرگز آفرینش رخ نمی داد^{۴۰۸}، چنان که در حدیث قدسی، خداوند خطاب به رسولش که بزرگترین مظہر و جلوه حق است - می فرماید: «خلقلت الاشياء لاجلک و خلقتک لاجلی»^{۴۰۹}

(و همه چیز و همه کس را برای تو آفریدم و تو را برای خودم) این بدان معناست که اسماء حق - و از جمله «اسم اعظم» خواهان ظهور و تجلی اند ، و در پی آئینه ای کامل و تمام نما هستند تا آنها را نمایش دهد و تنها انسان چنین توانی را دارد.^{۴۱۰} اگر انسان کامل نبود، هیچ گاه اسماء حق ظاهر نمی شدند و تا ابد پشت پرده غیب پنهان می ماندند و در نهایت، عالم هستی هم پدید نمی آمد.

و از آنجا که اراده حق تعالی بر تماشای جمال و کمال خود و شناساندن آن ها به مخلوقات خویش قرار گرفت، برای هر دو مقصود، وجود انسان کامل حتمی و ضروری است. این مقاصد اساسی با پیدایش چنین موجودی حاصل می شود. وجود چنین انسانی در تمام اعصار همواره و بی یک لحظه وقفه از جهات گوناگون لازم و حتمی است، مانند: خلافت الهی، تحقق غرض خلقت و هدایت نهایی آفرینش، وساطت فیض، حفظ نظام هستی، و بسیاری آثار و فواید بزرگ دیگر. در عصر ما یگانه انسان کامل، امام زمان(عج) این آثار و فواید را داراست و این نقش را ایفا می کند.^{۴۱۱}.

۴۰۸ ر . ک : تجلی ظهور در عرفان نظری.

۴۰۹ فیض کاشانی، علم اليقین، ج ۱ ، ص ۶۸

۴۱۰ ر . ک : امام خمینی(ره)، چهل حدیث، ص ۶۳۴، مصباح الهدایه، ص ۶۹.

۴۱۱ موعود عرفان خلاصه ای از ص ۲۱۹ تا ۲۲۷

حال که ضرورت انسان کامل از نظر تمام مکاتب فلسفی و عرفانی و ... دانسته شد، به مطلبی عرفانی با موضوع «تجلى و ظهور در هستی»^{۱۲} می پردازیم. فلاسفه با قانون «علت و معلول» پدیده های هستی را تحلیل و تفسیر می کنند و این قانون از ارکان فلسفه است.

اما عرفا به «تجلى و ظهور» اعتقاد دارند. (نظام ظاهر و مظهر) و با آن هستی را تفسیر می کنند. «ذات» خداوند که سراسر غیب و خفا است، پس از آنکه خواست خود را بنمایاند، برای بیرون آمدن از پرده غیب، در ازل تجلی و ظهور کرد. این جلوه آفرینی به «تجلى و ظهور ازلی» شهرت دارد

اولین ظهور، احادیث است

در نخستین ظهور «احديث» پدیدار شد و حق تعالی سِمت «خلافت» و جانشینی اش را بدان داد. و تنزّل سلسله هستی آغازین گرفت «احديث» به نیابت از ذات الهی، مراتب و عوالم پائین تر را با تجلی و ظهورش پدید آورد. به تعییر دیگر : «ذات» در لباس احادیث، مراتب بعدی را پدید آورد. البته «احديث» همان انسان کامل است و حق تعالی دو خلیفه ندارد.

خلیفه الله تا مرتبه احادیث را شهود کرده است، احادیث با جان و حقیقت او متحد است. «احديث ، باطن انسان کامل است» پس تجلی احادیث یعنی تجلی انسان کامل . ۲- «احديث» در اولین تجلی خود «اسم اعظم» و سایر اسماء را آشکار ساخت. این جاست که می گوئیم: حقیقت ولی الله اسماء الهی را به شهود نشسته، در تمام اسماء حضور دارد، بلکه «حقیقت اسماء و انسان کامل یکی است».

۳- اسماء نیز ظهور را آغاز کردند و مراتب پائین تر را پدید آوردند. در اولین تجلی آن‌ها «عالی مجرdat» ظهور یافت^{۱۳} که در قوس صعود قیامت خوانده می‌شود.

۴- و پس از مجرdat «عالی مثال» پدیدار گشت.

۵- قافله وجود با قافله سالاری خلیفه در آخرین حرکت نزولی خویش در منزل طبیعت و دنیای خاکی فروд آمد؛ منزلگاهی سرد و تاریک. کاروان «ظهور و تجلی» در غربت خیمه زد این توقف همیشگی نیست و چند صباحی بیشتر نمی‌ماند و کاروان، بار دیگر به موطن اصلی خویش باز خواهد گشت؛ اما این بار تنها برنمی‌گردد، آمده تا همسفران و یارانی را همراه خویش ببرد.

می‌خواهد از دل تیره خاک «حیات» و «جان» بسازد و با خود «عاشق» و «هوا خواه» کوی یار ببرد. در تمام این مراحل و منازل، خلیفه حق حضور دارد و نقش اول را ایفا می‌کند، بلکه به اذن حق سرپرستی کاروان مظاہر را به عهده دارد، زیرا پس از آن که ذات تجلی کرد و «احدیت» را عیان ساخت، انسان کامل پا به عرصه گذاشت و دست به ظهور زد و عوالم را یکی پس از دیگری هویدا ساخت، خلیفه الله خود نیز فرود آمد و همه مظاہر و موجودات را با خود پائین کشید.

مسیر نزول و فرود «کانال وجودی ولی الله» است و همه از راه باطن و حقیقت او سیر می‌کنند تا به آخرین منزل برسند.

بدیهی است که مبدأ و نقطه آغاز هستی «ذات» حق تعالی است و این ذات است که از پشت پرده، خلیفه و غیر خلیفه را هستی می‌بخشد و سیر می‌دهد

۱۳ مراتب دیگری نیز پیش از عالم مجرdat هست...

و خليفة خود از تجليات و مظاهر حق است، پس تجليات و افعال خليفة الله در حقيقه تجليات و افعال الهي اند. مفهوم خلافت چيزی جز اين نیست و صد البته تنها وجود اصيل و مستقل، بلکه تنها وجود، حق تعالی است و دیگران عین فقر و نیازند، چرا که «ظهور»ند و ظهور چيزی نیست چون جلوه وجود.

محى الدين «ابن عربى» در تبیین منزلت «خليفة الله» می گوید:

«فاستخلفه فى حفظ العالم فلا يزال العالم محفوظاً مادام فيه هذا الانسان الكامل»
(انسان كامل در حفظ و بقای عالم جانشین و نایب حق است پس تا زمانی که وی باشد، عالم باقی خواهد بود).

و علامه قيسري در شرح اين بيان آورده است:

«اذا حق انما يتجلى لمرأة قلب هذا الكامل فتعكس الانوار من قلبه الى العالم
فيكون باقياً بوصول ذالك الفيض اليها»^{۴۱۴}

(حق تعالی در آئينه قلب انسان كامل تجلی کرده و انوار اسماء و صفات و کمالات از قلب وی بر عالم باز تاییده است و تا آن گاه که وی در عالم باشد، فيض و رحمت الهي را به عالم می رساند و عالم پا بر جا خواهد ماند).

آري، عوامل حاصل تجلی حق در خليفة و تجلی خليفة در آن است.
سرتاسر آفرینش مظاهر انسان كامل اند و بر هر چه انگشت گذاشته شود کمالی از کمالات وی، و مظهری از مظاهر اوست. وهمچنان که در نظام «علی و معمولی» معلوم برای پیدايش و بقا، محتاج علت است و هر لحظه علت از بين

برود، معلول هم نابود خواهد شد. در تجلی و ظهور نیز مجموعه آفرینش لحظه به لحظه به توجه و تجلیات پی در پی انسان کامل نیازمند است.

ثمرات تجلی

با توضیحاتی که گذشت «خلیفه الله» نخستین مخلوق است از این رو یکی دیگر از اسماء وی «صادر اول» است، یعنی اولین آفریده ای که از پروردگار صادر و خلق شده است.

در احادیث سنی و شیعی آمده است که پیامبر(ص) فرموده اند:
 «اول ما خلق الله نوری»^{۱۵} (نخستین چیزی که خدا آفرید نور من بود).

قوام هستی به وجود خلیفه الله است

«عالی خیمه ای است که عمودش امام عصر(عج) است». و خیمه برای بريا ماندن نیازمند عمود است، زیرا امام عصر(عج) مظهر اسم «قیوم» است مظهر حقیقتی که (قوام همه چیز به اوست) و مظهر اسم قیوم به تبع ظاهر خود قیوم است.

براين اساس، ابن عربی خلیفه الله را «عمود السما، ستون آسمان» می نامد. و این حقیقت در احادیث بازتاب گستردۀ ای دارد. در حدیث نبوی آمده است:
 «ولا تخلو الارض منهم ولو خلت لانساخت»^{۱۶} (زمین از اهل بیت خالی نمی شود و اگر خالی شود، اهلش را در خود فرو می برد). و در روایت دیگری آمده است:

^{۱۵} بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۴

^{۱۶} بنایع المودة، ص ۲۰، به نقل از ادب فنای مقربان.

«لو خلت الارض طرفة عین من حجه لساخت باهله».^{۴۱۷}

و امام رضا(ع) می فرماید: «لا تبقى ساعة اذاً لساخت»^{۴۱۸}

انسان کامل با همه چیز مرتبط و همه و همه کس با او در قلمرو تکوین آشنا است.^{۴۱۹}

«شناخت، اعتقاد و محبت به امام عصر(عج) در صورتی کامل، و عمیق و همه جانبی خواهد بود که از نگرش و معرفت سطحی گذر کرده، به لایه های میانی و نهان هم سر زند.

این گونه شناخت ها، تنها یک دانستنی و معلومات خشک، نیست که دفتر دانسته ها و معلومات ما را ضخیم تر و قطورتر سازد.

شایسته است این معارف را به عرصه زندگی کشاند. آن گاه نهر زلال و پر خروشی جاری می شود که قلمروهای گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اعتقادی و عبادی را سرسبیزتر و حاصل خیزتر می سازد. غنچه های معرفت می شکفتند و از درخت محبت میوه های شیرین به بار خواهد آمد.

حیف است و اندوه بسیار دارد که این معارف گوشه نشین باشد و دست بشریت کوتاه از آن. به قول سعدی:

شور غم عشقش حیف است پنهان داشتن در گوش نی رمزی بگو تا بر کشد آواز را
اگر در باور و آگاهی افراد از امام زمان، از این حد که هر هفته تنها برگه
مکتوب تقدیم حضرتش می گردد و ایشان نظر می اندازد، به معرفتی ژرف
تبديل شود، بی تردید ثمرات عملی بی شماری در پی دارد.

^{۴۱۷} بحار الانوار ج ۲۳، ص ۲۹.

^{۴۱۸} همان ص ۳۵.

^{۴۱۹} موعود عرفان از ص ۱۹۷ تا ۱۹۱ بطور خلاصه.

اگر در باور ما روزنه تنگ ارتباط و اطلاع امام، (از طریق نامه مکتوب اعمال در طول هفته) جای خود را به «شاه راه مشاهده مستقیم» بلکه فیض رسانی و بخشیدن لحظه به لحظه وجود، حیات، علم، اراده، قدرت و روزی و اشرف و احاطه ای قوی تر از شخص بر خودش و بسیاری دقایق و ظرایف دیگر بدهد، بی گمان انقلابی بس عظیم در فهم اندیشه مهدویت و در شناخت امام زمان(عج) رخ می دهد.

آن گاه معرفت، محبت، اعتقاد و فهم ما از انتظار و ظهور و دیگر حوزه ها، دگرگون خواهد شد. و ثمره عملی این معارف عمیق ، در زندگی ما نمایان خواهد شد. و اندیشه و تأمل در این باب و سرایت این معارف به قلمروهای مختلف زندگی و فکری ما تأثیر بسیار دارد.^{۴۲۰}

بامید روزی که شاهد حضور و ظهور آن وجود مبارک و انسان کامل، و
حجت الہی شویم، و از یاران او قرار گیریم
«انهم یرونہ بعیدا و نراه قریبا».

اللهم کن لولیک الحجۃ بن الحسن صلواتک علیه و علی ابائه فی هذه الساعه
و فی كل الساعه ولیاً و حافظاً و قاعداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتی تسکنه
ارضک طوعاً و تمنعه طویلاً
برحمتك يا ارحم الراحمين. والحمد لله رب العالمين.

منابع

۱- قرآن کریم

۲- ترجمه قرآن از: حسین انصاریان، الهی قمشه ای، و تفسیر نمونه،
تفسیر نمونه، آیة الله مکارم شیرازی و جمعی از نویسنده‌گان/ ناشر دارالکتب الاسلامیه.
۱۳۷۰.

۳- نهج البلاغه

۴- تحریر تمہید القواعد، صائرالدین علی بن محمد التركه، تأليف آیة الله عبدالله جوادی
املی.

۵- انتشارات الزهراء ۱۳۷۲ . و مطالب پیاده شده از نوارهای دروس تمہید القواعد شرح نائینی.
۶- لطایف حکمت و عرفان در رایطه خدا با انسان، تالیف: غلامحسین رضا نژاد «نوشین».
ناشر: انتشارات الزهراء(س). ۱۳۸۱.

۷- کتاب رساله نوین، ترجمه بخششانی از تحریر الوسیله امام(ره) ، جلد چهارم، گردآوری و
تحقيق عبدالکریم بی آزار شیرازی - چاپ و نشر فرهنگ اسلامی .

۸- ولایت تکوینی، علامه حسن زاده آملی - چاپ نوید اسلام. ۱۳۸۴.

۹- فلسفه امامت و رهبری - محمد ری شهری - انتشارات یاسر قم، ۱۳۶۱

۱۰- عرفان محمدی / سید حسین حسینی - قم: مؤسسه بوستان کتاب(مرکز چاپ و نشر
دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) ۱۳۸۵).

۱۱- انسان در قرآن - دکتر احمد بهشتی - ناشر کانون نشر طریق قدس

۱۲- معارف اسلام در سوره یس - استاد حسین مظاہری - انتشارات شفق، قم ۱۳۶۸

۱۳- ولایت در قرآن - آیت الله جوادی آملی - مرکز نشر فرهنگی رجاء - ۱۳۶۹.

۱۴- معارف اسلامی ۲/۱ - جمعی از نویسنده‌گان - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم
انسانی دانشگاهها - چاپ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۹.

- ۱۳- تفسیر صدرالمتألهین ج ۶ تفسیر سوره حديد ص ۲۹۸ و ... / ۲۹۳ تا ۲۷۵ و تعلیقات ص ۳۸۵ ۳۸۷ انتشارات بیدار ایران قم / تصحیح محمد خواجه‌ی ۱۴۱۱ قمری.
- رساله الانوار (تفسیر آیه نور) شرف الدین محمد نیمی به کشش اسماعیل حاکمی - مؤسسه طلوع - ۱۳۷۵.
- تفسیر دعای سحر / زمردیان
- ۱۶- اصول اعتقادات در چهل درس - حجۃ الاسلام حاج شیخ اصغر قائمی - نشر راویان . ۱۳۸۷
- ۱۷- حکومت ولائی / محسن کدیور
- ۱۸- طرحی نو در تدریس عقاید اسلامی مؤلف: حجۃ اسلام امامی و آشتیانی، ناشر: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
- پنجاه درس اصول عقائد، آیت الله ناصر مکارم شیرازی - ناشر مطبوعات هدف - ۱۳۷۰.
- ۱۹- شب های پیشاور ۱۳۷۰
- ۲۰- عرفان محمدی ، سید حسین حسینی/ قم مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) ۱۳۸۵
- ۲۱- جلوه های قرآنی - یا نزدبانی بسوی عالم انوار، عبدالجواد غرویان ، انتشارات نبوغ قم. ۱۳۷۶
- ۲۲- ولا و ولایتها، استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدراء، ۱۳۶۹
- ۲۳- موعود عرفان: امام زمان(عج) از دیدگاه عرفان/ حسن علی پور وحید، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) . ۱۳۸۵
- ۲۴- اسرار آفرینش اهل بیت(ع)، تألیف عباس آقایی، ناشر: یاران مهدی(عج) ۱۳۸۷
- ۲۵- گفتار وعظ / مؤلف و ناشر : محمد مهدی تاج لنگرودی/ج ۱ / وحی بعثت هجرت / (سقا زاده)

کتاب های منتشر شده از سوی انتشارات سید علیزاده

سمیه نیکجو

۱. آدم برفی

علی اکبر یزدانی

۲. هفت طنز

لیلا دهداری

۳. پروریوتیک

حسن توکلی

۴. طلاق چرا؟

سمانه باقری

۵. اشک سرخ

سید علی میری

۶. تندیس وقار

محمد رضا کلانتری

۷. بهشت جمال

رضا رضایی

Which word ۸

ساناز کرمی

۹. صعود تا مدیریت

احمد سراستاد

۱۰. شگفتی های کیهان

وحید شیخ احمد صفاری

۱۱. تمام گناه من تو بودی

محمد رضا سلیم زاده

۱۲. از چشم ها تا چشم ها

محمد حسین وافی

۱۳. نصیحت نامه دو رساله قاضی مبیدی

سپیده کریمی

۱۴. سایه چین سایه ها (قطعه های ادبی)

مهندس علیرضا فلاح

۱۵. ساختار شناسی بیرونی های ارگ مبید

مهندس علیرضا فلاح

۱۶. ساختارشناسی دفاعی و موافلوزی ارگ مبید

محمد رضا کلانتری

۱۷. زائر کربلا (زندگی نامه شهید محسن مصون)

علی اکبر عربی

۱۸. سفر به دیار نور (خاطرات سفر به کربلا معلا)

- | | |
|--------------------------------------|---|
| طاهره السادات زرگر مرادی | ۱۹. راه سعادت |
| طاهره السادات زرگر مرادی | ۲۰. فلسفه عاشورا |
| طاهره السادات زرگر مرادی | ۲۱. حقیقت ولايت |
| طاهره السادات زرگر مرادی | ۲۲. عاشورا و انتظار |
| سیداحمد سیدعلی زاده | ۲۳. دیوارهای بلندکاه گلی |
| سیداحمد سیدعلی زاده - امیرترقی نژاد | ۲۴. تاریخ مطبوعات در ایران و یزد |
| سیداحمد سیدعلی زاده - امیرترقی نژاد | ۲۵. تجلی باورها در خانه های زرتشتیان یزد |
| سیداحمد سیدعلی زاده - طاهره شیشه بری | |
| سیداحمد سیدعلی زاده - امیرترقی نژاد | ۲۶. تکنیک های خبرنگاری برای روابط عمومی |
| سید محمد علائی | ۲۷. اشخاص و متعلقات کربلا در کلام عارفان |
| دکتر زهرا ابوشهاب | ۲۸. روش ها و تکنیک های مدیریت انرژی های نو |
| دکتر داریوش پورسراجیان | ۲۹. منتخبی از مناطق آزاد صنعتی - تجاری ایران و جهان |

مرکز پخش و فروش:

یزد: خیابان فرخی - پاساز ۱۱۰ - انتشارات سیدعلی زاده ، صندوق پستی ۱۱۷-۸۹۱۹۵

تلفن: ۰۳۵۱-۶۲۲۰۹۰۸ - ۰۹۱۹۴۳۹۹۰۲۰ همراه

www.8raj.com